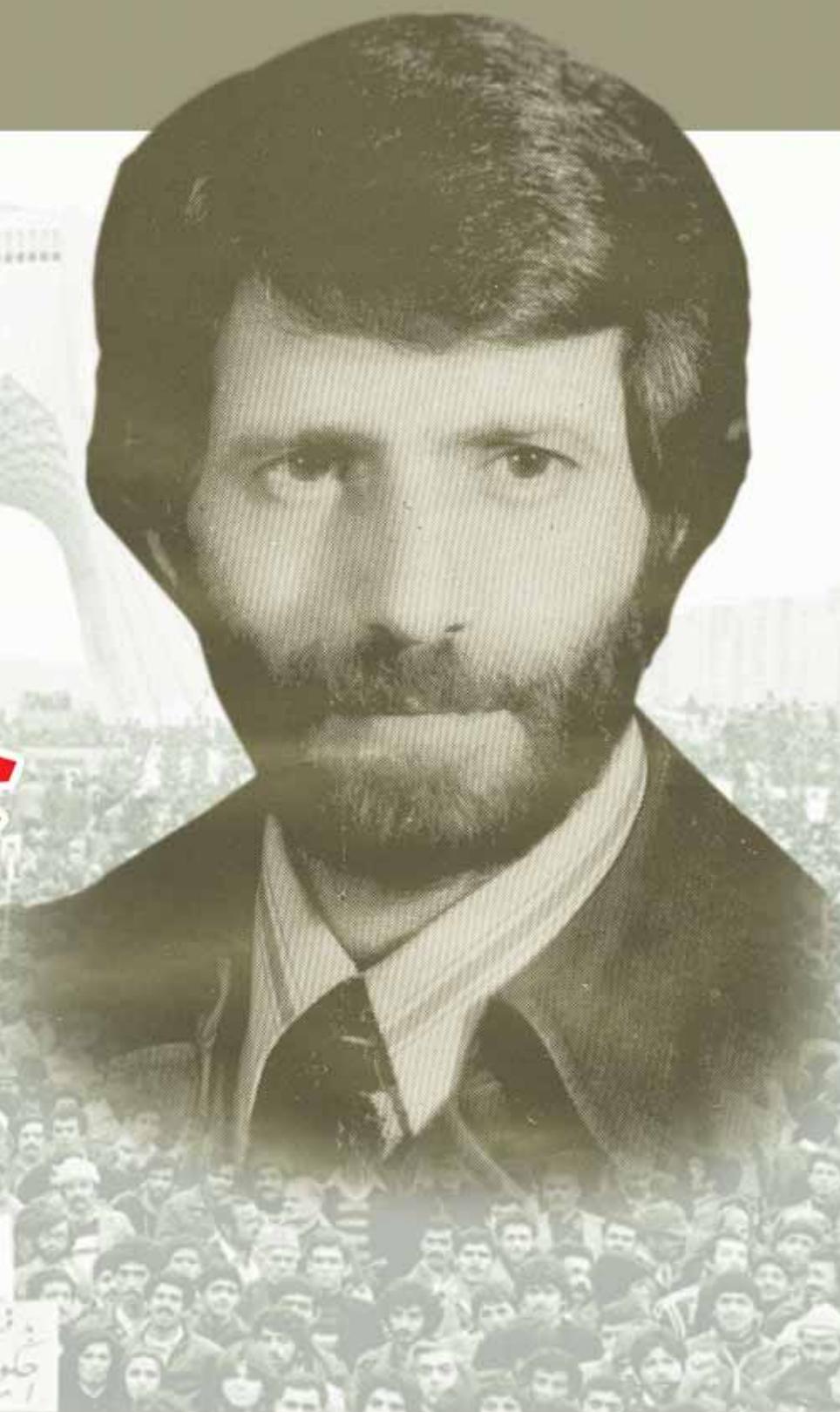


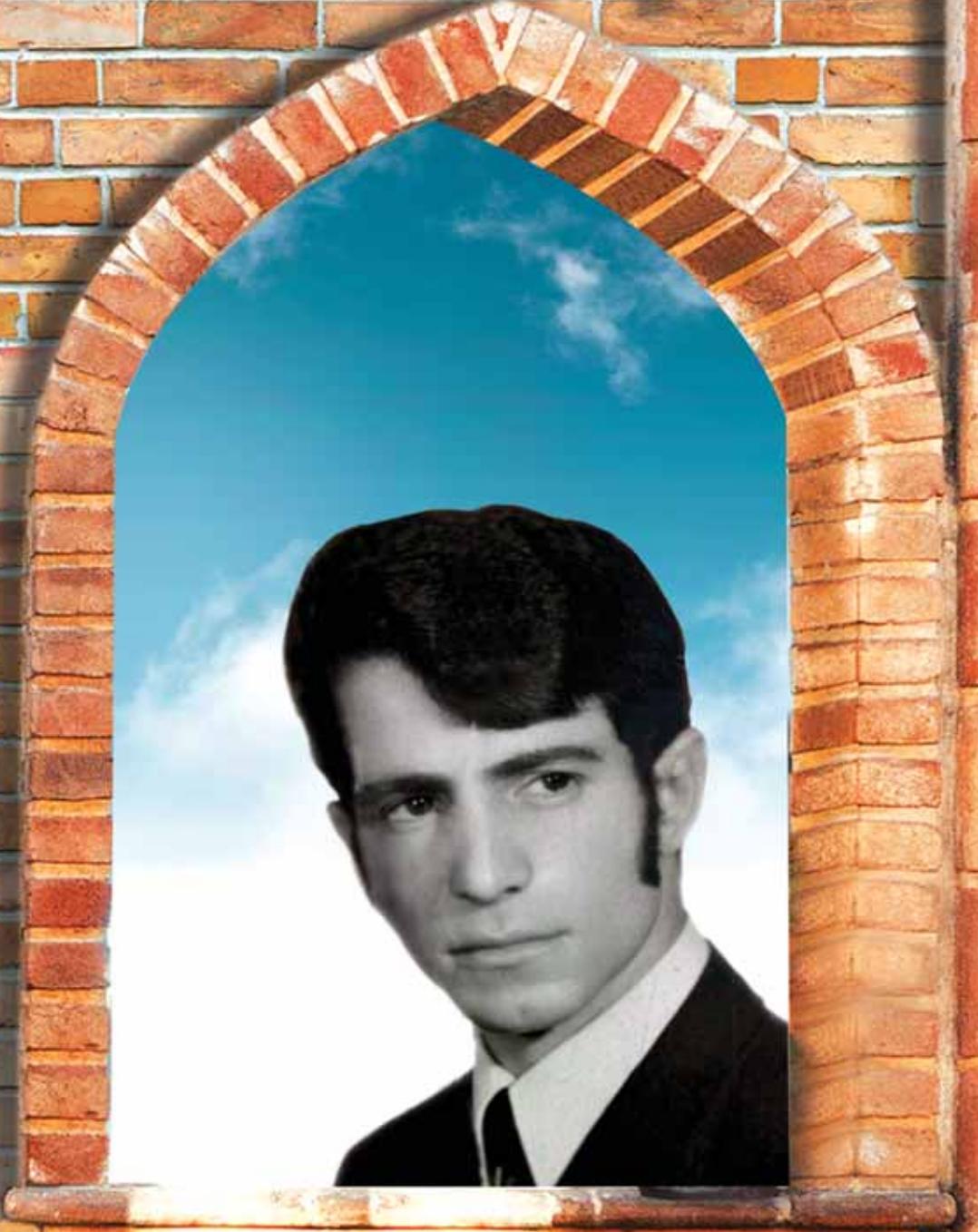


با گفتاری از:
آیت‌الله حائری شیرازی
حجت الاسلام والمسلمین سیدمعزالدین حسینی
همسر شهید
سردار حسین نجات
غلامرضا حیدری
علی اصغر وهاج
حسین کازرانی
سیداحمد پورمستوفی
قاسم تبریزی
پرویز جنتی
اسدالله روحانی
داود رامشانی
محمد ساجدی
مجید قلی‌ها
سیدضیاء قدسی پور
عباس معلمی
عباس مطمئن‌زاده

یادمان شهید علی اکبر وهاج

چریک گمنام





خداوندا! اگر زنده بودیم برای اسلام ثمری ندارد
مرگ من را هدیه‌ای برای پیروزی اسلام قرار بده.

شهید علی اکبر وهاب

دلیل آزادی
جمهوری اسلامی

نشانی:
تهران، خیابان آیت الله طالقانی،
خیابان ملک الشعراء بهار (شمالی)
شماره ۵، مجلات شاهد
امور مشترکین: محمدرضا اصغری
صندوق پستی: ۴۳۴۸ - ۱۵۸۷۵
تلفن: ۸۸۸۲۳۵۸۴ - ۸۸۸۲۵۱۰۸
دورنگار: ۸۸۳۰۹۲۴۹

Email: yaran@Navidshahed.com
www.Navidshahed.com



صاحب امتیاز: بنیاد شهید و امور ایثارگران
مدیر مسئول و سردبیر: محبوب شهبازی
جانشین سردبیر: رضا حاجی آبادی
مدیر اجرایی: سیده فاطمه رضایی
دبیر تحریریه: مهدی حسین زاده
ناظر فنی چاپ: یوسف قدیانی
امور فنی: علیرضا قاسمی
طراحی و صفحه آرایی: رباب حسین زاده
چاپخانه: سازمان فرهنگی سیاحتی کوثر



- شاهد یاران از پژوهش های محققان درباره موضوعات نشریه استقبال می کنند.
- شاهد یاران در تلخیص و اصلاح آثار ارسالی آزاد است.
- آثار ارسالی مسترد نمی شود.
- نقل مطالب شاهد یاران با ذکر مأخذ بلامانع است.
- نظرات مصاحبه شوندگان الزاماً موضع مجله نیست.

پیام رهبری / ۲

دیبچه / ۳

زندگی شهید علی اکبر وهاج در یک نگاه / ۴

گفتگو / ۱۱

شهید وهاج فردی بسیار تلاشگر بود / گفت و گو با آیت الله حائری شیرازی / ۱۲

شهید وهاج ارتباطاتی شگفت انگیز و گسترده با افراد مختلف داشت / گفت و گو با حجت الاسلام سید معزالدین حسینی شیرازی / ۱۴

شهید وهاج عاشقانه برای اسلام مبارزه می کرد / گفت و گو با وجیه قلی ها همسر شهید علی اکبر وهاج / ۱۹

آرزوی شهید علی اکبر وهاج پیروزی انقلاب بود / گفت و گو با علی اصغر وهاج / ۲۳

شهید وهاج می خواست تمام زندگی، روش، منش و افکار دینی اش را خدایی کند / گفت و گو با احمد وهاج / ۲۶

شهید وهاج از هر فرصتی برای تبلیغ اسلام و روشننگری سیاسی استفاده می کرد / گفت و گو با مهدی وهاج / ۳۲

شهید وهاج بخش زیادی از درآمدش را صرف امور خیریه و مبارزه می کرد / گفت و گو با مجتبی وهاج / ۳۶

نوجوانی شهید وهاج با ورزش و هنر همراه بود / گفت و گو با حسین کازرانی / ۴۱

رفتار شهید وهاج صادقانه بود و به مردم احترام می گذاشت / گفت و گو با سید احمد پور مستوفی / ۴۳

اعتقادات و شهامت شهید وهاج قابل وصف نیست / گفت و گو با قاسم تبریزی / ۴۶

شهید وهاج با جان و دل در راه اسلام مبارزه می کرد / گفت و گو با پرویز جنتی / ۵۱

شهید وهاج روحیه شهادت طلبی اش را به اطرافیان منتقل می کرد / گفت و گو با اسدالله روحانی / ۵۴

شهید وهاج عاشقانه امام را دوست داشت / گفت و گو با داود رامشانی / ۵۷

شهید وهاج خود را وقف انقلاب کرده بود / گفت و گو با سید داود ساجدی / ۶۰

شهید وهاج با شجاعت خود به ما درس شهامت می داد / گفت و گو با مجید قلی ها / ۶۲

شهید وهاج آماده پرواز به سوی پروردگار بود / گفت و گو با سید ضیاء قدسی پور / ۶۴

توکل بالای شهید به خدا، راز موفقیت هایش بود / گفت و گو با عباس معلمی / ۶۸

شهید وهاج از شاگردان بسیار فعال مرحوم آیت الله حاج آقا مجتبی تهرانی بود / گفت و گو با عباس مطمئن زاده / ۷۱

شهید به روایت همزمان / ۷۳

برگی از دفتر انقلاب / ۸۱

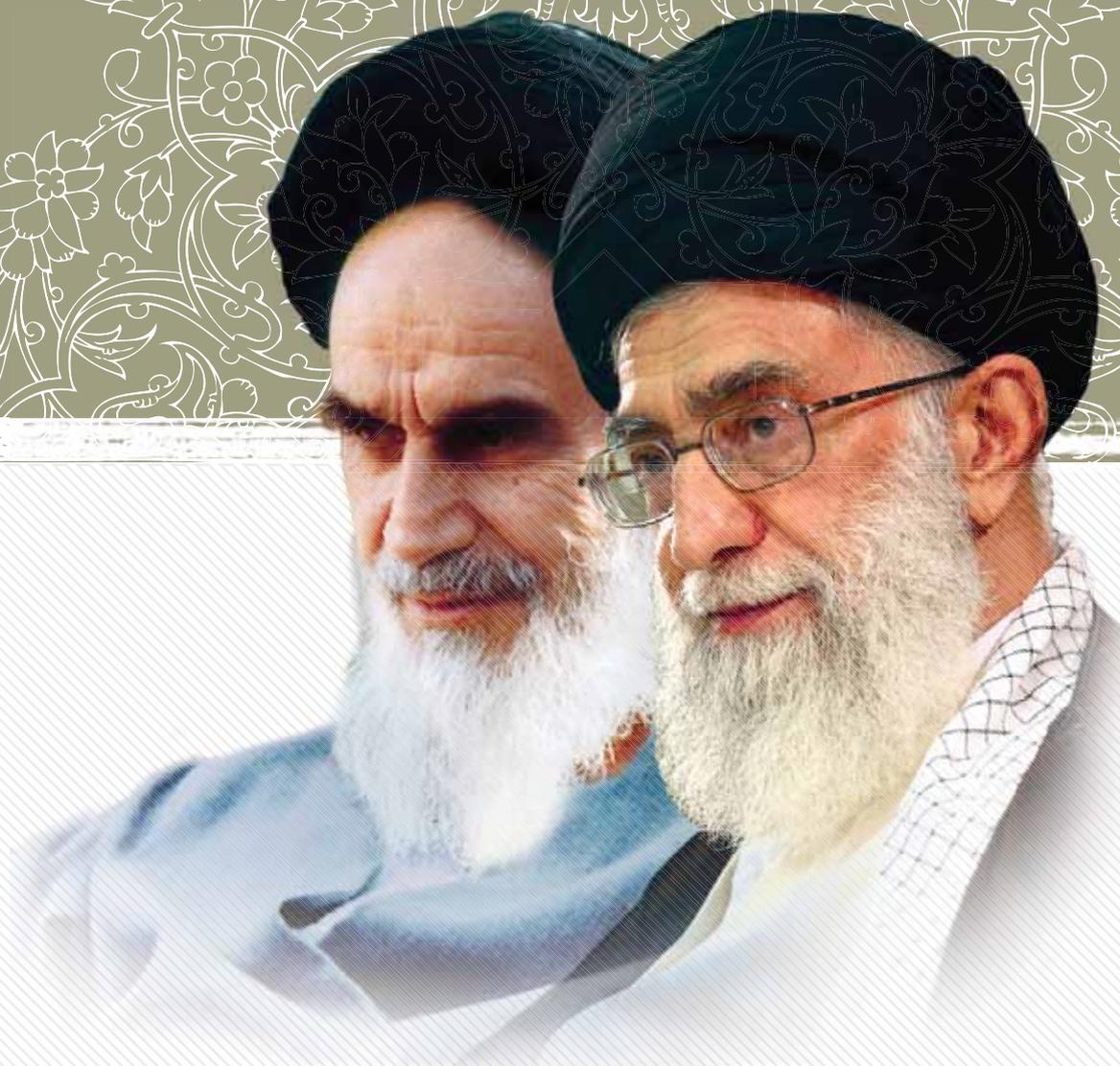
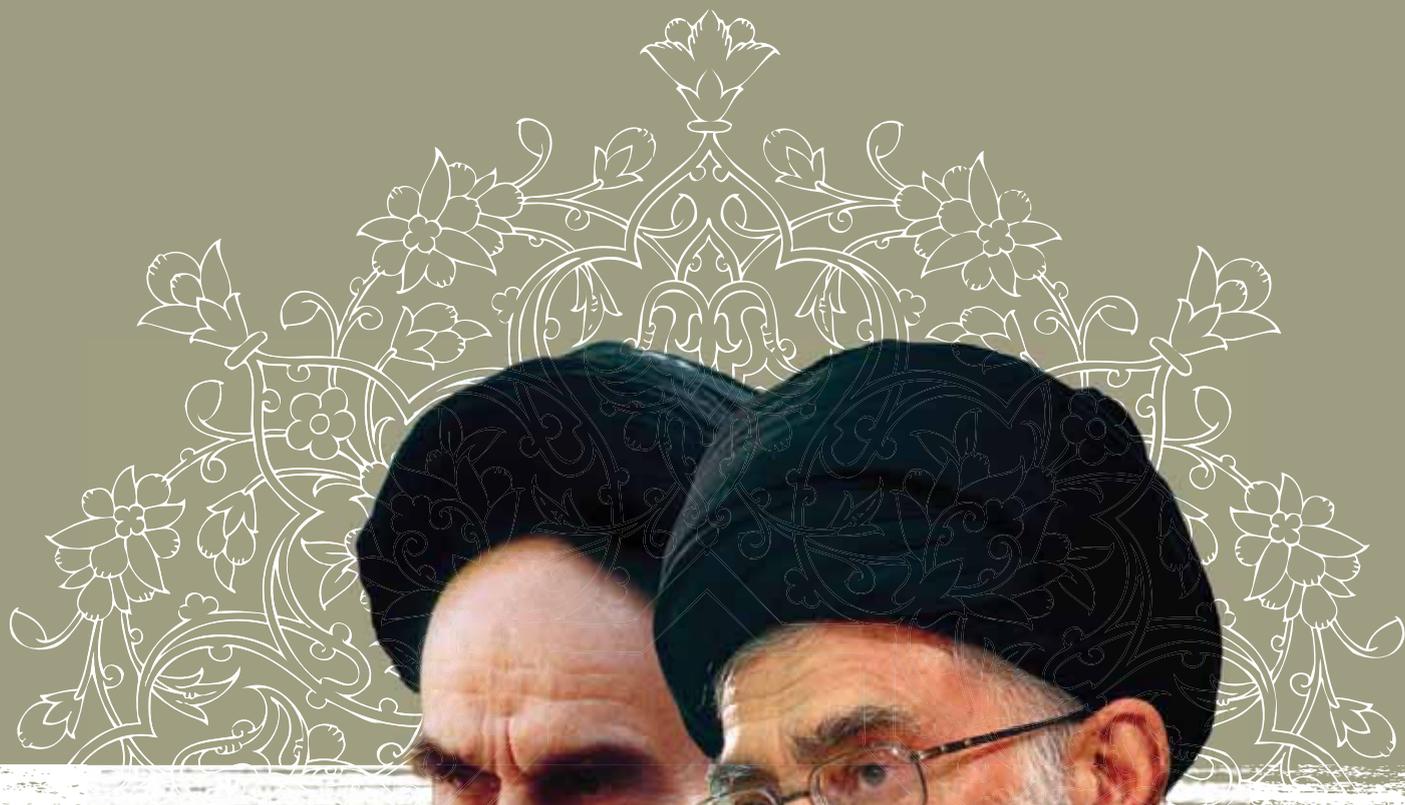
شرح واقعه بیعت همافران با حضرت امام خمینی (ره) و پیام حضرت امام (ره) در حضور همافران / ۸۵

خاطره ای از دیدار همافران با حضرت امام خمینی (ره) به روایت حجت الاسلام و المسلمین حاج شیخ حسین انصاریان / ۸۵

پیام حضرت امام خمینی (ره) درباره لغو حکومت نظامی / ۸۶

شهید در اسناد ساواک / ۸۷

شهید به روایت تصویر / ۹۱



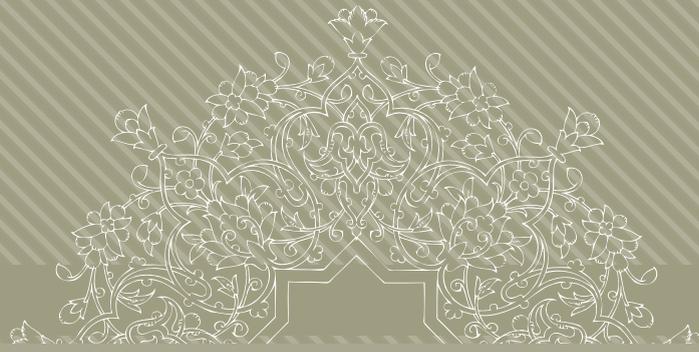
حضرت امام خمینی (ره)

شهادت عزت ابدی است

مقام معظم رهبری (حفظه)

زنده نگه داشتن یاد شهدای انقلاب

باعث تداوم حرکت انقلاب است.



دیباچه...

شهادت اوج تعالی انسان است. در فرهنگ اسلام و به خصوص تشیع، ارزشمندترین و گرانبهارترین حرکت، شهادت است. شهید کسی است که با نثار جان خود، درخت اسلام را آبیاری کرده و فساد را ریشه کن می‌کند. شهیدان، مقاومت و پویایی جامعه را تضمین می‌نمایند و به جامعه ظرفیت روحی می‌بخشند و ضعف و سستی را از بین می‌برند. اگر خون شهیدان نبود که شجره طیبه رسالت را سیراب نماید نه از اسلام خبری بود و نه از مکتب توحیدبخش الهی اثری و در یک جمله می‌توان گفت که پر محتوی‌ترین عنوان، در راستای تکامل انسان، از دیدگاه متون اسلامی، عنوان «شهید» است. مضامین شهادت و ایمان در فرهنگ اسلامی، ریشه در تاریخ طولانی مسلمانان دارد اما مردم ایران در عصر معاصر، جامه‌ای بدیع بر این مفاهیم پوشاندند که با گذشت سال‌ها از پیروزی انقلاب، همچنان برای ایرانیان، ارزشمند و گرامی است. مردم انقلابی ایران طی سال‌های مبارزه با رژیم شاهنشاهی آن چنان استقامت و روحیه شکست‌ناپذیری را به ظهور رساندند که سخت‌ترین شکنجه‌ها و آزارها، تبعیدها و اعدام‌ها نتوانست ذره‌ای در ایمان و اعتقاد این مردم خللی وارد کند. انقلاب نشان داد، می‌شود با دست‌ان خالی، اما با ایمان و اراده پیروز شد. انقلاب نشان داد که مرگ پایان زندگی نیست و مرگ با عزت یا همان شهادت، از زندگی با ذلت بهتر است و این‌ها از مکتب تشیع ریشه می‌گیرد و این نکته بسیاری از مسلمان‌ها را در بیرون از مرزهای کشورمان تحت تأثیر قرار داد.

انقلاب اسلامی با روحیه جهادی بنیانگذار انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی^(ع) و مردم ایران به پیروزی رسید و در سال‌های پس از انقلاب هم باز این روحیه بود که مردم و انقلاب را سر پا نگه داشت. البته بسیاری از مصادیق پنهانی نقش ایمان در جامعه، پس از پیروزی انقلاب و با برافتادن پرده‌ها برای مردم آشکار شد و معلوم شد بسیاری از مبارزان ضد رژیم طاغوت و نظام شاهنشاهی، برای مبارزه با آن رژیم، با تمسک به ایمان به خداوند یگانه، چنگ زدن به حبل متین الهی و پیروی از تعالیم رهایی بخش اسلام، در مقابل انواع مظالم و شکنجه‌های مأموران ساواک رژیم ستمشاهی پهلوی مقاومت کردند. از دیرباز، دشمنان انسانیت، هر گاه می‌خواستند جامعه‌ای را به انحطاط و تباهی بکشند، بیشترین توجه خود را به نسل جوان جامعه معطوف می‌کردند، زیرا این قشر جامعه هستند که می‌توانند به علت استعدادها و تحرک خود، شرایط موجود را تغییر دهند و اجتماع آینده را به کمال و سعادت افزون‌تر یا به انحراف و انحطاط بیشتر برسانند. در انقلاب اسلامی ایران که حماسه بزرگ قرن است و به یاری خدا، زمینه‌ساز انقلاب جهانی اسلام، حضور جوانان و رشادت و فداکاری و ایثار آنها یکی از ارکان مهم پیروزی انقلاب و حفظ ارزش‌های اصیل بوده است. به گفته امام خمینی^(ع) «این جوان‌های ما بودند که فریاد زدند و مشتشان را گره کردند و الله اکبر گفتند». بنابراین، مستکبران شرق و غرب، همه تلاش خود را برای به انحطاط کشاندن جوامع، بر روی جوانان آن‌ها متمرکز ساخته و به منظور تخدیر افکار و انحراف آنان، به سرمایه‌گذاری‌های کلان در زمینه اشاعه فحشا، اعتیاد، مراکز قمار و... پرداخته‌اند. شهدای گرانقدر دوران انقلاب اسلامی بنابر مقتضیات آن ایام و سال‌های مبارزه با رژیم شاه که جامعه مملو از جاسوسان ساواک بود و زندان‌هایشان پر بود از مردان و زنان شکنجه شده که به خاطر دفاع از آرمان‌هایشان و با دست‌ان خالی، سینه در برابر گلوله‌های رژیم ستم‌شاهی سپری می‌کردند و شکنجه و اعدام را به جان می‌خوردند. سربازان اسلام باید مخفیانه و گمنام در راه آزادی مبارزه می‌کردند. این شهدا با مظلومیت به شهادت رسیدند و بسیاری از حماسه‌های آنها پنهان ماند. یکی از شهدای چریک که گمنام مبارزه کرد و گمنام هم شهید شد، شهید علی اکبر وهاج بود که هم‌زمان ایشان مبارزات شجاعانه و دلیرانه او در برابر رژیم ستم‌شاهی را روایت می‌کنند. شهید علی اکبر وهاج در سال ۱۳۵۲ در پی تحول درونی و معنوی و آشنایی با اسلام حقیقی وارد بخش جدیدی از زندگی‌اش شد و با حضور در کلاس‌ها و مراسم سخنرانی علمای بزرگ و مطرح آن زمان و با ایمان و تلاش فراوان به یکی از مبارزین انقلاب تبدیل شد. شهید علی اکبر وهاج با تاسیس گروه‌های مختلف در تهران و شهرستان‌ها و تغذیه مالی و معنوی این گروه‌ها در متن مبارزات انقلاب بود. چاپ و پخش اعلامیه در سطح کلان، ساخت نارنجک‌های دستی و سه راهی ابداعی، تهیه و خرید سلاح از کشورهای همسایه و در اختیار قرار دادن سلاح‌ها در بین مبارزان انقلاب، مدیریت و رهبری تظاهرات مردم علیه رژیم پهلوی، تاسیس انتشارات و چاپ کتاب‌های مذهبی و آگاهی بخشی مردم با این کتاب‌ها، بخشی از اقدامات شهید علی اکبر وهاج و گروه مبارزش بود. تمام زندگی شهید علی اکبر وهاج معطوف انقلاب و مبارزه علیه رژیم پهلوی شده بود. منزل ایشان مرکز ساخت و انبار مهمات بود. شهید علی اکبر وهاج نسبت به نیازمندان جامعه بی تفاوت نبود و با تهیه و توزیع آذوقه غذایی در بین نیازمندان جنوب تهران به آنها کمک می‌رساند. ایشان نسبت به وضعیت فرهنگی جامعه احساس مسئولیت می‌کرد و اخطار و اقدام علیه مراکز فساد و فروش مشروبات الکلی از اقدامات شهید در این خصوص بود. شهید علی اکبر وهاج در روز ۲۱ بهمن ماه ۱۳۵۷ یک روز مانده به پیروزی انقلاب اسلامی، در درگیری ایجاد شده در خیابان نیروی هوایی تهران که همافران پیوسته به امام امت، در معرض قتل و عام گاردشاهی قرار گرفته بودند، با پالتوی بلند مخصوص خود در وضعیت جنگی و با مسلسل مشغول راندن رژیم گاردشاهی برای نجات مردم و همافران در خیابان نیروی هوایی بود که توسط نیروهای ویژه گارد شاهنشاهی محاصره و به درجه رفیع شهادت نائل آمد.

در این شماره از ماهنامه «شاهد یاران» تصمیم داریم تا نسبت به بررسی و معرفی ابعاد شخصیتی شهید علی اکبر وهاج بپردازیم و در این راه، گفتگو و مصاحبه با خانواده و هم‌زمان شهید علی اکبر وهاج موجب شناخت بیشتر نسبت به ایشان خواهد بود.

سردبیر

زندگی شهید علی اکبر وهاج در یک نگاه

درآمد

در تاریخ ۱۳۲۳/۸/۱ فرزند سوم خانواده وهاج به دنیا آمد و از آنجایی که نوزاد چهره‌ای زیبا متمایل به نقره رنگ داشت با ذوق ادبی پدر بزرگ نوزاد، نام این کودک را سیمین پور (پسر نقره‌ای) می‌گذارد. پسر نقره‌ای تا کلاس پنجم ابتدایی در خیابان نظام آباد (شهید مدنی) تهران به همراه برادرانش به تحصیل مشغول بود. پدر شهید که کارمند راه آهن بود به عنوان رئیس ایستگاه اندیمشک انتخاب و به همراه خانواده به این شهر مهاجرت کرد. سیمین پور (علی اکبر) که اوایل نوجوانی را در اندیمشک سپری می‌کرد با روح ناآرامش در کنار درس، وارد عرصه ورزش و هنر شده و با نقش آفرینی‌های جالب خود به تجربه اندوزی پرداخت. پسر نقره‌ای در رشته‌های ژیمناستیک، بوکس، والیبال و شنا فعال بود. رشته اصلی ورزش را فوتبال انتخاب نمود به گونه‌ای که جذب تیم باشگاهی تاج (استقلال) اندیمشک شده و در مسابقات رسمی باشگاهی هم موثر بود. خانواده وهاج پس از بازنشستگی پدر، اوایل سال ۱۳۴۴ به تهران بازگشتند. سیمین پور در اواخر دوران سربازی به فکر ازدواج افتاد و در تاریخ ۱۳۴۸/۷/۲۴ با خانم وجیهه قلی‌ها ازدواج نمود. پسر نقره‌ای که از طریق سخنان فخرالدین حجازی در ماه‌های پایانی سال ۱۳۵۲ با گوشه‌هایی از قرآن و اسلام ناب محمدی آشنا گردیده بود به جمع برادرانش پیوست تا برای استحکام زیربنای اعتقادی و رفتاری خود و نیز خوشه‌چینی از جلسات پربار تفسیر قرآن و درس اخلاق عارف و مجتهد بزرگوار حاج آقا مجتبی تهرانی عمل کند تا با اسلام پویا و رهایی‌بخش مطرح شده از جانب خمینی کبیر بیشتر آشنا شود و بعد از تحول معنوی در اولین اقدام، نام خود را از سیمین پور به علی اکبر تغییر داد. شهید علی اکبر وهاج با تاسیس گروه‌های مختلف در تهران و شهرستان‌ها و تغذیه مالی و معنوی این گروه‌ها در متن مبارزات انقلاب بود. چاپ و پخش اعلامیه در سطح کلان، ساخت نارنجک‌های دستی و سهراهی ابداعی، تهیه و خرید سلاح از کشورهای همسایه و در اختیار قراردادن سلاح‌ها در بین گروه‌های مبارز، مدیریت و رهبری تظاهرات مردم علیه رژیم پهلوی، تاسیس انتشارات و چاپ کتاب‌های مذهبی و آگاهی‌بخشی مردم، بخشی از اقدامات شهید علی اکبر وهاج و گروه مبارزش بود. شهید علی اکبر وهاج نسبت به نیازمندان جامعه بی تفاوت نبود و با تهیه و توزیع آذوقه غذایی در بین نیازمندان جنوب تهران به آنها کمک می‌رساند. ایشان نسبت به وضعیت فرهنگی جامعه احساس مسئولیت می‌کرد و اخطار و اقدام علیه مراکز فساد و فروش مشروبات الکلی از اقدامات شهید در این خصوص بود. شهید علی اکبر وهاج در روز ۲۱ بهمن ماه ۱۳۵۷ یک روز مانده به پیروزی انقلاب اسلامی، در درگیری ایجاد شده در خیابان نیروی هوایی تهران که همافران پیوسته به امام امت، در معرض قتل و عام گاردشاهی قرار گرفته بودند، در وضعیت جنگی و با مسلسل مشغول راندن رژیم گارد شاهی برای نجات مردم و همافران در خیابان نیروی هوایی بود که توسط نیروهای ویژه گارد شاهنشاهی محاصره و به درجه رفیع شهادت نائل آمد.

تولد پسر نقره‌ای

پس از اینکه مرحوم منوچهر وهاج پدر شهید علی اکبر، مدرسه "مبارکه" همدان که دروسش انگلیسی پایه و عربی مقدماتی را هم شامل می‌شد را (حدود سال ۱۳۰۰) به پایان رساند. با توجه به موقعیت پدرش مرحوم عبدالحسین خان (از مسئولین بانک شاهی همدان) برای ادامه تحصیل در مدرسه "کالج امریکایی" سه سال دوره مذکور را که به زبان انگلیسی تدریس می‌شد با موفقیت اتمام و چند صباحی به علت نبود دوره تکمیلی دیپلم، ایام را با مطالعه کتب ادبی (فارسی و عربی) و انگلیسی و تجربه‌اندوزی در کارهای رسمی همراه پدر در بانک شاهی سپری کرد و به رغم امکان نفوذ پدر برای جلوگیری از رفتن به سربازی، دوره تجربه سربازی را انتخاب کرد، تقدیر به گونه‌ای برای پدر شهید رقم زد که در زمان اشغال ایران (جنگ دوم جهانی توسط متفقین) پس از اخراج خفت آور رضاخان از کشور، وی برای شغل مناسب با تحصیلاتش، راهی

داشت با ذوق ادبی پدر بزرگ (مرحوم عبدالحسین خان) نام این کودک را سیمین پور (پسر نقره‌ای) می‌گذارد.

تجربه‌اندوزی پسر نقره‌ای

پسر نقره‌ای ما دوساله بود که از خانه (چهارراه مختاری، خیابان شاپور) (وحدت اسلامی) دست و پا زنان بازیگوشی‌اش را از همان کودکی نشان داده و از درب نیمه باز منزل، خود را به کوچه می‌رساند و بعد از ساعتی، مادرش بی جوی بچه‌اش می‌شود، نظرش به درب نیمه باز خانه جلب شده سراسیمه و فریاد زنان چادر به سر و سیمین پور گویان بیرون می‌دود و از شدت غم و اندوه بیهوش می‌شود. با ماجرای گم شدن طفل، همسایه‌ها و باجناق‌های پدر سیمین پور در پی یوسف گمگشته مادرش (سیده خانم درخشنده پور مستوفی) به خانه‌ها و کوچه‌های اطراف سرکشی و پی جوی می‌شوند و به کلانتری محل گفته می‌شود. وحشت و دلهره سیده خانوم و حزن و اندوه وی تمام

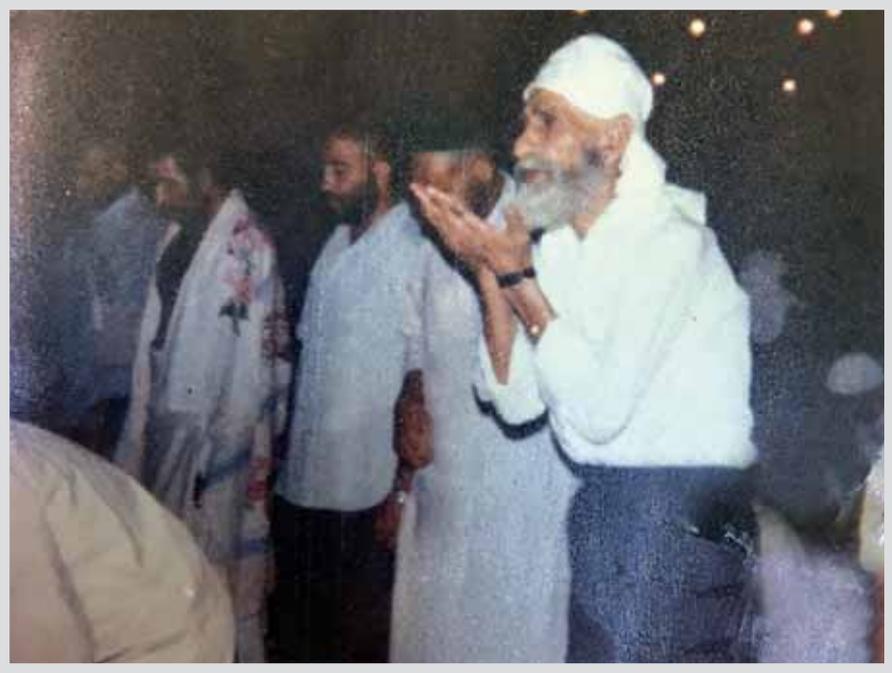
تهران شود. در آن زمان متفقین برای تقویت خط حمایتی خود برای مقابله با ارتش آلمان که به شوروی حمله کرده بود، لازم دید در زمان رضاخان پل معروف ورسک (پل ارتباطی جنوب به شمال کشور) را بسازد. لذا به دلیل نیازشان به مترجم انگلیسی، مرحوم منوچهر وهاج هم متقاضی شد. در اولین جلسه تست زبان و مهارت‌های جانبی به رغم سختگیری‌های پرشش و پاسخ، منوچهر وهاج استخدام و به عنوان مترجم مدتی در ایستگاه راه آهن تهران مشغول می‌شود، طولی نمی‌کشد به جهت توانمندی‌هایش به عنوان رئیس ایستگاه راه آهن گرمسار که در آن زمان به جهت اهمیت زیاد هدایت قوای متفقین برای کمک به شوروی، شاهراه محسوب می‌شد، منصوب می‌شود که مصادف می‌گردد با تولد سومین فرزندش در سال ۱۳۲۳. همسرشان به جهت گرمای تهران به منطقه ییلاقی سیمین دشت بعد از گرمسار رفته بود و از آنجایی که نوزاد چهره‌ای زیبا متمایل به نقره رنگ

دکلمه‌های ادبی و نمایشنامه، مورد توجه رادیو سنندج قرار می‌گیرد و برنامه‌های هنری او به دفعات از رادیو سنندج پخش می‌شود.

پس از دوره آموزشی طبق نظر رژیم غرب زده پهلوی که دستور داده بود که تحصیل کرده‌ها باید یا در سپاه دانش و یا در ترویج بهداشت، سربازی خود را ادامه دهند در روستای دور افتاده‌ای در استان شمالی کشور (گیلان) به اتمام سربازی خود می‌رسد.

❖ اثرات فرهنگ غربی بر جامعه ایران

سیمین پور و برادرانش تا اوایل ازدواج تحت اثرات فرهنگ غرب در جامعه که هم نماز بخوان، روزه بگیر و ماه محرم عزاداری کن و هم چون جامعه، فرهنگ غرب را پذیرفته باید به قمارخانه و مراکز فساد هم توجهی نمود؛ یک اسلام دوگانه و شناسنامه‌ای را پیروی می‌نمودند و در جامعه‌ای که، اسلام امریکائی جا افتاده بود زندگی می‌کردند.



■ پدر شهید و هاج در سفر حج

سیمین پور آرام و قرار نداشت، باجعه‌های میوه و لامپ و قرقره و آپارات ابداعی خود نمایش دادن فیلم‌های تکی و صامت به دوستان محله و بعضاً هم‌کلاسی‌ها فعالیت می‌نمود و سینمای خانگی می‌ساخت. سیمین پور به این موارد هم بسنده نمی‌کرد و لازم بود در مرحله ورزش هم خودی نشان دهد، از تمرین و مسابقات آموزشی شروع کرده و عضو تیم دبیرستان در مسابقات فوتبال می‌شود. البته پسر نقره‌ای در رشته‌های ژیمناستیک، بوکس، والیبال، شنا فعال بود. رشته اصلی ورزش را فوتبال انتخاب نمود به گونه‌ای که جذب تیم باشگاهی تاج (استقلال) اندیمشک شده و در مسابقات رسمی باشگاهی موثر بود. خانواده و هاج پس از بازنشستگی پدر، اوایل سال ۱۳۴۴ به تهران بازگشتند.



■ شهید و هاج در تیم والیبال اندیمشک

❖ دوران آموزش سربازی

سیمین پور بعد از اخذ دیپلم طبیعی به دلیل فاصله گرفتن از فضای فعالیت‌های ورزشی و نزدیک شدن به دوستان ناباب، جذب موسیقی و فیلم‌های خارجی رواج یافته در محیط تهران شده بود و از دانشگاه بازماند. یکسال فرصت داشت که به خدمت سربازی برود، لذا برای درآمدزایی و کسب تجربه زندگی به جزیره خارک می‌رود. البته طی این مدت نیز به عنوان کاپیتان فوتبال جزیره خارک، در مسابقات شرکت می‌نماید. یک سال بعد وارد خدمت سربازی و دوره آموزشی در پادگان سنندج به فراگیری آموزش‌های نظامی می‌پردازد. در وادی هنر هم توجه فرمانده پادگان را جلب و با اجرای

شدنی نیست. لیکن خواهرانش (زهرا و یگانه) صلاح نمی‌دانند منوچهر خان را خیر نمایند چون وی در آن زمان به جهت حجم زیاد تردد قطارهای مسافری و باری متفقین اشغالگر و احساس مسئولیت نظارت بر تردد آنها از ایستگاه راه آهن گرمسار (که اغلب مست بودند) حتی فرصت آمدن به تهران را هم نداشت، لذا همسایگان زیر نظر دو باجناب (امیر فولادی و مبصری) پس از حدود یک هفته، کودک را نزد زن رختشویی می‌یابند (اظهار داشته بود چون فرزنددار نمی‌شده، این کودک را زیبا را دزدیده بود) بالاخره پسر نقره‌ای به دامن مادرش برمی‌گردد. پسر نقره‌ای تا کلاس سوم ابتدائی در همان محله چهارراه مختاری و تا مقطع پنجم ابتدائی در خیابان نظام آباد (شهید مدنی) همراه برادرانش به تحصیل مشغول بود که باز هم ماموریت جدید شروع گشت، این بار خوزستان به عنوان رئیس ایستگاه راه آهن و همزمان معاونت بهره‌برداری اندیمشک در سال ۱۳۳۵، چون خانه سازمانی ایشان هنوز تهیه نشده بود، چند ماهی در دزفول مستقر شدند و فرزندان نیز با آداب و لهجه مردم مذهبی دزفول آشنا شدند. در اندیمشک، مدرسه سعدی (پشت بازار) محیط درسی پسر نقره‌ای و سه برادرش گردید. سیمین پور از همان کودکی با احساس مسئولیت ذاتی مراقب برادران کوچکتر بود. وی که اوایل نوجوانی را سپری می‌نمود با روح نا آرامش در کنار درس، وارد عرصه ورزش و هنر (در سطح پایه اول دبیرستان) شده و با نقش آفرینی‌های جالب خود به تجربه اندوزی پرداخت. سیمین پور آرام و قرار

ازدواج و دوراهی مرگ و زندگی

سیمین پور در اواخر دوران سربازی به فکر ازدواج افتاد و در تاریخ ۱۳۴۸/۷/۲۴ با خانم وجیهه قلی‌ها ازدواج کرد. سیمین پور تحت تاثیر تفکر استعماری ایجاد شده در جامعه توسط رژیم نفاق افکن پهلوی، زمانی که فرزند اولشان به دنیا آمد نامش را ملودی و فرزند دومشان را ماتاهاری گذاشت که مورد مخالفت آشکار برادرانش که حدود یکسال قبل با آشنایی به اسلام اصیل از او فاصله گرفته بودند واقع گردید و در جواب، ضمن پافشاری بر اسم انتخابی برای دختر دومش، برادران را عقب‌افتاده و خشک مقدس خواند! لذا برای خوشگذرانی به مناسبت تولد دخترش تصمیم می‌گیرد خوشگذرانی را از سینما شروع کند، هنوز دقایقی به شروع فیلم فرصت بود و او مشغول پرسه زدن، صدایی به گوشش خورد، توجه کرد تا این پدیده ناشناخته را درک نماید، نمی‌دانست که لطف خدا فطرت الهی اش را تکان می‌دهد. پسر نقره‌ای حالت عجیب و جدید برایش به وجود آمده بود، کمی گیج و منگ، رو به سمت صدای آن طرف خیابان داشت، روح پرسشگرش به تلاطم درآمده بود. صدای سخنان نشنیده از بلندگوی آنطرف خیابان می‌آمد، مات و میهوت ناخودآگاه به طرف صدا حرکت نمود، فطرت پاکش به کمکش آمد، دیگر فراموش کرده بود برای جشن تولد و سینما و ... آمده است. سیمین پور داشت وصل می‌شد، آهنگری مصنوعی فطری داشت پسر نقره‌ای را جذب خودش می‌کرد، احساس می‌کرد دارد "دوب" می‌شود. به صدا نزدیک شد، سخنان آن چنان شیوا، تازه و زیبا بود که یاد حرف‌های برادرانشان قرار گرفت که پس از اولین نشانه بیداری‌شان بیان داشته بودند که "اگر اسلام این چیزی است که این افراد می‌گویند پس وای بر ما" مکان مسجد جاوید (دروازه شمیران، خیابان شریعتی بعد از چهارراه طالقانی بود و صدا، صدای فخرالدین حجازی). با بررسی زندگی شهید می‌توان گفت شیطان دستپايش را به علامت تسلیم بالا برد! انگار کسی به او می‌گفت تولدت مبارک پسر نقره‌ای، اولین جرقه آشکار گردید. سپس نام ملودی را فاطمه و ماتاهاری را مریم نهاد. این تغییر شاید بر می‌گشت به مبارزه و وطن دوستی پدر شهید، مرحوم منوچهر وهاج که یک بار نقل کرده بود، من رئیس ایستگاه راه آهن گرمسار بودم و این ایستگاه یک رئیس هم داشت از جانب اشغالگران (که معمولاً نظامی بود) و چون گرمسار در شاهراه اتصال جنوب کشور به شمال قرار داشت بسیار با اهمیت بود و قطارهای زیادی تردد می‌کردند و از حساسیت بسیاری برخوردار بود. ناگهان متوجه می‌شود که رئیس خارجی ایستگاه به خاطر شرابخواری زیاد، دو

قطار باری نظامی و سوخت‌رسانی را از دو طرف (مقابل هم) در یک خط اجازه ورود صادر کرده و نزدیک بود که با ورود همزمانشان فاجعه‌ای انسانی و نظامی حادث شود و چون فرصتی نداشت مجبور شد یک تنه در مسیر خطوط ریلی تا چند صد متر با دوندگی بی‌امانش جلوی این فاجعه را بگیرد. پس از نجات دو قطار باری و سوخت‌رسانی از شدت عصبانیت، با



■ نفر اول سمت چپ - شهید علی اکبر وهاج

پسر نقره‌ای که از طریق سخنان فخرالدین حجازی در ماه‌های پایانی سال ۱۳۵۲ با گوشه‌هایی از قرآن و اسلام ناب محمدی آشنا گردیده بود به جمع برادرانش پیوست تا برای استحکام زیربنای اعتقادی و رفتاری خود و نیز خوشه چینی از جلسات پربار تفسیر قرآن و درس اخلاق عارف و مجتهد بزرگوار حاج آقا مجتبی تهرانی بهره‌مند شود تا با اسلام پویا و رهایی بخش مطرح شده از جانب خمینی کبیر بیشتر آشنا شود. کمتر کسی از بستگان و آشنایان، این هجرت بزرگ و بیداری درونی او را می‌توانست باور کند چرا که سوابق شور جوانی و همراه شدن وی با باورهای غلط فرهنگی دوران پهلوی (حضور در مراسم موسیقی و فیلم‌های آنچنانی سینماهای وابسته به رژیم آمریکایی پهلوی) در نظرشان جلوه‌گر می‌شد و با نوعی شک و تردید به او می‌نگریستند.



خستگی مفرط، خطر اعدام را به جان خرید و وارد دفتر رئیس نظامی خارجی ایستگاه شده، از داخل درب را قفل و با صندلی دفتر به شدت به سر و بدن رئیس خارجی حمله نمود بطوریکه اگر سایر کارکنان شیشه پنجره را نمی‌شکستند، رئیس نظامی دولت بیگانه زیر ضربات مشت و لگد مرحوم منوچهر وهاج کشته می‌شد. البته موضوع به دادگاه نظامی کشیده شد و چون پدر سیمین پور به زبان انگلیسی مسلط و زبان روسی را هم فرا گرفته بود، شجاعانه از خود دفاع و افسران خارجی دادگاه نظامی را مجاب نمود که عملش صحیح و بجا بوده است. لیکن افسران مافوق خارجی، وی را از ریاست ایستگاه خلع و به عنوان یک کارمند ساده به تهران برگشت دادند.

میهمانی جنجال برانگیز

پسر نقره‌ای که از طریق سخنان فخرالدین حجازی در ماه‌های پایانی سال ۱۳۵۲ با گوشه‌هایی از قرآن و اسلام ناب محمدی آشنا گردیده بود به جمع برادرانش پیوست تا برای استحکام زیربنای اعتقادی و رفتاری خود و نیز خوشه چینی از جلسات پربار تفسیر قرآن و درس اخلاق عارف و مجتهد بزرگوار حاج آقا مجتبی تهرانی بهره‌مند شود تا با اسلام پویا و رهایی بخش مطرح شده از جانب خمینی کبیر بیشتر آشنا شود. کمتر کسی از بستگان و آشنایان، این هجرت بزرگ و بیداری درونی او را می‌توانست باور کند چرا که سوابق شور جوانی و همراه شدن وی با باورهای غلط فرهنگی دوران پهلوی (حضور در مراسم موسیقی و فیلم‌های آنچنانی سینماهای وابسته به رژیم آمریکایی پهلوی) در نظرشان جلوه‌گر می‌شد و با نوعی شک و تردید به او می‌نگریستند.

روز اول فروردین ۱۳۵۳ که همه طبق سنت هر ساله برای تبریک سال نو در منزل بزرگ فامیل جمع می‌شدند فرا می‌رسد، آن روز که به روال همیشه دیدار بستگان با صرف ناهار همراه می‌شد، شاید فرصتی بود برای تمسخر او و برادرانش از طرف برخی جوانان دختر و پسر خوشگذران فامیل! افراد قبل از ظهر به خانه وارد می‌شوند به اتفاق همسران جوانشان که با مطالعه و آشنایی با اسلام علوی در پوشش حجاب برتر، چادر قرار گرفته بودند. پس از دید و روبوسی‌های متداول به دلیل بی‌حجابی برخی خانم‌ها، آنان به اطاق دیگر می‌روند. بعضی از حاضرین ناراحت شده و بحث بین دو تفکر آغاز می‌شود و برخی که تغییرات فکری و انقلاب درونی آنها را باور نداشتند، شروع به جوک گوئی و متلک می‌کنند. وقت ناهار نزدیک شده بود، سیمین پور با جملاتی بی‌سابقه (یا الله، یا الله گویان) به اتفاق همسرش از راه



هیچگاه سختی کار و دشواری راه نتوانست او را از آرمان‌های عالی‌اش باز دارد و چیزی که برای او تقدس داشت، عمل به تکلیف و رسیدن به قرب و رضای الهی بود که این بینش و تفکر، تمام کمبودها و یا احیاناً شکست‌های مقطعی او را تبدیل به انگیزه برای رسیدن به هدفش می‌کرد

شکست‌های مقطعی او را تبدیل به انگیزه برای رسیدن به هدفش می‌کرد.

التزام به واجبات دینی و توسل به اهل بیت (ع)
فرصت کم است و باید بیش از این تلاش کرد. غالباً از بیم اینکه به وقت نماز صبح و یا وقت خوردن سحری (روزه‌های مستحبی) خواب بماند، ساعت شماته دار قدیمی را پس از کوک کردن، داخل قابلمه فلزی به همراه تعدادی قاشق و چنگال می‌ریخت تا از سر و صدای زیاد آنها بتواند از خواب بیدار شود که مبادا در اثر خستگی و کمبود خواب از فرائض دینی‌اش باز بماند. همسر و بعضاً اطرافیانش بارها گریه او را هنگام راز و نیاز با خداوند بی‌نیاز شاهد بودند.

خودسازی جسمی

از دیگر مواردی که وی برای خودسازی در پی کسب آن بود، تلاش و کوشش فراوانش برای به دست آوردن مهارت‌های رزمی و فراگیری فنون مبارزاتی شخصی بود که بعضاً در راه به دست آوردن آن مهارت‌ها، صدمه‌های زیادی می‌دید، در یکی از روزها هنگام تمرین با حریفان خود، اتفاق افتاد که چند دندان او در

نسبت به سیاست‌های استعماری حاکم بر جامعه شکل گرفته و شناختش نسبت به خائنین داخلی و دشمنان خارجی بیشتر می‌شد و چون عمق خیانت‌ها و فریب کاری‌ها گسترده بود روح ناآرام و حقیقت‌طلبش نمی‌توانست این همه ظلم و فریب را تحمل نماید و چون خود در سنین نوجوانی و جوانی یکی از همین قربانیان بود که تفکرات غرب‌گرایانه شاه، جوانانی چون او را از راه‌یابی به زلال رهنمودهای قرآنی و اهل بیت با فراهم نمودن انواع مراکز فساد و فحشا باز می‌داشت، رنج می‌برد. او از اینکه می‌دید خیل عظیمی از مردم فقط و فقط به فکر خوردن و خوابیدن و تجمل‌گرایی و خودنمایی و خوش‌گذرانی هستند، احساس مسئولیتی بیشتر می‌نمود. وی تعجب می‌کرد که چرا غرب‌زدگان خواهان رژیم پهلوی هستند. نمی‌توانست در مقابل چپاول‌گری رژیم آمریکائی شاه بی‌تفاوت بماند. او دیگر دریافته بود که مرگ سرخ بهتر از زندگی ننگین است و تلاش فراوانی را برای افشای چهره نفاق شاهنشاهی با کمک و تلاش فراوان دوستان جوان جدیدش که یافته بود آغاز نموده بود. می‌خواست مردم بدانند رژیم شاهنشاهی در پشت چهره نفاقش که قرآن و اذان پخش می‌کند و ادعای مسلمانی دارد ولی در خفا ژاندارم منطقه شده و جنبش‌های مردم منطقه را به نفع آمریکا و صهیونیسم سرکوب می‌نماید. از طرفی با مطرح نمودن بعضی علمای فریب‌خورده و یا دنیا طلب، ادعای ارادت به اهل بیت می‌نماید تا جایی که عزیزی چون آیت‌الله غفاری و آیت‌الله سعیدی را زیر شکنجه‌های قرون وسطی شهید می‌کند، جشن‌های مفصل نیمه شعبان راه می‌اندازد، اما نخست‌وزیر بهائی انتخاب می‌کند تا بتواند در خفا با به کارگیری بهائیان بیشتری بر علیه تشیع علوی توطئه کرده و مردم را از حول محوریت رهبر دینی، متفرق نمایند. علی‌اکبر همچنین با تکیه بر رشادت پدرش که زمان جنگ جهانی دوم خود را موظف به ادامه راه مبارزه علیه استکبار جهانی می‌دید از هر فرصتی بهره می‌گرفت. از حضور افشاگرانه در مساجدی مانند مسجد کمیل (خیابان دماوند بعد از تقاطع سی متری نارمک) با اجرای برنامه توسط پدر عزیزش و ارائه دکلمه سوزناک خود تا سخنرانیش حتی در مراسم عروسی انقلابیون فعالی همانند فتح‌اله‌امی و سیدعلی اکبر طاهائی.

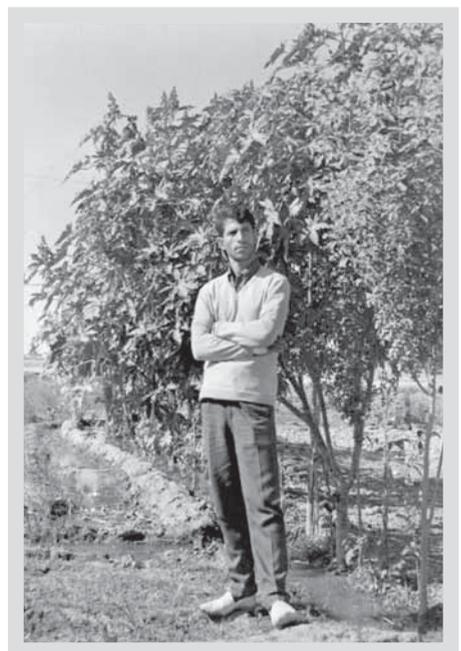
خودسازی معنوی و خلوص

هیچگاه سختی کار و دشواری راه نتوانست او را از آرمان‌های عالی‌اش باز دارد و چیزی که برای او تقدس داشت، عمل به تکلیف و رسیدن به قرب و رضای الهی بود که این بینش و تفکر، تمام کمبودها و یا احیاناً

می‌رسد. بستگان که هنوز از بهت و حیرت قبلی‌شان درنیامده بودند و منتظر ورود والدین آنها بودند تا با بچه‌هایشان برخورد نمایند، با صحنه‌ای عجیب‌تر مواجه می‌شوند وی را با چهره‌ای ریش‌دار که جذابیت خاصی به او داده بود به اتفاق همسرش که حجابی کامل تراز دو جاری دیگر داشت مشاهده می‌نمایند. پس از تبریک و دید و روبوسی نزد برادرانش که با دیدن او جان تازه گرفته بودند می‌رود و گرم یکدیگر را در آغوش می‌گیرند. گوشه و کنایه بیشتر می‌شود، برخی با صدایی اعتراض‌آمیز ادامه می‌دهند و پدر و مادرشان ناگهان وارد می‌شوند و فامیل به آنها اعتراض می‌کنند که چرا با بچه‌هایتان برخورد نمی‌کنید! اما اعتراضات فروکش می‌کند چون والدین حمایتشان را از فرزندانشان اعلام می‌کنند. پدر در حمایت از فرزندانش می‌گوید که «از امروز به بعد ضمن حمایت از فرزندان به اقوام توصیه می‌کنم به عروس‌ها و فرزندان بی‌احترامی نکنند و مادر هم ادامه می‌دهد به پیروی از همسرم از فرزندانم حمایت می‌کنم».

علی اکبر بعد از تحول

الطاف آشکار و پنهان حضرت حق به تناسب گنجایش علی اکبر به مرور به کمکش می‌آمد، وی در فضای رعب و وحشت رژیم ستم‌شاهی با تحول معنوی زیبایش پا به میدان گذاشت و با بهره‌گیری از رهنمودهای مجتهدین و عرفایی از شاگردان برجسته امام دل‌ها، خمینی کبیر همچون؛ آیت‌الله حاج آقا مجتبی‌تهرانی، آیت‌الله راستی کاشانی، آیت‌الله حائری شیرازی، حجت‌الاسلام سیدمنیرالدین حسینی و نگاهش



پس از افشای چهره ضد دینی رژیم پهلوی توسط علما و مراجع و آگاه شدن روز افزون مردم نسبت به سیاست ترویج مراکز فساد توسط حکومت شاهنشاهی، از جمله مشروب فروشی‌ها، قمارخانه‌ها و دیگر مراکز فساد، فروشی‌ها، قمارخانه‌ها و دیگر مراکز فساد، ملت غیور مسلمان اقدام به آتش زدن و از بین بردن مکان‌های فسق و فجور و فحشا و گناه نمودند، از جمله افرادی که به این نوع فعالیت‌ها می‌پرداخت، علی اکبر وهاج به همراهی تنی چند از همزمانش بود، او دقت فراوانی داشت تا در این نوع عملیات، مبادا کسی صدمه ببیند، از این رو، زمانی به این گونه کارهای انقلابی دست می‌زد که مکان‌های فساد حتماً در تعطیلی و یا در آخر شب باشد تا مشتری و یا کارگران در آن محل با خطرات جانی مواجه نشوند.

روشنگری در توطئه پهلوی در ماجرای سینما رکس آبادان

در پی این گونه فعالیت انقلابیون، رژیم پهلوی از یک سو با هدف کم کردن محبوبیت علما و به خصوص رهبری نهضت و جلوگیری از شتاب انقلاب و از دیگر سو با ایجاد سردرگمی و تفرقه بین مردم، با اجرای نقشه‌ای کثیف و حيله گرانه وارد عمل می‌شود تا بلکه تعداد زیادی از مردم را به اشتباه بیاورد و مردم به غلط فکر کنند که این آتش سوزی‌ها توسط انقلابیون صورت می‌گیرد! و همین بدبینی موجب قطع همراهی توده‌های مردم از انقلابیون گردد و مبارزین را تنها بگذارند. به همین منظور به عواملش دستور می‌دهد تا در شهر آبادان، سینما رکس را با تماشاجی‌ها به آتش بکشند و با برنامه‌ریزی دقیق، ضمن پخش فیلم پرتلفدار آن زمان جمع کثیری از مردم را به سینما کشاندند و در حالی که مردم مشغول تماشای فیلم بودند، عوامل رژیم، سینما را به آتش کشیدند و چون از قبل با مزدوران خود نقشه کشیده بودند که تمام درب‌های سالن را از بیرون ببندند تا مردم نتوانند از سینما جان سالم به در ببرند، متأسفانه تعداد زیادی از هموطنان در این جنایت هولناک رژیم سفاک پهلوی جان خود را از دست دادند؛



شهید وهاج در تیم فوتبال اندیمشک - ایستاده نفر پنجم از راست

احساس ناامنی بیشتر به جهت نفوذ ساواکی‌ها و عوامل رژیم از جانب همان گروه‌های به ظاهر مبارز اما منافق، بر آن شد که نحوه فعالیت‌های اساسی گروه‌های خود را مخفیانه و زیرزمینی نماید. لذا برخی از انقلابیون شناخته شده و مطمئن خود را به این نوع فعالیت‌ها گمارد تا در راستای محوریت اسلام ناب و رهنمودهای پیرفرزانه به دور از افکار و ایدئولوژی انحرافی منافقین در تهران و شهرستان‌ها فعالیت‌های مذهبی سیاسی و نظامی خود را افزایش دهد.

اتحاد بین سیاسیون

از دیگر فعالیت‌های وی تلاش فراوانش برای اتحاد بین نیروهای اساسی و مبارز آن زمان بود، چرا که متوجه شده بود بسیاری از ایشان مشترکاتی دارند که باید از آن برای تقویت انسجام فکری و اجرایی مردم بهره گرفت. پس از آزادی دکتر شریعتی از زندان ساواک و خانه نشینی اجباری وی توسط رژیم پهلوی، علی اکبر از طریق فخرالدین حجازی با دکتر شریعتی آشنا شد، دکتر شریعتی که او را جوانی مستعد و آگاه می‌دید مرادات بیشتری با او برقرار می‌کند و علی اکبر هم به دفعات او را ملاقات نموده بود (منزل مرحوم فخرالدین حجازی و انتشارات بعثت و منزل خود دکتر شریعتی). سعی و تلاش مضاعف خود را در کنار دیگر شخصیت‌های انقلابی چون استاد مطهری، بازرگان، دکتر شریعتی و ... به عمل می‌آورد تا سهمی در ایجاد اتحاد بین سیاسیون داشته باشد.

اقدام علیه مراکز فساد

پس از افشای چهره ضد دینی رژیم پهلوی توسط علما و مراجع و آگاه شدن روز افزون مردم نسبت به سیاست

اثر ضربات سنگین فرد مقابل شکست و او با وجود نیاز به تغذیه روزانه، حتی از خوردن غذای معمولی محروم می‌شد و تا مدت‌ها به حداقل غذا، آن هم به صورت مایع و رقیق بسنده می‌کرد و از خانواده خود و اطرافیان درخواست غذاهای رقیق می‌نمود.

کمک و دستگیری از فقرا و نیازمندان

علی اکبر با دیدن فقرا و نیازمندان نمی‌توانست بی‌توجه باشد و این کوتاهی رژیم ستم شاهی پهلوی را می‌دید و در صدد کمک به فقرا برمی‌آمد. مبالغی پول را داخل پاکت‌های بی‌نشان می‌گذاشت و به نیازمندان جنوب تهران و حلبی آباد می‌رساند و به منازل آنها می‌داد. بسته‌های غذایی مهیا و در بین این افراد پخش می‌کرد. در کنار این فعالیت‌ها، افرادی که از فقر و البته از روی نادانی به منجلاب فساد کشیده شده بودند را با کمک و حمایت‌های مالی سعی می‌کرد از منجلاب فساد نجات دهد.

ایجاد گروه‌ها و فعالیت‌های مخفی و زیرزمینی

شهید علی اکبر ضمن فعالیت‌های گسترده فرهنگی، تبلیغی و افشاگری‌هایش در سطح جامعه با هدف بیداری روشنفکران غرب زده و ارتقای هوشیاری مردم نسبت به شناخت و معرفت آنان به اسلام ناب محمدی (ص)، در مورد افشای جریان‌های سیاسی فرصت طلب که منافقانه ادعای مبارزه با امپریالیسم غرب و دفاع از توده‌های مردم را یدک می‌کشیدند، با بهره‌گیری از روشنگری‌های پایه‌ای و بنیادین بزرگانی چون آیت‌الله مطهری، آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله بهشتی و استفاده از دانشگاهیانی چون دکتر شریعتی، استاد فخرالدین حجازی و ... دست به کار شده بود، لیکن با

در آن زمان اکثر انقلابیون در ابتدای مبارزه نظامی علیه رژیم، از این سه راهی‌ها استفاده می‌کردند. پس از چند ماه از سپری شدن ساخت این نوع نارنجک‌ها که خطرات زیادی را برای مبارزین به همراه داشت، علی‌اکبر به اتفاق تیم سازنده‌اش، به فکر کامل کردن این وسیله دفاعی افتاد تا با برطرف کردن نواقص نارنجک سهراهی، اقدام به ساخت نارنجک خوش دست کردند. این نارنجک با ترکش‌های ۴۰ تکه بود و وسیله‌ای بود تا همزمان بتوانند در هنگام حمله عوامل رژیم به مردم بی‌دفاع، از آنها به خوبی استفاده کنند، زیرا بارها نوکران حلقه به گوش شاه در راهیمیایی‌ها و تجمعات، به سوی آنها تیراندازی کرده و تعدادی از مردم بی‌دفاع را مجروح و شهید کرده بودند. بدین خاطر می‌باید هر چه سریع‌تر، تیم دست به کار می‌شد. مثل حرکت قبل، تقسیم کار شروع گردید.

احمد و مهدی، برادران علی‌اکبر که چند سالی در صنایع دفاع کار می‌کردند، مسئول تهیه باروت شدند، علی‌اصغر دیگر برادر علی‌اکبر که تخصص بالایی در صنعت فوم شیشه داشت مسئول تهیه نوعی کپسول از جنس شیشه که در بخشی از انفجار نارنجک کاربرد داشت گردید. اسدالله روحانی که فردی فنی در صنعت ماشین و ابزار بود، مأمور هماهنگی با محمد شریفیان (جوجه‌وند) از صنعت کاران مؤمن و انقلابی که کارگاه تراشکاری داشت، گردید تا هر چه سریع‌تر نارنجک‌های نمکدانی شکل چدنی آماده گردد، در آن شرایط سخت امنیتی کشور، اگر چنانچه ساواک، فردی را در حین مبارزه مسلحانه و یا ساخت اسلحه و مواد منفجره دستگیر می‌کرد او را به جرم محاربه با رژیم شاه به جوخه اعدام می‌سپرد، لذا می‌باید تمامی مسائل حفاظتی تهیه و ساخت مواد منفجره و پوشش امنیتی تیم سازنده و هم چنین لو نرفتن آنها حین ساخت نارنجک‌ها دقیقاً بررسی و به خوبی رعایت می‌گردید تا کسی از اعضای گروه دستگیر نگردد. پس از چندی، فعالیت تیم سازنده به ثمر نشست و نارنجک‌های خوش دست جالبی به تعداد زیاد برای گروه‌های مبارز ساخته و ضمن آموزش لازم بین آنها توزیع گردید.

علی‌اکبر با هم‌زمانش تصمیم گرفتند که با مزدوران شاه، مسلحانه مبارزه کنند و در کنار طراحی و ساخت نارنجک که شرح آن گفته شد، اقدام به تهیه اسلحه از دو طریق نمود:

اول اینکه با درآمدی که از شغل حسابداری در چندین شرکت به دست می‌آورد، بخشی را برای خرید اسلحه از افغانستان و کردستان اختصاص می‌داد.

او در پی آن بود که بتواند بدون هزینه کردن پولی، اسلحه‌های مورد نیاز گروه‌های خود را به وسیله خلع



شهید وهاج در حال اجرای برنامه رادیویی - دوران سربازی - سنندج

وجود همه‌جانبه و خطرناک مستشاران آمریکایی، خود معضل اساسی در جامعه شده بود که ضمن چپاول ثروت‌های این ملت مظلوم برای زمینه‌سازی در بی‌هویت نمودن هر چه بیشتر مردم از سالیان پیشتر در ایران، جا خوش کرده بودند، لذا با هشدارها و رهنمودهایی که احیاگر اسلام ناب حضرت امام خمینی^(ع) به مردم می‌دادند، مبارزه با عوامل ایجاد فساد و لابی‌گری از واجبات تلقی شده بود

از منابع مختلف برای درست کردن نارنجک و خرید اسلحه از طریق مختلف، اقدام می‌کرد. پس از واقعه کشتار ۱۷ شهریور توسط رژیم قاتل شاه، شهید علی‌اکبر وهاج به این باور رسید که در مقابل گلوله‌های بی‌مهابای خود فروختگان سفاک پهلوی که بی‌رحمانه هموطنان او را می‌کشند، باید متقابلاً واکنش نشان داد تا از این رویارویی در دل عوامل مزدور ساواک و شهربانی ترس و رعب به وجود آورد، بدین فاصله سریعاً کارها را در بین افراد تقسیم کرد. سپس مراحل ساخت مواد منفجره با ترکیبات خاص انجام گرفت و بعد با پر کردن آن در داخل سه راهی و چند مرحله دیگر، نارنجک دستی آماده عملیات گردید.

در پی این عمل وحشیانه دولت شاهنشاهی، نیروهای انقلاب از جمله علی‌اکبر، خود را موظف می‌بیند که با تلاش مضاعف و خستگی‌ناپذیر و بی‌وقفه، در ظرف مدت چندین روز با استفاده از گفته‌های ضد و نقیض مسئولین شهر آبادان که در همان زمان در روزنامه‌ها چاپ شد، جزوهای افشاگرانه در قالب اعلامیه ۱۲ صفحه‌ای ثابت کنند که آتش سوزی سینما توسط مسئولین امنیتی شهر آبادان طراحی و به اجرا گذاشته شده است. این اعلامیه افشاگرانه، باعث خشم و نفرت بیشتر مردم از حکومت ظالم گردید و این تلاش علی‌اکبر برگ دیگری از کارنامه سیاه رژیم منحوس پهلوی را بر ملا نمود.

تهدید و اخطار به مستشاران آمریکایی

وجود همه‌جانبه و خطرناک مستشاران آمریکایی، خود معضل اساسی در جامعه شده بود که ضمن چپاول ثروت‌های این ملت مظلوم برای زمینه‌سازی در بی‌هویت نمودن هر چه بیشتر مردم از سالیان پیشتر در ایران، جا خوش کرده بودند، لذا با هشدارها و رهنمودهایی که احیاگر اسلام ناب حضرت امام خمینی^(ع) به مردم می‌دادند، مبارزه با عوامل ایجاد فساد و لابی‌گری از واجبات تلقی شده بود.

شهید علی‌اکبر هم‌با درک درست و بصیرت‌یافته از اهداف بلند خمینی کبیر از مدت‌ها قبل با شناسایی همه‌جانبه و کارشناسانه فضای امنیتی و حراستی «باشگاه تفریحی مستشاران آمریکایی» با کمک عوامل نفوذی خود شب‌نامه‌ای با محتوای اخطار و تهدید تنظیم و به طرز غافلگیرانه در بین دست‌اندرکاران خارجی و عوامل فاسد داخلی باشگاه آمریکایی پخش کرد و آنها را مجبور به خارج شدن از خاک کشورمان کرد.

شروع مبارزه مسلحانه بر علیه رژیم ملعون شاه

در روز ۱۸ شهریور، پس از حادثه خونین کشته شدن مردم بی‌دفاع در میدان ژاله، علی‌اکبر به اتفاق برادران خود و تنی چند از دیگر هم‌زمان، در نشست فوری، تصمیم بر مبارزه کوبنده در مقابله با حملات مزدوران پهلوی که بی‌مهابا مردم را قتل‌عام می‌کردند، می‌گیرند، در آن جلسه تصمیم گرفته می‌شود که در دو زمینه، مبارزه مسلحانه را شروع کنند، اول اینکه با امکانات شیمیایی موجود در بازار و مغازه‌ها، وسیله‌ای انفجاری بسازند تا در درگیری‌های قریب‌الوقوع بتوان، از آنها استفاده کرد، دوم اینکه از طریق مختلف، اسلحه تهیه کنند.

او کارها را در بین افراد تقسیم کرد و هر یک در حد توان

یکی از روزهای ۱۳۵۷ پسر نقره‌ای در تهران قصد داشت تا چند اسلحه را به هم‌زمانش که اتفاقاً یک پاسگاه در مسیر آن خانه بود برساند. بسیار باهوش بود فکرهای خوبی به ذهنش می‌رسید. یک لباس عروس خرید و اسلحه‌ها را داخل آن گذاشت و با لباس‌های شیک خود از مقابل ماموران که از تفتیش و بازرسی بدنی وی منصرف شده بودند، اسلحه‌ها را عبور داده و به هم‌زمانش رساند



■ مراسم تشییع پیکر شهید علی اکبر وهاج

ولی از او خبری نیست! علی اکبر که شب قبل به همراه دیگر مبارزین تا نزدیکی‌های صبح، جنگ چریکی راه انداخته بودند، برای نماز صبح و تجدید قوای تجهیزات نظامی خود با تنی چند از دوستانش به خانه خالی از همسر و فرزندش مراجعه و خیلی زود مجهز شده و به صحنه جنگ شهری برگشتند، خیابان‌ها معرکه جنگ تمام عیار شد، جوانان بیدار شده به نفس گرم و قدم ولی فقیه‌شان در مقابل اکثر پادگان‌های گارد شاهنشاهی با هر وسیله ممکن مبارزاتی (نارنجک‌های دست‌ساز، کوکتل مولوتف و...) مبارزه می‌کردند. پسر نقره‌ای انقلاب هم پا به پای ایشان و همچنان در خیابان‌های اطراف پایگاه همافران و با چهره کاملاً متفاوت دیشب با کلاه مخصوصی که سر و صورتش را پوشانده و فقط دو چشم وی نمایان بود، مسلسل به‌دست، بی پروا و شجاع، غران و خروشان، پرتوان و بی‌باک در وسط خیابان، گلوله‌های خشمش را نثار دشمنان کشور و مردم می‌نمود، مردم که از این همه شجاعت جان تازه‌ای گرفته بودند و الله اکبر گویان به حمایتش آمدند، علی اکبر که متوجه خطر برای مردم شده بود، جهت جلب‌نظر گاردیها، ضمن پراکنده نمودن مردم بر شدت تیراندازی خود به سوی دشمنان انقلاب افزود، در حالی که گارد شاهنشاهی او را محاصره کرده و علی اکبر همچنان برای پراکنده شدن مردم به آنها نهیب می‌زد، آتش پر حجم ارتش آمریکایی شاه، از چند ناحیه بر بدن خسته و خواب‌آلودش نشست. حدود ساعت ۹ صبح بود و وقت «قرار ملاقات»! و پسر نقره‌ای دیروز قرار ملاقات با خدا را انتخاب و چه خوش‌یمن و خوش‌قدم بود «روح الله» که شهادت را برایش به ارمان آورد تا برای همیشه ماندگار شود.

شخصی کنند و به بیمارستان‌ها برسانند و چون لباسش با خون تیر خورده‌ها آغشته شده بود مردم تصور می‌کردند که خودش هم مجروح شده و با اصرار از او می‌خواستند که سوار آمبولانس شود، ولی او مجدداً برای نجات مجروحی دیگر، در زیر گبار گلوله‌های گارد شاه به وسط خیابان می‌رفت. پس از پایان تیراندازی رژیم گارد، انقلابیون قدرشناس به دور علی اکبر که باعث نجات چندین هموطن از مرگ شده بود حلقه زده و او را مثل یک قهرمان بر سردوش بلند کردند و برایش ابراز احساسات کردند. علی اکبر در بالای دست مردم، شعارهای تند انقلابی می‌داد و از مردم می‌خواست که با او هم صدا شوند.

❖ روح الله، پسر نقره‌ای ثانی

آرزو داشت پسری داشته باشد و اسمش را به عشق امام دل‌ها روح الله بنامد. در بیمارستان قند توی دلش آب می‌کردند همسر او بالاخره توانسته بود بعد از سه دختر برای علی اکبر پسری به دنیا بیاورد و بسیار خوشحال بود. پسر نقره‌ای در حالی که آغوشش پر از گل و لبانش با شکوفه‌هایی از خنده همراه بود به درون آمد و کودک تازه متولد شده‌اش را در آغوش گرفت و نامش را روح‌الله نامید. بیستم بهمن ماه برای دومین بار و فقط برای دقایقی کوتاه فرزندش را دید و برای رفتن به مبارزه علیه رژیم امریکایی شاه آرام و قرار نداشت. علی اکبر قرار شد فردا ۹ صبح بیاید تا همسر و فرزندش را به منزل ببرد. شب ۲۱ بهمن خبر رسید که همافران پیوسته به امام امت، در معرض قتل و عام گاردشاهی قرار گرفته‌اند، علی اکبر با پالتوی بلند مخصوص خود در وضعیت جنگی و این بار با مسلسل مشغول راندن رژیم گارد رژیم شاهی برای نجات مردم و همافران در خیابان نیروی هوایی بود و حالا حدود ساعت ۹ صبح شنبه ۲۱ بهمن ماه است و اکنون همسرش منتظر علی اکبر است

سلاح کردن نیروهای رژیم به‌دست آورد. لذا با سفرهای متعددی که به قم داشت، با همکاری‌هایی که با برخی از علمای مبارز در خط امام انجام می‌داد، بخشی از تأمین اسلحه را با حمله به پاسگاه‌های ژاندارمری و کلاتری‌ها تهیه و در بین گروه‌های زیر مجموعه خود در شهرهای مختلف توزیع می‌کرد.

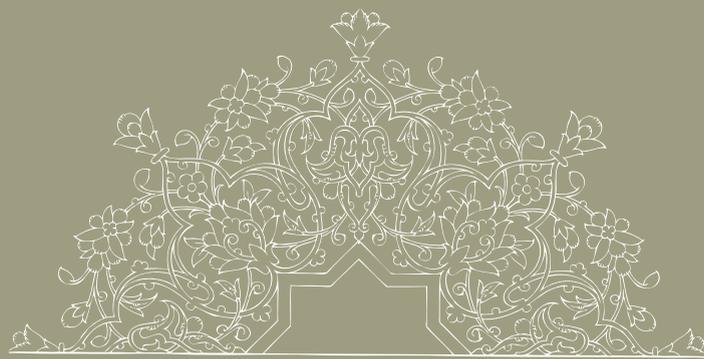
❖ ترنندها و شگردهای مبارزاتی (لباس عروس)

یکی از روزهای ۱۳۵۷ پسر نقره‌ای در تهران قصد داشت تا چند اسلحه را به هم‌زمانش که اتفاقاً یک پاسگاه در مسیر آن خانه بود برساند. بسیار باهوش بود فکرهای خوبی به ذهنش می‌رسید. یک لباس عروس خرید و اسلحه‌ها را داخل آن گذاشت و با لباس‌های شیک خود از مقابل ماموران که از تفتیش و بازرسی بدنی وی منصرف شده بودند، اسلحه‌ها را عبور داده و به هم‌زمانش رساند.

❖ تقدیر مردم از شجاعت علی اکبر وهاج در روز ۱۷ شهریور ۱۳۵۷

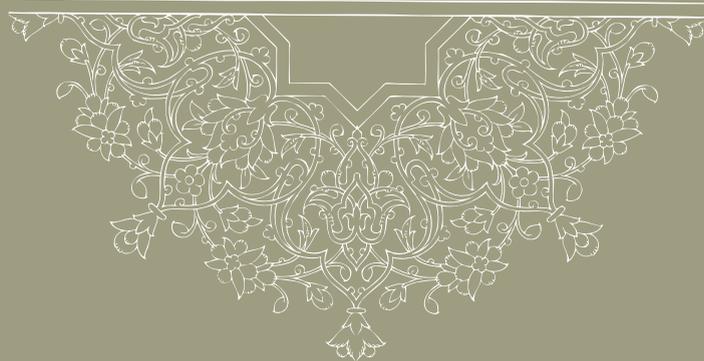
درگیری بین نظامیان مسلح و مردم بی‌سلاح بالا گرفت، سربازان گارد، تا توانستند بر روی مردم مظلوم که هیچ سلاحی جز فریاد مظلومیت نداشتند، آتش گشودند، نزدیک به چهار هزار نفر مردم بی‌دفاع را به خاک و خون کشیدند، علی اکبر که با برادرانش در خیابان نیروی هوایی استقرار داشت، با کمک مردم، زخمی‌ها را سوار آمبولانس‌ها می‌کرد تا به بیمارستان برسانند.

در این حال شجاعت بی‌نظیر علی اکبر همه را متعجب کرد، مردم می‌دیدند که چگونه با بی‌باکی خود را به وسط خیابان می‌رساند تا مجروحین را بر پشت خود گذاشته و به صورت سینه خیز به پیاده رو بکشاند تا مردم، مجروحان را سوار آمبولانس و ماشین‌های



یادمان
شہید علی اکبر و حاج

گفت و گو





گفت‌وگویی «شاهد یاران» با آیت‌الله حائری شیرازی نماینده ولی فقیه و امام جمعه سابق در استان فارس

شهید وهاج فردی بسیار تلاشگر بود

درآمد

آیت‌الله محمدصادق (محمی‌الدین) حائری شیرازی در اسفندماه سال ۱۳۱۵ در شهر شیراز متولد شد. وی پس از پایان تحصیلات مقدماتی در رشته ریاضی و دریافت مدرک دیپلم به دلیل مشکلات سیاسی در رژیم شاهنشاهی از ادامه تحصیل در دانشگاه محروم و در سال ۱۳۳۵ تحصیلات خود در حوزه علمیه را آغاز کرد. آیت‌الله حائری شیرازی در حوزه علمیه از محضر علمای بزرگی چون آیت‌الله بهاء‌الدین محلاتی، آیت‌الله شیخ محمدعلی موحد، آیت‌الله العظمی بروجردی، آیت‌الله داماد و حضرت امام خمینی^(ره) بهره برد. وی پس از تبعید حضرت امام خمینی^(ره) به ترکیه به علت تعلق خاطر به ایشان قادر به ادامه تحصیل در قم نشد و با بازگشت به شیراز، به تدریس دروس حوزوی و سامان دادن یک حرکت فکری و فرهنگی در این شهر پرداخت.

آیت‌الله حائری شیرازی در طول ۱۰ سال جلسات مستمر در مساجد شیراز، مبارزات سیاسی فرهنگی خود با رژیم را پیگیری کرد و پس از تجربه سال‌ها زندان و تبعید در سال ۱۳۵۳ مجدداً به قم مهاجرت و در مدرسه حقانی به تربیت طلاب علوم دینی پرداخت.

وی پس از پیروزی انقلاب اسلامی به عنوان نماینده استان فارس در مجلس خبرگان رهبری در دوره‌های اول، دوم و چهارم و اولین نماینده مردم شیراز در مجلس شورای اسلامی توسط مردم انتخاب شد. پس از شهادت آیت‌الله دستغیب در ۲۰ آذر ۱۳۶۰ وی از جانب حضرت امام خمینی^(ره) به امامت جمعه شیراز منصوب و به مدت ۲۷ سال نماینده ولی فقیه در استان فارس بود. حاصل سال‌ها امامت جمعه حضرت آیت‌الله حائری شیرازی، ایراد خطبه‌های محققانه و تشکیل جلسات مستمر علمی با اساتید حوزه و دانشگاه حول محور علوم انسانی اسلامی است.

آیت‌الله حائری شیرازی در تاریخ ۹۶/۰۹/۲۹ به علت بیماری دارفانی را وداع گفتند، ضمن عرض تسلیت به خانواده ایشان در ادامه گفتگویی که شاهد یاران با آن عالم ربانی در زمان حیاتشان انجام داده بود را میخوانیم

می‌کردند؛ چراکه مقاومت باعث افزایش صبر می‌شود و صبر نیز ایمان انسان را بالا می‌برد و با همین ایمان بود که انقلاب اسلامی به پیروزی رسید.

به نظر شما اولین جرقه‌های انقلاب و پیروزی، چه زمان و چگونه صورت گرفت؟

از سال‌های بسیار قبل با مبارزات و اعتراضات علمای انقلابی بر رژیم شاهنشاهی، مبارزات علیه رژیم غیراسلامی و ضداسلامی شروع شده بود. همیشه

در دوران انقلاب با غیرت و با قلبی پاک به میدان آمد و با اطاعت از فرامین خمینی کبیر، این انقلاب را به پیروزی رساند. حفظ ارزش‌های انقلاب و تبیین این ارزش‌ها برای نسل امروز مهمترین وظیفه است. تاریخ نشان داد که هر چه فشارها از سوی شاه و همدستانش در منطقه بر حضرت امام خمینی^(ره) بیشتر می‌شد، محبوبیت وی نزد مردم بیشتر می‌شد. امام خمینی^(ره) در جریان انقلاب بعد از هر کشتاری که توسط نظامیان رژیم شاه صورت می‌گرفت مردم را به مقاومت دعوت

رمز پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری حضرت امام خمینی^(ره) در چه بود؟

امام خمینی^(ره) با دستان خالی و با حمایت جوانان در آن زمان توانست انقلاب را به پیروزی برساند و رژیم منفور شاه را به نابودی بکشاند. حضرت امام خمینی^(ره) در دوران انقلاب بدون هیچ قدرت و حمایتی از سوی کشورها توانست انقلاب اسلامی را به ثمر برساند و امروز بعد از گذشت ۴۰ سال از آن دوران، انقلاب اسلامی الگوی بسیاری از کشورها قرار گرفته است. ملت ایران

حضرت تعالی همانند بسیاری از علمای تراز اول آن زمان، کلاس‌هایی را در قم تشکیل داده و در آنها علاوه بر درس اخلاق، اقدام به روشنگری و جذب جوانان انقلابی برای مبارزه با رژیم ستم‌شاهی کرده بودید. لطفاً از محتوای کلاس‌های خود برای ایمان بفرمایید و از حضور شهید علی اکبر وهاج در آن کلاس‌ها.

بسیاری از علما در قم عزم خودشان را جزم کرده بودند تا سوالات دینی جوانان را پاسخ دهند و چون رژیم اجازه نمی‌داد جوانان در دانشگاه‌ها و حتی در مساجد به پاسخ سوالات خودشان برسند به همین علت کلاس‌هایی در قم و یا در سایر شهرها به همت علما برگزار می‌شد تا از طریق این کلاس‌ها پاسخی دهند به سوالات جوانان. اکثر سوالات بنابر مقتضیات آن زمان در خصوص اسلام و اهداف اسلام بود. کلاس‌های متعددی از سوی علما برگزار می‌شد از جمله؛ آیت‌الله راستی کاشانی، مرحوم حاج سیدمنیرالدین حسینی و... من هم کلاس‌هایی برگزار می‌کردم و نسبت به روشنگری جوانان و مردم صحبت داشتم. جوانان و افراد زیادی هم در کلاس‌ها شرکت داشتند یکی از این جوانان شهید علی اکبر وهاج بود که با تیپ و چهره غربی و با چهره مهربان علاوه بر شرکت در کلاس‌های علمای دیگر در قم، در کلاس‌های بنده هم حضور داشتند. ایشان به همراه عده‌ای دیگر در کلاس‌های بنده حاضر می‌شدند. جوان بسیار باهوش و مهربانی بود و بعدها از فعالیت‌های خالصانه شهید در راه اسلام و انقلاب مطالب زیادی شنیده‌ام. ایشان را فردی توانمند در کلاس‌ها می‌دیدم. البته با گذر حدود ۴۰ سال از آن ایام موارد زیادی در خصوص شهید در ذهنم باقی نمانده است.

اگر مطلب پایانی هست بیان بفرمایید؟

تفاوت‌هایی که در راه طاغوت و آنهایی که در مسیر الهی کشته می‌شوند در تفاوت بهره‌مندی از نعمت‌های بیکران الهی است به طوریکه کشته‌شدگان در راه خدا به عنوان شهیدان وارسته در منزلگاه قرب و رحمت الهی جامی گیرند اما کشته‌شدگان در راه طاغوت فنا شده‌اند. خداوند متعال وعده داده که شهدا حق شفاعت دارند تا نزدیکی‌شان را مورد شفاعت قرار دهند. اما آنگونه که از آیات و روایات استنباط می‌شود، شهدا به تنهایی وارد بهشت نمی‌شوند بلکه به همراه پدران، مادران، همسران و فرزندان صالح خود که آبرو، عزت و میراث شهیدان را حفظ کرده‌اند و در مقام رضای الهی قرار دارند وارد بهشت خواهند شد. شهدا بدون خوف، ترس و حزن در بهشت جای می‌گیرند و در جوار رحمت الهی بسیار خشنود و راضی به زندگی خود ادامه می‌دهند.

ظلم و تعدی مبارزه کنند.

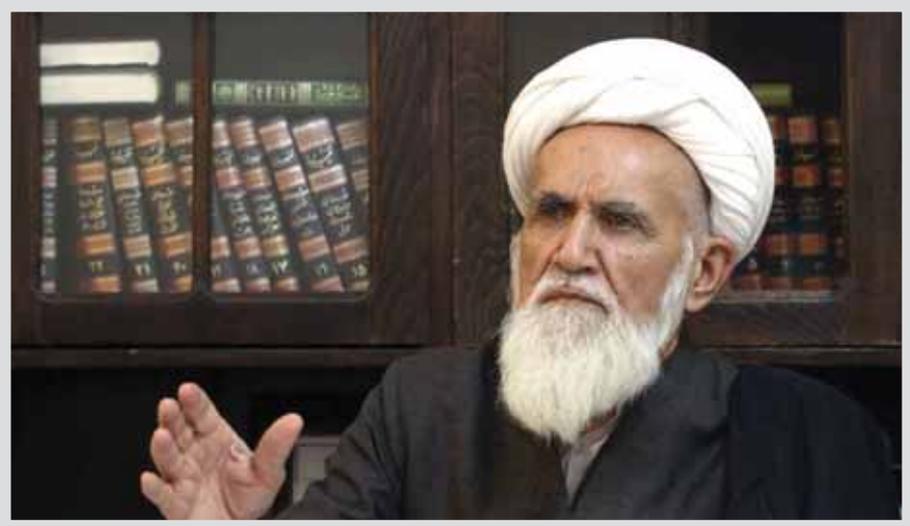
از نیمه خرداد سال ۱۳۴۲ تا ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ ایمان مردم روز به روز افزایش پیدا می‌کرد. بعد از واقعه ۱۵ خرداد تا پیروزی انقلاب، مردم هر روز به ایمان و پاکی وجود خود می‌افزودند و به خاطر همین تقوا و ایمان بود که انقلاب اسلامی ایران به پیروزی رسید. امام خمینی^(ره) روی نقاط حساس به ویژه وابستگی رژیم شاه به آمریکا و رژیم صهیونیستی دست گذاشت و اعلام کرد که این ملت حاضر نیست غرور ملی و میراث نیاکانشان را به خاطر به دست آوردن منافع فردی دچار خدشه کنند.

شما به علت مبارزات گسترده بر علیه رژیم ملعون شاه، سال‌های زیادی در اسارت و زندان ساواک زیر شکنجه بوده‌اید، اگر خاطره‌ای از ایام حبس خود در زندان مخوف ساواک دارید بیان بفرمایید؟

خدا ما را از یک‌سو حساب شده تحت فشار قرار می‌داد و از سویی دیگر دست ما را می‌گرفت تا از درون، پوچ نشویم. یک‌بار که مرا به شکنجه‌گاه بردند دست‌هایم را از پشت بستند و کیسه‌ای از شن را هم به آن آویختند و مرا روی یک پا نگه داشتند و شکم را نیشگون گرفتند. من در این حال گفتم: خدایا تو می‌بینی! وقتی مأمور شکنجه (آقای رضوانی) که با عده‌ای مرا تماشا می‌کرد این جمله را شنید، پرسید چه گفتی؟! من آن جمله را تکرار کردم. او همراهانش را از شکنجه‌گاه بیرون کرد و شلاقی را که در دست داشت به گوشه‌ای پرت کرد و خود را روی مبلی که در آنجا بود انداخت و با سرافکنندگی گفت: "تف بر این نانی که ما می‌خوریم!" سپس دستبند را باز کرد و از من عذر خواست. از آن به بعد از مریدان من شد.

حکومت‌های متزلزل با خشونت فوق‌العاده می‌توانند به حیات خود ادامه دهند، اما همان خشونت فوق‌العاده در مواردی هم می‌تواند موجب متلاشی شدن آن حکومت شود و قرآن در این رابطه می‌فرماید "اگر مردم مومن باشند، فشار حاکمان موجب دوام حکومت‌شان نشده و آن‌ها سقوط می‌کنند و اگر مردم ایمان نداشته باشند، آن فشار سبب دوام حکومت خواهد شد." کار حکومت پهلوی در میدان زاله برای ترساندن مردم و افزایش دوران حیات خودش بود اما ایمان مردم موجب زوال آن‌ها شد و در نهایت به پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی منجر گردید. امام خمینی^(ره) در سال ۱۳۴۲ به واسطه خون شهدا و عمل انقلابی آن‌ها از زندان‌های رهایی و پس از آزادی خود از زندان با سخنرانی تاریخی که رهبری جریان پانزده خرداد را به دست گرفت و با سخنرانی خودشان در آن مقطع زمانی با جسارت و شجاعت کامل، همه واقعیت‌ها را به مردم اعلام کرد تا پرده از حقایق جامعه و اقدامات رژیم شاه برداشته شود و مردم ایران با تبعیت از فرهنگ و روحیه عاشورایی، با

یکی از این جوانان شهید علی اکبر وهاج بود که با تیپ و چهره غربی و با چهره مهربان علاوه بر شرکت در کلاس‌های علمای دیگر در قم، در کلاس‌های بنده هم حضور داشتند. ایشان به همراه عده‌ای دیگر در کلاس‌های بنده حاضر می‌شدند. جوان بسیار باهوش و مهربانی بود و بعدها از فعالیت‌های خالصانه شهید در راه اسلام و انقلاب مطالب زیادی شنیده‌ام. ایشان را فردی توانمند در کلاس‌ها می‌دیدم





گفت‌وگویی «شاهد یاران» با حجت‌الاسلام و المسلمین سیدمعزالدین حسینی شیرازی

شهید وهاج ارتباطاتی شگفت‌انگیز و گسترده با افراد مختلف داشت

درآمد

شهید علی‌اکبر وهاج در مسیر خودسازی معنوی و آشنایی با اسلام ناب محمدی، علاوه بر حضور در کلاس‌های استاد فخرالدین حجازی و حضرت آیت‌الله حاج‌آقا مجتبی‌تهرانی، هر هفته به اتفاق جمعی از دانشجویان مومن و مبارز در کلاس‌های علمای تراز اول قم شرکت داشت. یکی از علمای مبارز که سعی و تلاش بسیاری در راه اسلام و انقلاب داشتند، مرحوم سیدمنیرالدین حسینی شیرازی بود که در راه اسلام و انقلاب بارها توسط رژیم شاه دستگیر و سال‌ها در تبعید بودند. مرحوم سیدمنیرالدین حسینی شیرازی در سال ۱۳۷۵ به دیدار حق شتافت. شهید وهاج از افراد معتمد و همیشه حاضر در کلاس‌های ایشان بود و ارتباط تنگاتنگی با مرحوم حجت‌الاسلام والمسلمین سیدمنیرالدین حسینی داشت. شهید علی‌اکبر وهاج از طریق ارتباط با مرحوم سیدمنیرالدین حسینی با علمای دیگر هم آشنا شد. لذا جهت روایت آن ایام و چگونگی ارتباط شهید با مرحوم سیدمنیرالدین حسینی در صدد برآمدیم تا با برادر ایشان "حجت‌الاسلام والمسلمین سید معزالدین حسینی" که یار و یاور همیشگی برادرشان بوده و ایشان هم مانند برادر، در روند مبارزات انقلاب سعی و تلاش بی‌وقفه‌ای را به انجام رسانده و در این راه علاوه بر تحمل سختی‌ها و مشکلات متعدد، بارها توسط ساواک دستگیر و به زندان افتاده‌اند به صحبت بنشینیم. حجت‌الاسلام والمسلمین سید معزالدین حسینی از افراد حاضر در کلاس برادرشان بوده و در برگزاری و اداره این کلاس‌ها نقش بسیار زیادی داشتند.

در ادامه ضمن معرفی مرحوم حجت‌الاسلام و المسلمین سیدمنیرالدین حسینی وارد گفتگو با برادر ایشان "حجت‌الاسلام والمسلمین سید معزالدین حسینی" استاد حوزه و دانشگاه می‌شویم.

آشنایی با مرحوم آیت‌الله سیدمنیرالدین حسینی شیرازی



متفکر متأخر مرحوم حجت‌الاسلام والمسلمین سیدمنیرالدین حسینی هاشمی شیرازی، در بیستم آبان ماه سال ۱۳۲۲ در شیراز به دنیا آمد. پدر وی مرحوم آیت‌الله سید نورالدین حسینی الهاشمی، از مراجع تراز اول زمان خود در جنوب ایران و مؤسس حزب برادران، تنها حزب متشکل از هیئت‌های مذهبی است.

سیدمنیرالدین حسینی در تمام عمر به ویژه در ایام نوجوانی و جوانی به شدت تحت تأثیر شخصیت پدر بود. روحیه متعبد و معنوی، اندیشه علمی و توانایی‌های سیاسی-اجتماعی در مزرعه مستعد وجود او از همین جریان زلال، آبیاری شده است.

وی پس از فوت پدر، در سال ۱۳۳۵ به درخواست مردم شیراز که عمدتاً از ارادتمندان مرحوم آیت‌الله سید نورالدین شیرازی بودند، ملبس به لباس مقدس روحانیت شد. پس از گذراندن مقدمات و مقداری از سطوح در شیراز، در سال ۱۳۳۹ برای تکمیل تحصیلات، وارد حوزه علمیه قم شد و در سال‌های استقرار خود در شهر مقدس قم، توانست به صورت مستقیم از محضر اساتیدی چون آیت‌الله نوری همدانی، آیت‌الله حائری یزدی و آیت‌الله سیدابوالقاسم فانی اصفهانی بهره‌مند شود.

مرحوم سیدمنیرالدین حسینی در اواخر سال ۱۳۴۶ که به دنبال هجرت به نجف اشرف و ادامه تحصیل در حوزه آن شهر بود، با ممانعت دولت مواجه شد، با فراهم شدن فرصت سفر حج و نیز امکان تشریف به عتبات عالیات، در مسیر بازگشت، در نجف اشرف مستقر شد. این سفر توفیق حضور در حوزه علمیه نجف و دیدار با حضرت امام خمینی^(ع) و استفاده از محضر ایشان را برای وی فراهم کرد. وی در درس حضرت امام خمینی^(ع) به ویژه بحث ولایت فقیه که در خور تحسین بود، بر ایشان تأثیر عمیق نهاد و اندیشه سیاسی و اجتماعی ایشان را نظام و سامانی نو بخشید؛ به گونه‌ای که گویی حلقه مفقوده او در این گونه مباحث از درس‌های خارج حضرت امام خمینی^(ع) بر او مکشوف و روشن شد.

بازگشت سیدمنیرالدین حسینی در سال ۱۳۴۹ به ایران را می‌توان آغاز عصر بازدهی و نیروسازی وی دانست. با ورود مجدد به میهن اسلامی، خویشترن را با نسلی روبرو دید که دستگاه‌های تبلیغاتی نظام ستم‌شاهی با وعده رسیدن به "دروازه‌های تمدن بزرگ" او را به دست شستن از سنت‌های الهی و آداب دینی ترغیب و به پذیرش آرمان‌ها و ارزش‌های غرب مادی تشویق می‌کرد و دستگاه‌های سیاسی و امنیتی با ایجاد فضایی خفقان‌زده، او را از هر حرکت آزادی‌بخش و اسلام‌خواهانه خلاف اراده حکومت ستم‌شاهی باز می‌داشت، نسلی که گرچه دلبسته علائق دینی، محتاج معارف الهی و تشنه عدالت اسلامی بود، اما تحت تأثیر این فضای امنیتی، خود را در یاری حق، عاجز و در استقرار عدالت ناتوان می‌پنداشت. احساس وظیفه در آگاهی‌بخشی و نجات این نسل مورد تهاجم، زمینه‌ساز آغاز فعالیت‌های فرهنگی استاد با نسل جوان در سال ۱۳۴۹ در شیراز شد. اما زمان زیادی نگذشت که با بروز حساسیت دستگاه‌های امنیتی و اطلاعاتی، ایشان به شهرستان گنبد تبعید شد. از آن جا که در شیراز فضا و شرایط برای ادامه فعالیت مناسب نبود، ایشان پس از تبعید، تصمیم به مهاجرت به شهر مقدس قم و اقامت در قم گرفت و در اوایل سال ۱۳۵۲ به صورت کامل در قم مستقر و به ادامه کار فرهنگی پرداخت. با اوج‌گیری نهضت اسلامی به رهبری حضرت امام خمینی^(ع)، مرحوم سیدمنیرالدین حسینی در کنار جلسات علمی، کلاس‌های متعدد بحث و بررسی با گروه‌های مختلف جوانان که بیش‌تر در منزل ایشان و غیر علنی تشکیل می‌داد و نیز در کنار استمرار درس و بحث حوزوی، در ادامه، گسترش و اوج‌گیری انقلاب اسلامی به سهم خویش ایفای نقش می‌کرد و در هماهنگی با حضرات اعضای جامعه مدرسین و در ارتباط با مراجع تقلید، چونان سایر روحانیون مبارز در قم، جریان مبارزه علیه نظام ستم‌شاهی را در مسیر هدایت شده به وسیله رهبر کبیر انقلاب گرمی بخشید.

با اوج‌گیری نهضت اسلامی به رهبری حضرت امام^(ع)، مرحوم سیدمنیرالدین حسینی شیرازی، در کنار جلسات علمی، کلاس‌هایی جهت بحث و بررسی با گروه‌های مختلف جوانان به صورت غیر علنی تشکیل می‌داد، هدف و نحوه تشکیل این کلاس‌ها توسط برادر مرحومتان چگونه بود؟

دادیم و در حالی که فشار مصیبت مرگ پدر، روح سیدمنیرالدین حسینی را در تنگنا قرار داده بود، ناگهان در آن سن کم، بار مسئولیتی عظیم و سنگین را بر دوش خود احساس کرد. مردم شیراز پس از رحلت "آیت‌الله سیدنورالدین حسینی شیرازی" موجب درخواست قاطبه مردم متدین که عموماً از ارادتمندان آن مرحوم بودند، برای ملبس شدن "استاد عزیز" که

پدر مرحوم آیت‌الله سید نورالدین حسینی شیرازی از علمای مطرح و از مراجع بلند پایه در شیراز و کشور بودند و به همین دلیل ما فرزندان ایشان هم در شیراز شناخته شده و مورد احترام مردم بودیم. در هنگام فوت پدرمان، من ۵ سالم بود و برادرم سیدمنیرالدین سنشان حتی به دوازده سال هم نمی‌رسید که پدر را به گونه‌ای بسیار مشکوک در سال ۱۳۳۵ از دست



شهید وهاج در حال ماهیگیری

شناخته شده بودیم و رژیم بسیار حساس بود نسبت به ما و تمام فعالیت‌های ما را رصد می‌کرد و اعتقاد رژیم ساواک و شهربانی در شیراز این بود که ما در شیراز نباشیم و بودندمان را در شیراز برای رژیم ملعون خطرناک می‌دید. مرحوم سید منیرالدین در قم اقدام به برگزاری کلاس‌های خودشان کردند و در ابتدا علما و طلاب در کلاس‌های ایشان شرکت داشتند و از علمای مطرح هم در کلاس‌های ایشان بودند و به نوعی علمای نجف دیده در آن زمان در کلاس‌های مرحوم برادرم حضور داشتند. در همین ایام بود که آتش مبارزات علیه رژیم ستم شاهی اوج گرفته بود و همچنین احزاب در دانشگاه‌ها فعال شده بودند و مرحوم اخوی و علما در جامعه احساس نیاز می‌کردند که با آموزش و پاسخ به شبهات، جوانان را یاری کنند و نسبت به پاسخ به شبهات جوانان اقدام کنند. آرام آرام کلاس‌های دانشجویی برادرم آغاز شد و مسائل فکری آن موقع را ایشان به خوبی مسلط و در قم به لطف خداوند در بین جوانان موفق بود. در جلسات دانشجویی، مرحوم برادرم غلبه داشت بر ذهن دانشجو و دانشجویان با کلاس‌های ایشان مانوس بودند.

شهید وهاج چگونه با کلاس‌های مرحوم سید منیرالدین حسینی آشنا شد؟

در کلاس درس اخوی، فرد روحانی بود بنام "حجت کشفی" که ضمن شناختی که نسبت به آقای ساجدی

حضرت امام خمینی^(ع) از ترکیه به عراق و اقامت و استقرار ایشان در جوار حرم مبارک مولا علی^(ع) در آنجا بود که برادر مرحوم سید منیرالدین در درس امام^(ع) به ویژه بحث "ولایت فقیه" شرکت جست. ایشان بهمن ماه سال ۱۳۴۹ از نجف اشرف وارد ایران شد و در شیراز اقامت گزید. شرایط کشور نسبت به گذشته تحول بسیار یافته بود و سیل خروشان انقلاب وارد بستر بسیار خطیری شده بود. فعالیت‌های چریکی آغاز و ایران در آستانه جنبش قرار داشت و محیط دانشگاه‌ها مرکز اصلی هیجانات سیاسی شده بود. مبارزه اخوی همچنان ادامه داشت تا این که در بهار سال ۱۳۵۱ حضرت آیت‌الله... حائری شیرازی به فومن و مرحوم سید منیرالدین حسینی به گنبد کاووس تبعید شدند. بعد از سپری شدن مدت تبعید، ایشان برای زیارت به مشهد مقدس می‌روند و ساواک و شهربانی فکر می‌کنند که ایشان کشور را ترک و یا متواری شده است لذا به دنبال ایشان راهی شیراز شده بودند که شاید ردی از ایشان پیدا کنند. در شیراز مرا با ذاتی و مورد بازجویی قرار دادند و من اظهار بی‌اطلاعی کردم. در همان ایام بود که چند روز از آزادی آیت‌الله حائری شیرازی نگذشته بود که مجدد ساواک ایشان را دستگیر کرد. مرحوم برادرم احساس خطر کرد و ما تصمیم گرفتیم مهاجرت کنیم به قم و در این شهر ساکن شویم چون واقعا اقامت در شیراز خطرناک بود و عملانی توانستیم فعالیتی انجام دهیم. چون در شیراز

مرحوم سید منیرالدین از زمستان سال ۱۳۴۳ دوباره به شیراز بازگشت تا مبارزات خود را در آنجا ادامه دهد. در اواخر سال ۱۳۴۶ به سفر حج رفت و سپس عازم عراق شد که همزمان بود با انتقال حضرت امام خمینی^(ع) از ترکیه به عراق و اقامت و استقرار ایشان در جوار حرم مبارک مولا علی^(ع). در آنجا بود که برادر مرحوم سید منیرالدین در درس امام^(ع) به ویژه بحث "ولایت فقیه" شرکت جست

ارشد اولاد ذکور آیت‌الله... فقید بودند، و در سن دوازده سالگی ملبس به لباس مقدس روحانیت شده و "شورای مرکزی حزب برادران" در اقدامی، ایشان را در آن سن و سال اندک، به عنوان جانشین پدر و رهبر حزب سیاسی مذهبی برادران معرفی کردند. "استان فارس" در آن روز تقریباً کل مناطق حساس جنوب ایران را در بر می‌گرفت و در این استان پهناور مرحوم آیت‌الله... حاج سید نورالدین، مرجع مذهبی، رهبر سیاسی و تکیه‌گاه اصلی حیات دینی و اجتماعی مردم بود. حالا وظیفه پسرش سنگین بود و از همانجا بود که شخصیت سید منیرالدین شکل گرفت. هیچ‌کس باور نمی‌کرد نوجوانی که تازه در آستانه بلوغ واقع شده، بتواند به زودی با "اراده استوار" و "ثبات قدمی شگفت‌انگیز" در برابر انحرافات ایستاده و سخنانی تازه و عمیق در جامعه مطرح نماید. کسانی که ایام نوجوانی و جوانی (از اواخر ۱۴ تا ۲۴ سالگی) استاد را به خاطر می‌آورند به یاد دارند که در این مرحله از زندگی آن زنده یاد، اصلی‌ترین موضوع مورد اهتمام، خواندن و بازخواندن، فکر کردن و دقت کردن و طرح و بازگو نمودن مطالب و مباحث مرحوم آیت‌الله سید نورالدین حسینی شیرازی بود و همین مطالعه پیگیر و عمیق آثار پدر، نخستین پایه استوار رشد عقلی و اجتماعی ایشان را برای او به ارمغان آورد. روزها بدین منوال گذشت تا استاد، بزرگ و بزرگ‌تر شد و سپس برای پیگیری دروس حوزوی به قم رفت. در آنجا در صف مبارزان انقلاب قرار گرفت. نیمه دوم سال ۱۳۴۳ که با تبعید امام^(ع) مقارن شد، یکی از سخت‌ترین و تلخ‌ترین ایام در زندگی استاد محسوب می‌شد. مرحوم سید منیرالدین از زمستان سال ۱۳۴۳ دوباره به شیراز بازگشت تا مبارزات خود را در آنجا ادامه دهد. در اواخر سال ۱۳۴۶ به سفر حج رفت و سپس عازم عراق شد که همزمان بود با انتقال

حضور در کلاس‌های آیت‌الله حاج آقا مجتبی تهرانی در این مسیر، حرکت بسیار شگفت‌انگیزی داشت و از تفکرات روشنفکری شهید علی‌اکبر وهاج تا حد بسیار زیادی کم شد و بعد از آن وارد کلاس‌های مرحوم سیدمنیرالدین حسینی شد که در این کلاس‌ها هم، این حد روشنفکری ایشان بسیار زیاد کاهش یافت. شهید وهاج در قم علاوه بر کلاس‌های مرحوم سید منیرالدین حسینی در کلاس‌های آیت‌الله راستی کاشانی، آیت‌الله حائری شیرازی هم حضور داشت. علی‌اکبر وهاج با دکتر شریعتی ارتباط صمیمی داشت و زمانی که شریعتی از دنیا رفت حالت عجیبی داشت و بسیار متأثر بود. خاطرم است آمد و به همراه مرحوم اخوی رفتیم تهران و وهاج در کل مسیر در حال گریه بود به خاطر فوت دکتر شریعتی و تا تهران لحظه‌ای بارش اشک متوقف نشد.

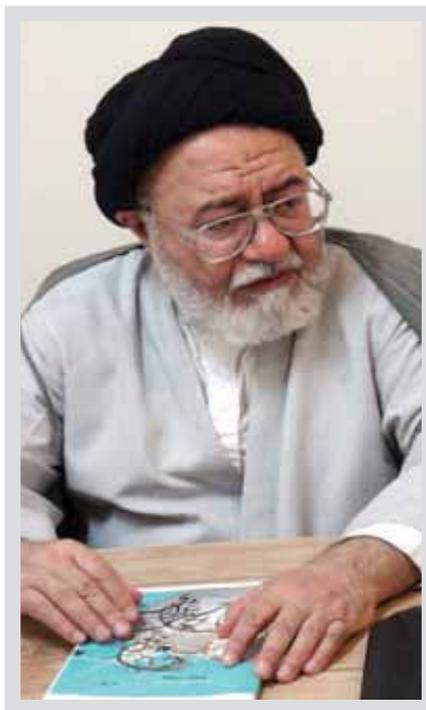
از ارتباط شهید وهاج با آیت‌الله راستی کاشانی بر ایمان بگوئید؟

آیت‌الله راستی کاشانی پاسخگوی مسائل شرعی بودند. ایشان از اساتید بسیار برجسته حوزه قم بودند و یکی از برترین چهره‌های فقهی و ما از ایشان بیشتر مسائل فقهی را می‌پرسیدیم و گاهی به تناسب ایام سؤالاتی هم در خصوص مبارزات سؤال می‌کردیم ولی محور رابطه با ایشان، مسائل فقهی بود. البته در مواقعی هم شبهاتمان را از ایشان سوال می‌کردیم. مشورت و راهنمایی ما در کلیات اسلام با آیت‌الله راستی کاشانی زیاد بود.

اگر در خصوص فعالیت‌های مبارزاتی شهید وهاج مطلبی در ذهن دارید بیان بفرمائید.

شهید وهاج ارتباطات شگفت‌انگیز و گسترده‌ای با افراد مختلف داشت. با گروه‌های مختلفی در ارتباط بود و ارتباط ایشان با افرادی که سلاح می‌فروختند برقرار بود و ایشان در تهیه سلاح برای مبارزین انقلاب فعال بود. شهید وهاج در ساخت نارنجک‌های دستی و سه راهی‌ها هم فعال بود و افراد مختلفی علی‌اکبر را در این امر کمک می‌کردند. خاطرم است ایشان ارتباط داشتند با شهید حق بین (شهید حق بین بعد از انقلاب توسط منافقین کوردل شهید شده‌اند). شهید حق بین از برجسته‌ترین افرادی بود که سه‌راهی و نارنجک‌دستی در قم می‌ساخت و به جرات می‌توانم بگویم شهید حق بین بزرگترین گروه ساخت این ادوات مبارزاتی را داشت. علی‌اکبر وهاج به کمک شهید حق بین سه‌راهی

آن ایام مصادف شده بود با آغاز فعالیت‌های چریکی و ایران در آستانه جنبش قرار داشت و محیط دانشگاه‌ها مرکز اصلی هیجان‌ات سیاسی بود. شبیه در بین جوانان بسیار زیاد بود و باید این شبهات در ذهن جوانان پاسخ داده می‌شد در غیر این صورت جوانان دچار مشکل می‌شدند. لذا کلاس‌های ایشان حاوی درس اخلاق و شناخت و آشنایی با اسلام حقیقی بود و روشنگری و معرفی گروه‌های معاند



سیدمنیرالدین حسینی وارد بحث شده و عمق عقلی به بحث می‌داد. مرحوم برادرم سابقه ۴۰ سال کار عقلی را داشت. از این ۴۰ سال، ۱۰ سال آن مربوط می‌شد به خواندن آثار پدرمان از طرف مرحوم اخوی.

شهید وهاج به غیر از مرحوم سیدمنیرالدین حسینی با چه افراد دیگری در قم ارتباط داشتند؟

ورود به میدان انقلاب و تحقیق نسبت به اسلام و شیفتگی نسبت به حضرت امام در همه برادران وهاج وجود داشت. علی‌اکبر وهاج در ابتدا با حضور در کلاس‌ها و سخنرانی‌های مرحوم استاد فخرالدین حجازی گام در مسیر اسلام حقیقی گذاشت و با

داشت ایشان را به برادر مرحوم معرفی کرد. آقای ساجدی جوان بسیار معتقد و قابل اعتمادی بود. مرحوم برادرم پذیرفتند و آقای ساجدی به عنوان اولین فرد دانشجویی بود که وارد کلاس‌های مرحوم سیدمنیرالدین حسینی شد. به مرور ایام بر تعداد افراد و جوانان اضافه شد و آقای ساجدی افراد دیگری را نیز به کلاس مرحوم برادرم اضافه کردند از جمله آقای عباس معلمی. فرد دیگری هم که از طرف ایشان معرفی شد، سردار حسین نجات بود. آقای ساجدی با شناختی که به شهید علی‌اکبر وهاج داشت ایشان را با کلاس‌های مرحوم سیدمنیرالدین حسینی آشنا کرد و علی‌اکبر وارد کلاس‌های اخوی شد و خاطرم است که ایشان از شاگردان ثنوری یک مرحوم برادرم بود. علی‌اکبر وهاج هیچ وقت یادداشت بر نمی‌داشت و به دقت به مباحث گوش می‌داد و ذهن خوبی داشت و مطالب را به خوبی به ذهن می‌سپرد.

آقای ساجدی بیشترین افراد و جوانان را به کلاس‌های اخوی آوردند. آقای ساجدی افراد مومن را جستجو و افرادی که کشش و انگیزه داشت را معرفی می‌کرد به کلاس‌های مرحوم سیدمنیرالدین. مرحوم برادرم بسیار حساس بودند نسبت به اینکه چه افرادی در کلاس ایشان شرکت می‌کنند و چون این کلاس‌ها تاثیرگذار بود در میان جوانان، نسبت به اینکه برگزاری این کلاس‌ها تداوم داشته باشد حساس بود و تاکید داشت که ساواک از کلاس‌ها مطلع نشود و منجر به تعطیلی کلاس‌ها نگردد. مرحوم برادرم همیشه با بنده مشورت می‌کرد در خصوص افراد و تاکید داشتند افرادی که وارد کلاس‌ها می‌شوند مورد اعتماد باشند.

محتوای کلاس‌های مرحوم سیدمنیرالدین حسینی چه بود؟

آن ایام مصادف شده بود با آغاز فعالیت‌های چریکی و ایران در آستانه جنبش قرار داشت و محیط دانشگاه‌ها مرکز اصلی هیجان‌ات سیاسی بود. شبیه در بین جوانان بسیار زیاد بود و باید این شبهات در ذهن جوانان پاسخ داده می‌شد در غیر این صورت جوانان دچار مشکل می‌شدند. لذا کلاس‌های ایشان حاوی درس اخلاق و شناخت و آشنایی با اسلام حقیقی بود و روشنگری و معرفی گروه‌های معاند. در اداره کلاس‌های ایشان ۳ نفر بودیم و به این صورت عمل می‌کردیم که ابتدا کلاس ایشان با سوالات بنده شروع می‌شد و به نوعی بنده شبهه را مطرح می‌کردم سپس آیت‌الله حائری شیرازی با روش خودشان پاسخ می‌دادند و در آخر مرحوم



سازمان و گروهی که بیشترین آثار حضرت امام را چاپ کرد سازمان فجر اسلام بود. مهمترین سازمانی بود که آثار حضرت امام را چاپ می کرد و به لطف خدا ساواک نتوانست به این سازمان برسد البته در اواخر حکومت ملعون شاه، ماموران رژیم تقریباً رسیده بودند به سرشاخه های این سازمان و شهید علی اکبر وهاج یا جزو مؤسسين این سازمان بود و یا از اعضای اصلی این سازمان بودند

با یک نوع ذوق دقیق همراه بود و ایشان حواسش عجیب جمع بود. یکبار در تهران کنار ایشان بودم و ایشان همیشه عادت داشت سریع رانندگی می کرد و با شتاب البته مسلط بود در رانندگی. آن روز هم با شتاب بسیاری در حال رانندگی بود و با سرعت بسیار زیاد می رفت! به علی اکبر گفتم " وهاج! از چی داری فرار می کنی؟! " کلمه ای گفت که هیچ وقت فراموش نمی کنم. گفت من از خودم فرار می کنم. من افراد زیادی را دیده ام و شنیده ام که بوی خوش اسلام ناب محمدی را استشمام کرده و به آن گرویده اند، اما علی اکبر نمونه بود. شهید وهاج واقعاً اهل سبقت بود و همیشه در میدان سبقت بود برای کار خیر. شهید وهاج تبدیل شده بود به یک چراغ برافروخته هدایت برای راهنمایی اطرافیان. افراد مختلف را جذب و وارد میدان انقلاب می کرد. از خصوصیات زیبای ایشان این بود که به همه پناه می داد و سعی می کرد افرادی که در منجلاب فساد و فحشا افتاده اند را نجات دهد و تمام سعی خودش را در این راه انجام می داد با اینکه شاید برای خودش هم مشکل ساز می شد. خاطر من است فردی بود بنام سیروس موزون که نویسنده رمان های مبتذل در روزنامه ها بود که فرد معتاد و فاسدی بود و دائم الخمر بود و در فساد غرق شده بود. شهید وهاج خیلی سعی و تلاش کرد که ایشان را اصلاح کند و از منجلاب نجاتش دهد اما متأسفانه سیروس موزون شدیداً غرق در فساد شده بود و در همان فساد هم غرق شد.

شهید حق بین بود که در قم می ساخت و این تأثیر شگفت انگیزی داشت در روحیه مردم در آن روز عاشورایی که سبب سرنگونی بختیار شد.

شما از ارتباط شهید با گروه های مبارز آن سال ها چه اطلاعی دارید؟

سازمان و گروهی که بیشترین آثار حضرت امام را چاپ کرد سازمان فجر اسلام بود. مهمترین سازمانی بود که آثار حضرت امام را چاپ می کرد و به لطف خدا ساواک نتوانست به این سازمان برسد البته در اواخر حکومت ملعون شاه، ماموران رژیم تقریباً رسیده بودند به سرشاخه های این سازمان و شهید علی اکبر وهاج یا جزو مؤسسين این سازمان بود و یا از اعضای اصلی این سازمان بودند.

خاطر من است اعلامیه ای از طرف حضرت امام در ۱۱ ماده صادر شد که حضرت امام در آن اعلامیه رابطه با کمونیست ها را ممنوع اعلام کرده بودند و هیچ سازمانی حاضر نشد آن اعلامیه را پخش کند و فقط شهید وهاج این اعلامیه را در سازمان فجر اسلام چاپ و توزیع کرد. اگر ایشان نبود آن اعلامیه پخش نمی شد. انتشار این اعلامیه مدیون علی اکبر وهاج است.

از خصوصیات اخلاقی شهید وهاج برایمان بگویید.

شهید وهاج غالباً مسلح بود و با غسل شهادت بیرون می رفت. تمام حرکات و فعالیت های شهید همیشه

در قم می ساخت و به تهران و شهرستان ها منتقل می کرد. خاطر من است در تظاهرات عاشورا در تهران بود که آن روز افرادی با برنامه از پیش تعیین شده و هماهنگ در بین مردم حاضر شده بودند و به صورت منظم با فاصله ۱۰۰ متر از هم حرکت می کردند و این افراد سر و صورتشان را بسته بودند و ضمن شعار دادن بین مردم، یک مرتبه اسلحه ها را بالای سرشان می گرفتند و بصورت هماهنگ فریاد می زدند "وای به حالت بختیار اگه امام فردا نیاد" و "سه راهی ها از قم می یاد، وای به حالت بختیار" این همان سه راهی های





گفت‌وگویی «شاهد یاران» با وجیهه قلی‌ها (همسر شهید علی‌اکبر وهاج)

شهید وهاج عاشقانه برای اسلام مبارزه می‌کرد

درآمد

مبارزات انقلاب اسلامی یادآور رشادت‌ها و ایثارگری جوانان این مرز و بوم است که از همه چیز خود گذشته و راهی نبرد با رژیم ستم‌شاهی شدند تا در کنار بت‌شکن زمان حضرت امام خمینی^(ع) در راه حفظ اسلام و دین، پا به میدان بگذارند. جوانانی که عاشقانه پای غیرت و اعتقاداتشان ایستاده و اجازه ندادند استعمار، کشور را به یغما ببرد. اما در این میان، این زنان بودند که با حضور گرم خود قوت‌قلبی برای فرزندان و همسرانشان بودند تا سختی نبرد را به دوش کشیده و بی‌پروا علیه استبداد فریاد بزنند. زنان بسیاری در مبارزه علیه پهلوی در کنار همسر و فرزندان و با پای پیاده در تظاهرات و اعتراض به رژیم در خیابان‌ها شرکت می‌کردند و با مشت‌های گره کرده در برابر فشنگ‌های دشمن ایستاده و الله‌اکبر گویان رعشه بر دل رژیم می‌انداختند. گرچه به نقش زنان کم‌رنگ‌تر از مردان پرداخته شده اما نباید از این اصل غافل ماند که پیروزی انقلاب مدیون تلاش‌ها و حمایت‌های زنان سرزمین‌مان است. شاید کمتر کسی با رشادت‌ها و از خودگذشتگی‌های این افراد آشنا باشد. خانم وجیهه قلی‌ها همسر شهید علی‌اکبر وهاج جزو همین زنان مبارزی است که در کنار همسر و با حمایت از او فعالیت‌های بسیاری در روند مبارزات انقلاب داشت. ساخت نارنجک و چاپ و پخش اعلامیه از فعالیت‌های ایشان بود. گفتگوی "شاهد یاران" با همسر شهید علی‌اکبر وهاج را در ادامه خواهید خواند.

ایشان در آن زمان متحول نشده و با اسلام ناب محمدی آشنا نشده بودند و بعد از تمامی برادرانشان به اسلام ناب محمدی گروید و از آن‌ها هم جلوتر زد و ره صد ساله را یک شبه پیمود و به آرزویش که شهادت بود رسید. تحول را در وجود ایشان می‌دیدم و این تحولات با تغییر اسم خود و فرزندان شروع شد و با حضور در سخنرانی‌های مرحوم استاد فخرالدین حجازی و به خصوص با بهره‌گیری معنوی از حاج آقا مجتبی‌تهرانی ادامه یافت و با ورودش به مبارزات علیه رژیم ستم

ثمره ازدواجمان ۴ فرزند است که ۳ فرزند دختر و ۱ فرزند پسر است. اولین فرزندمان فاطمه است متولد ۱۳۴۹ و بعد مریم سال ۱۳۵۳ به دنیا آمد و آخرین دخترم مطهره در سال ۱۳۵۴ به دنیا آمد و آخرین فرزندم روح‌الله است که در ۱۹ بهمن ماه سال ۱۳۵۷ به دنیا آمد یعنی ۲ روز قبل از شهادت پدرش.

طرز تفکر شهید در زمان ازدواج با شما چگونه بود؟

ضمن معرفی خود از نحوه آشنایی و ازدواج با شهید علی‌اکبر وهاج بگویید؟
من وجیهه قلی‌ها همسر شهید علی‌اکبر وهاج هستم در مقطع دبیرستان بودم که با شهید وهاج آشنا شدم و این آشنایی به ازدواج انجامید. بنده در بیمارستان بهرامی پرستار بودم چون محیط بیمارستان خوب نبود، استعفا دادم. من با همسر برادر علی‌اکبر دوست بودیم که از طریق ایشان با علی‌اکبر که آن موقع اسمش سیمین‌پور بود، آشنا شدم. در تاریخ ۱۳۴۸/۷/۲۴ ازدواج کردیم.



شهید وهاج در کنار خانواده - مشهد مقدس

زمانی که ایشان فرمایشات حضرت امام به دستشان می‌رسید سریعاً می‌آمد منزل و من هم کمک می‌کردم و فرمایشات حضرت امام (ره) را چاپ و تکثیر می‌کردیم. در منزل دستگاه تکثیر گذاشته بودیم و چون خطرناک بود و نمی‌خواستیم کسی متوجه شود و مستأجر هم بودیم دور تا دور این دستگاه را با رختخواب پوشانده بودیم و برای اینکه صدای دستگاه را همسایه‌ها نشنوند صدای رادیو را زیاد می‌کردیم

شاهی تکمیل شد و این تحول او را به آسمان‌ها برد.

ایشان در آن جو خفقان چگونه منزل را تبدیل به ستاد مبارزات و انبار مهمات نموده بودند؟ آیا خطری به وجود نمی‌آمد؟

زمانی که ایشان فرمایشات حضرت امام به دستشان می‌رسید سریعاً می‌آمد منزل و من هم کمک می‌کردم و فرمایشات حضرت امام (ره) را چاپ و تکثیر می‌کردیم. در منزل دستگاه تکثیر گذاشته بودیم و چون خطرناک بود و نمی‌خواستیم کسی متوجه شود و مستأجر هم بودیم دور تا دور این دستگاه را با رختخواب پوشانده بودیم و برای اینکه صدای دستگاه را همسایه‌ها نشنوند صدای رادیو را زیاد می‌کردیم. یکی از بستگانش برایش کارت عضویت ساواک را به صورت جعلی تهیه کرده بود که آن کارت در چند جا نجاتش داد. ایشان اسلحه

خریداری می‌کرد و در منزل مخفی می‌کردیم، سه راهی و نارنجک دستی می‌ساخت و پخش می‌کرد. یک بار که ایشان با همکاری سید احمد پورمستوفی (عضو فعال تیم اجرایی) داشتند در منزل نارنجک دستی درست می‌کردند یک لحظه حواسشان نبود و دخترم فاطمه رفته بود سمت سینی که نارنجک داخلش بود و چند نفر قرار بود بیایند و کار ساخت نارنجک را تمام کنند که حواسم پرت شد در آشپزخانه بودم و فاطمه دخترم رفته بود و می‌خواست کبریت روشن کند که اگر علی اکبر و سید احمد نرسیده بودند، خانه منفجر می‌شد. منزل ما پر بود از سلاح، نارنجک و اعلامیه. شهید وهاج عاشقانه برای اسلام مبارزه می‌کرد و در این راه خستگی ناپذیر بود. تمام وقت، مال و جانش را در راه مبارزه و پیروزی اسلام گذاشته بود و ما هم به عنوان خانواده در کنارش بودیم و کمکش می‌کردیم. ارتباطات بسیار زیادی داشت اما به ما نمی‌گفت یعنی شرایط طوری بود که نمی‌شد زیاد اطلاعات داد. مطمئنم اگر علی اکبر شهید نمی‌شد کتاب خاطرات او پر بود از پاسخ به سوالات مهم ما در ذهنمان و پر بود از ارتباطات ایشان با اسامی و رهبران مبارزات انقلاب.

ایشان از فعالیت‌های مبارزاتی و تصمیمات مخفی بیرون از خانه مطلبی هم به شما می‌گفت؟
علی اکبر برای پیشگیری از بروز خطر و دستگیری من، عمدتاً از عملیات‌های نظامی و اقدامات خطرناکش چیزی نمی‌گفت و موارد را جسته و گریخته می‌فهمیدیم.

همسایه‌ها متوجه فعالیت شما نمی‌شدند؟

تا دو روز قبل از شهادتش با ابتکارات علی اکبر و سید احمد و دقت نظرهای خودم کسی متوجه نشد ولی در روز آخر زندگیشان در حادثه‌ای که در نیروی هوایی رخ داده بود من در بیمارستان بستری بودم و روح الله پسر من به دنیا آمده بود که ایشان رفته بود و از همه همسایه‌ها ملحفه خواسته بود و همسایه می‌گفتند که شهید علی اکبر در ب خانه همه همسایه‌ها را می‌زد و داد می‌زد بیدار شوید تا کی می‌خواهید در خواب باشید جوان‌ها را رژیم در خیابان‌ها قتل و عام می‌کند و شما خواب هستید! یکی از همسایه‌ها بعد از شهادتش تعریف می‌کرد که علی اکبر زمانی که من در بیمارستان بودم گوسفندی برای قربانی کردن گرفته بود و چون علی اکبر شهید شده بود و من هم در بیمارستان بودم با سر و صدای این گوسفند آمده بود طبقه پایین و دیده

بود منزل ما پر از اسلحه و نارنجک است و صاحبخانه ما که عضو دولتی بود و شاید هم عضو ساواک، بعد از چند سال زندگی در طبقه بالا تازه فهمیده بود که علی اکبر و من جزو انقلابیون هستیم و بعد از بازگشت از بیمارستان به من گفت که من مأمور مخفی دولت هستم (شاید ساواکی) و ۳ روز به شما مهلت می‌دهم که خانه دیگری برای خودتان پیدا کنید و ما در این ۳ روز به دنبال منزل گشتیم و به سختی جابجا شدیم.

ایشان از شغل حسابداری درآمد خوبی داشتند و می‌توانستند با درآمد چندماه خودشان منزلی را خریداری کنند با این حال چرا ایشان مستأجر بودند؟

ایشان حسابدار شرکت‌های مختلف بود. در آن زمان حقوق خوبی داشتند، حقوق متوسط در آن سال‌ها ۲ هزار تومان بود ولی ایشان ۲۵ تا ۳۰ هزار تومان درآمد داشت و حدود ۴ هزار تومان را هزینه ما و خودش می‌کرد و بقیه را در راه خدا و آرمان‌هایش خرج می‌کرد و مال و ثروت دنیا برایش اهمیت نداشت.

شهید وهاج عضو کدام گروه‌های سیاسی بودند؟

اوایل به ما چیزی نمی‌گفت چون به خاطر وحشی‌گری‌های ساواک در شکنجه‌ها نمی‌خواست



چشمانش دیده می‌شد را بر صورت زده و با کمک مردم داخل گونی خاک می‌ریزند و سنگر درست می‌کنند. علی اکبر با اسلحه ایستاده بود که تانک آمد و از روبرو به سمتش شلیک کرد و فرد ساواکی هم از پشت سر تیر زد به قلبش در همین حال در خواب دیدم که ۲ نفر خانم مرا از این صحنه دور کردند و یک چادر به من دادند و گفتند این چادر شهادت شوهرت است و چادر را گرفتم. خیلی بی‌تابی کردم و در خواب گفتم بدون علی اکبر نمی‌توانم زندگی کنم اگر امکان دارد کاری کنید که برگردد و گفتند نه و اشاره کردند به خانمی که بغل دستش ایستاده بود و آن خانم به من گفتند که "چون زینب من، زینب زمانه باشید" و من فهمیدم ایشان حضرت فاطمه زهرا (س) هستند و افتادم به پای حضرت فاطمه (س) و گریه کردم که ایشان فرمودند: اگر فرزندان را اسلامی بزرگ کنی من جایی بهتر از خودم به تو خواهم داد. در این لحظه با شدت گریه از خواب پریدم و به خانواده گفتم دیگر در بین مجروحین به دنبال علی اکبر نگردید و به احتمال زیاد ایشان شهید شده و در بین شهدا به دنبالش باشید و خوابم را ایشان تعریف کردم. بعد از آن در بین شهدا به دنبالش گشتند و در بیمارستان بهرامی پیکر بی‌جان ایشان را پیدا کرده بودند و علی اکبر مزد زحماتش را گرفت و شهید شد. طرز شهادتش مطابق خوابم بود که یک تیر از جلو و یک تیر از پشت به قلبش اصابت کرده و رنگ پسر نقره‌ای به رنگ خدا تبدیل شد.

مراسم تشییع پیکر و وداع با پیکر مطهر



شهید وهاج در دوره سربازی به عنوان سپاه دانش در حال درس دادن به دانش آموزان

من احساس می‌کردم که پسرهم می‌خواست و اسمش را هم روح الله انتخاب کرده بود از شدت علاقه خودش به حضرت امام (ع). من روزهای آخر بارداری ام بود و باز هم در آن شرایط به تظاهرات رفته بودم و شرکت در تظاهرات را وظیفه خودم می‌دانستم که حالم بد شد آوردند مرا به منزل و بعد به بیمارستان منتقل شدم و منتظر به دنیا آمدن روح الله شدم و در شرایطی سخت رفتیم به بیمارستان، آمبولانس نبود و خیابان از شدت جمعیت مسدود بود. بعد از به دنیا آمدن پسر، علی اکبر آمد به بیمارستان و فردا هم مجدد آمد ملاقاتم و اسم فرزند تازه به دنیا آمده را روح‌الله و کنیه‌اش حسین و لقبش را ابوالفضل گذاشت و به من گفت که فردا می‌آید دنبالم تا به منزل برویم. خاطریم است آخرین باری که در بیمارستان دیدمش، گوسفندی برای قربانی کردن جلوی منزل موقع ترخیص من از بیمارستان گرفته بود. آن روز رنگش پریده بود و علتش را پرسیدم گفت که رفته و خون داده چون بیمارستان برای زخمی‌های انقلاب نیاز به خون داشته است و بهش گفتم در این شرایط که مدام در حال مبارزه هستی چرا خون دادی؟ گفت الان تو این وضعیت لازم است. چند روزی ازش بی‌خبر بودم و خبری از علی اکبر نداشتم. فکر می‌کردم شاید زخمی شده و اصلاً فکرش را نمی‌کردم شهید شده باشد و نمی‌توانستم قبول کنم. چند روزی به دنبالش بودیم ولی اثری از علی اکبر نبود و همه خانواده شدیداً نگران بودند. استرس داشتیم در همین حال به خواب رفتم در خواب دیدم که علی اکبر لباس چریکی‌اش را پوشیده و کلاه معروفش را که فقط



من چیزی بدانم و احياناً بترسم. در فجر اسلام، صف شماره ۲ و... که بعد از شهادتش متوجه این گروه‌ها شدم و اعلامیه‌هایی که تکثیر می‌کرد به نام ندای امام خمینی، ندای اسلام، ندای امت و... چاپ می‌کرد برای گمراهی ساواک.

از لحظه‌ای بفرما بید که پسر تان به دنیا آمده بود و شما در بیمارستان منتظر بودید که علی اکبر برای ترخیص شما به بیمارستان بیاید اما خبر شهادتش را به شما دادند. آن لحظات برای شما چطور گذشت؟

ایشان خیلی پسر دوست داشت و البته دخترها را فوق‌العاده دوست داشت و خودش می‌گفت من عاشق دخترهایم هستم و از خداوند ۳ دختر خواسته بودم و

چند روزی ازش بی‌خبر بودم و خبری از علی اکبر نداشتم. فکر می‌کردم شاید زخمی شده و اصلاً فکرش را نمی‌کردم شهید شده باشد و نمی‌توانستم قبول کنم. چند روزی به دنبالش بودیم ولی اثری از علی اکبر نبود و همه خانواده شدیداً نگران بودند



■ فرزندان شهید علی اکبر وهاج در مزار پدر

را در وجودش احساس می کردم و بارها می دیدم که علی اکبر دیگر در جسمش نمی گنجد و بعضی وقتها برایم غریبه می شد و آسمانی بودنش را حس می کردم. ایشان علاوه بر ارتباط با علمای تهران و قم و شیراز در شهرهای مختلف اقدام به تاسیس و راه اندازی مراکز مبارزه علیه رژیم شاه کرده بود و از نظر مالی حامی شان بود. علاوه بر اینها کتابهای مذهبی و ممنوعه را چاپ و توسط انتشارات بعثت و یا انتشارات پژوهش های اسلامی توزیع می کرد.

❖ ایشان علاوه بر مبارزات و کمک به مستمندان و نیازمندان چه اقدامات دیگری داشتند؟

یکبار خانمی را در خیابان سوار کرده بود آورد منزل و به من گفت که این زن امشب اینجا بماند و فردا باید صبح برود. به من گفت که این زن را برای اینکه از سرما نجات پیدا کند و یک شب کمتر گناه کند به خانه آوردمش. نمی توانست نسبت به مستمندان بی تفاوت باشد و سعی می کرد هر کاری از دستش برمی آید انجام دهد تا مردم از گناه و معصیت دور باشند و به نوعی وظیفه خودش می دانست.

حال رفت و آمد بین شهرها بود. خوابش کم بود و در کنار این کارها، هم حسابداری شرکتها را انجام می داد و هم فعالیت های مبارزاتی را. در ۲۴ ساعت شاید ۴ ساعت بیشتر نمی خوابید و بیشتر ایام هفته روزه بود حتی بعضی روزها وقت نداشت غذا بخورد با عجله و خیلی کم غذا می خورد و سریع می رفت به سراغ انجام کارها و فعالیت هایش. بسیار شیک می گشت و به لباس پوشیدنش حساس بود و به تمیزی و پاکیزگی اهمیت می داد. بسیار خوشتیپ بود و البته تیپش برای گمراه کردن ساواکی ها هم قابل توجه بود.

❖ آیا ایشان جلسات سیاسی و یا مذهبی هم در منزل برگزار می کردند؟

بله. جلسات مذهبی در منزل برگزار می کردند و قرآن و دعا می خواندند و صحبت های سیاسی هم در بین مراسم صورت می گرفت.

آقای سردار حسین نجات بود، آقای طاهایی بودند، آقای ساجدی، آقای معلمی و آقای امی هم در این جلسات بودند. البته خانم های مبارزی نیز بودند مانند خانم غزالی و خانم ساجدی که در امور فرهنگی و اعلامیه هم به ما کمک می کردند. ایشان هر هفته جمعه به قم می رفتند و در کلاس اساتید و علمای حوزه علمیه شرکت داشتند و هر روز تحول علی اکبر را می دیدم که زیبا و زیباتر می شود. هر روز نورانی تر می شد و تغییر

شهید علی اکبر وهاج چگونه انجام شد؟

قبل از مراسم خاکسپاری، با اصرار فراوان، پیکر شان را دیدم و سمت نگاهش به سمت من و مادرش بود. آنجا به علی اکبر قول دادم که بچه هایش را بزرگ می کنم، همانطور که دلش می خواست بزرگشان می کنم. مراسم تشییع جنازه با حضور بسیاری از دوستان و همزمانی که تعدادی از این همزمان هم اکنون در سپاه، بسیج، دولت، مجلس و حوزه مسولیت دارند انجام شد. در قطعه ۲۱ بهشت زهرا به خاک سپرده شد و در این مراسم مرحوم فخرالدین حجازی سخنرانی کردند و اهالی محل سابق ما با پیگیری خودشان اسم کوچه را به نام کوچه شهید علی اکبر وهاج نام گذاری کردند.

❖ از خصوصیات اخلاقی شهید برایمان بگویید؟

اوایل خیلی دلسوز خانواده نبود ولی بعد از آشنایی با اسلام تشیع، ۱۸۰ درجه تفاوت کرد. بسیار با محبت بودند با بچه ها و آنها را به گردش می برد. ایشان به اکثر شهرستان ها دستگاه چاپ و اعلامیه می برد و مدام رفت و آمد داشت و خیلی از شبها منزل نمی آمد و در

اوایل خیلی دلسوز خانواده نبود ولی بعد از آشنایی با اسلام تشیع، ۱۸۰ درجه تفاوت کرد. بسیار با محبت بودند با بچه ها و آنها را به گردش می برد. ایشان به اکثر شهرستان ها دستگاه چاپ و اعلامیه می برد و مدام رفت و آمد داشت و خیلی از شبها منزل نمی آمد و در حال رفت و آمد بین شهرها بود





گفت‌وگویی «شاهد یاران» با علی اصغر وهاج (برادر شهید علی اکبر وهاج)

آرزوی شهید علی اکبر وهاج پیروزی انقلاب بود

درآمد

امروز، سنگرهایشان اینجاست؛ در گلزارهای همیشه سرخ شهر. عزم جزم کرده‌اند تا جغرافیای آسمان را برای اهل زمین رسم کنند؛ ستاره شده‌اند تا راه جاودانه ایمان را نشانمان دهند و کبوتران خونین بالی شدند تا به رسم عاشقی، هر روز بر فراز آسمان زندگی‌مان پر بگیرند و تیرگی‌ها را در روشنای زلال پرنده بودن محوکنند. خاطره‌ای شوند در ذهنمان، خاطره‌ای از شهید در دل‌ها که هر روز می‌شود مرورش کنی! خاطره‌ای به وسعت بی‌کران. شهید علی اکبر وهاج در ذهن برادر بزرگترش علی اصغر وهاج، همان علی اکبر پرشور و شاد است. علی اکبری که مهربان بود و شجاع و او با دل قرص با علی اکبر به ماموریت می‌رفت و در کنار شهید احساس امنیت می‌کرد. چند بار هم به چشم خود دیده بود که چگونه ابتکار عمل شهید، جان او را نجات داده است. گفتگوی "شاهد یاران" با علی اصغر وهاج را در ادامه خواهید خواند.

نوجوانی بگویند؟

علی اکبر بسیار ماجراجو بود و از همان کودکی همیشه می‌دیدیم نترس بودنش را و مراقب بودیم در کودکی کار خطرناکی انجام ندهد. دل و جرأتش زیاد بود و در بین ۵ برادر ما، ایشان بسیار پر جنب و جوش بود و پرتازمی.

از چه زمانی متوجه شدید که شهید در روند

انقلاب و مبارزه علیه رژیم شاهنشاهی قرار گرفته است؟

در حد متوسط بودیم و کشش هم به سمت و سوی انقلاب داشتیم چون پدرم فرد مذهبی بود و در دوران خودشان در جنگ جهانی دوم، ایشان میهن دوستی خودشان را ثابت کرده بودند. پدرم نماز و روزه‌اش ترک نمی‌شد و مذهب در خانواده ما وجود داشت اما کمی سستی در بین ما بود. اما به لطف انقلاب به سمت و سوی انقلاب جذب شدیم و خداوند هم انشاء الله قبول کند این شهید را از خانواده وهاج.

از روحيات شهید علی اکبر وهاج در کودکی و

لطفاً خودتان را معرفی کنید و بفرمایید شهید

وهاج چندمین فرزند خانواده بودند؟
علی اصغر وهاج هشتم متولد ۱۳۲۲. من اولین فرزند پسر خانواده و دومین فرزند خانواده هستم و بعد از من شهید علی اکبر وهاج متولد شده‌اند.

لطفاً بفرمایید شهید وهاج در چه خانواده‌ای

متولد شده‌اند و مبارزات شما و خانواده بر علیه رژیم ستم‌شاهی چگونه شکل گرفت؟
زندگی ما زندگی معمولی بود و در واقع از نظر مذهبی

زباله‌های ناشی از ساخت نارنجک را در کوچه خودمان نمی‌ریختیم که شناسایی نشویم و می‌بردیم چند خیابان آن طرف‌تر دور می‌ریختیم. مسائل حفاظتی را رعایت می‌کردیم و هدف ما کمک به انقلاب و پیروزی حق بر باطل بود و جز این نمی‌دیدیم



اطلاعیه شهادت علی‌اکبر وهاج از طرف فجر اسلام

برای انقلاب ممکن است سنگین باشد برای همین تمام حربه‌ها و پوشش‌ها را به کار می‌برد که دستگیر نشود و توکل او به خدا و هوش و ذکاوتش در کنار شجاعتش او را از چنگ استکبار حفظ کرد و از حربه‌های او چند مورد اشاره خواهیم کرد. از جمله اینکه خاطر م است که یکبار چند اسلحه را که خریده بود و می‌خواست برساند به یکی از مبارزین که اتفاقاً یک پاسگاه در مسیر آن خانه بود. شهید علی‌اکبر بسیار باهوش بود و فکرهای خوبی داشت. در مسیر از مغازه مربوطه یک لباس عروس خرید و اسلحه‌ها را داخل آن گذاشته و با لباس‌های شیک خود از مقابل ماموران که از تفتیش و بازرسی بدنی وی منصرف شده بود، اسلحه‌ها را عبور داده و به هم‌رزمش رساند. یکبار هم ۱۰ تا ۱۵ عدد نوار سخنرانی امام خمینی (ره) را با چند اسلحه همراه اعلامیه‌های چاپ شده داخل ماشینش گذاشته و می‌خواست به مبارزان قم برساند. در حال حرکت در جاده دیدیم ترافیک است و جلوتر آمدیم دیدیم گشت ایست بازرسی گذاشته‌اند و همه خودروها را

دارید بیان کنید؟

همکاری‌های دیگری هم با شهید داشتیم به جز ساخت نارنجک، با همکاری و فعالیت همسر (خانم روح‌انگیز خوش‌زبان) اعلامیه جابجا می‌کردیم و در سطح کلان هم پخش می‌کردیم یعنی اعلامیه‌ها را بعد از تکثیر در تعداد زیاد به افراد می‌دادیم و آنها پخش می‌کردند. یک بار به همراه شهید و خودروی ایشان نوار فرمایشات حضرت امام خمینی و اعلامیه‌های چاپ شده را داخل خودروی علی‌اکبر گذاشته بودیم و می‌خواستیم ببریم تحویل فردی بدهیم که در فرزند کبابی داشت و ایشان از انقلابیون بود. نرسیده به فرزند یک پاسگاه بود که علی‌اکبر هم بارها به من گفته بود که در این پاسگاه یک فرد ساواکی است که بسیار فرد خطرناکی است و در واقع شناسایی کرده بود ساواکی را بدون اینکه خودش لو برود. نزدیک پاسگاه شدید آمدیم یک گونی پیاز خریدیم اعلامیه‌ها و کاست‌ها را انداختیم داخل گونی پیاز و انداختیم پشت ماشین و بردیم رساندیم به مقصد. شناسایی شهید از پاسگاه کمک کرده بود که ما بدانیم ساواکی آنجا مستقر است.

شهید علی‌اکبر وهاج فعالیت‌های گسترده‌ای علیه رژیم ستم شاهی داشت و علی‌رغم فعالیت‌های گسترده و خطرناک هیچگاه توسط ساواک دستگیر نشد، چه عاملی از سوی شهید باعث شد که توسط ساواک دستگیر نشوند؟

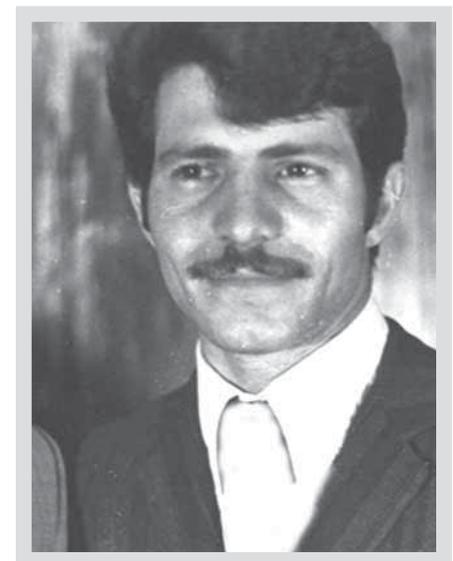
ایشان بسیار مراقب بودند و مسائل امنیتی را رعایت می‌کردند با اینکه اقدامات مبارزاتی ایشان بسیار خطرناک بود اما با هوشمندی و مدیریت صحیح و به لطف خدا سعی می‌کرد که ردی از خودش باقی نگذارد و چون از اقدامات تاکتیکی و فریبکاری استفاده می‌کرد دستگیر نشده بود اما بعدها هم ما دیدیم در اسناد ساواک بر اساس اعترافات شکنجه‌گر معروف ساواک "بهمن نادری پور ملقب به تهرانی" و سند چاپ شده در کتاب "فخرالدین حجازی" به روایت ساواک، چاپ مرکز اسناد انقلاب اسلامی، که ایشان تحت مراقبت بودند و ساواک به دنبال ایشان بود. علی‌اکبر ارتباطات گسترده‌ای با مبارزین و انقلابیون داشت و من با توجه به اینکه اقدامات ایشان را می‌دیدم مطمئن بودم ایشان با افراد رده بالایی که روند مبارزه و انقلاب را رهبری و مدیریت می‌کردند ارتباط داشت و البته به خاطر مسائل امنیتی هیچگاه نه خودش از ارتباطاتش می‌گفت و نه ما سوال می‌کردیم و چون ایشان قبل از پیروزی انقلاب شهید شدند بسیاری از افرادی که ایشان با آنها ارتباط داشت پنهان ماند و مطمئناً می‌دانست که چون ارتباطاتش زیاد است نباید دستگیر شود و دستگیری او

بعد از تحول درونی و معنوی ایشان از سال ۱۳۵۲ متوجه یک سری تغییرات در روحیه ایشان شده بودم و کم و بیش می‌دانستم که ایشان وارد مبارزات شده‌اند ولی خودم مستقیم به ایشان نمی‌گفتم و نمی‌خواستم دخالت کنم و می‌گفتم به خاطر مسائل امنیتی است که چیزی به من نمی‌گوید. اما بعد از مدتی خودش آمد پیش من و چون من در کارهای فنی وارد بودم به من گفت که می‌خواهم برایم نارنجک درست کنی برای تخریب که صدایش و تخریبش بیشتر باشد و من چون وارد بودم، به ایشان گفتم من به عنوان نمونه یک نارنجک درست می‌کنم ببین خوب است یا نه. درست کردم و برده بود بیرون و تست کرده بود که گفت بسیار عالی است که وسایل مورد نیاز را گرفتم و در تعداد زیاد در منزل خودم مخفیانه درست می‌کردم و تحویل ایشان می‌دادم که چندین مرتبه این اتفاق افتاد.

در خصوص ساخت نارنجک مشکلی پیش نمی‌آمد؟

شرایط تحت کنترل بود و مواد اولیه‌اش را بیشتر علی‌اکبر تهیه می‌کرد چون ما نمی‌توانستیم تهیه کنیم. ارتباطات زیادی داشت و مواد اولیه را تهیه می‌کرد، برایم می‌فرستاد. حتی ما زباله‌های ناشی از ساخت نارنجک را در کوچه خودمان نمی‌ریختیم که شناسایی نشویم و می‌بردیم چند خیابان آن طرف‌تر دور می‌ریختیم. مسائل حفاظتی را رعایت می‌کردیم و هدف ما کمک به انقلاب و پیروزی حق بر باطل بود و جز این نمی‌دیدیم.

به جز ساخت نارنجک در چه مواردی با شهید همکاری داشتید و اگر خاطره‌ای در این زمینه





■ برادران وهاج در کودکی



■ شهید وهاج در تیم والیبال اندیمشک - نشسته نفر اول از سمت راست

که شعار می دادند "به پا خیز مسلمان، همافرت کشته شد" فوراً بدون اینکه شام بخورد خداحافظی کرد و به سرعت بیرون رفت که دیگر ایشان را ندیدیم.

◆ شهید از آرزویش برای شما صحبت می کرد؟

آرزوی شهید پیروزی انقلاب بود. همیشه صحبت از پیروزی می کردند که استعمار از بین خواهد رفت. ایشان همیشه می رفتند سر کلاس مرحوم سید منیرالدین شیرازی در قم و استاد فخرالدین حجازی و حاج آقامجتبی تهرانی، شهید همیشه می گفت انشاءالله انقلابمون! همه تعجب می کردند که این کلمه "ان شاءالله انقلابمون" یعنی چه! و وقتی که اعلامیه ای را به ایشان می دادم و یا وقتی حضرت امام صحبت می کردند و نوار کاستش به دست ایشان می رسید سریعاً و در سریع ترین زمان ممکن به چاپ و تکثیر سخنان حضرت امام خمینی اقدام و پخش می کرد. مرحوم فخرالدین حجازی همیشه می گفتند "علی اکبر وهاج یعنی داغ داغ".

◆ از شهادت ایشان چطور باخبر شدید؟

۳ شب از ایشان خبر نداشتیم بیمارستان ها را گشتیم و یک بیمارستان بود سمت خیابان دماوند که آن زمان چون تعداد شهدا زیاد بود در بیمارستان عکس های شهدایی که در سردخانه هر بیمارستان بود چاپ می شد و در دیوار اعلانات بیمارستان نصب می کردند برای شناسایی که عکسش را دیدیم و شناسایی کردیم و ۲ روز بعد از تولد تنها پسرشان که خودش درخواست کرده بود به عشق حضرت امام اسمش را روح الله بگذارند شهید شدند.

صدای تظاهرات مردم را شنید که شعار می دادند "به پا خیز مسلمان، همافرت کشته شد" فوراً بدون اینکه شام بخورد خداحافظی کرد و به سرعت بیرون رفت که دیگر ایشان را ندیدیم

کتاب می خواند. ایشان ارتباط خوبی با خدا داشت. بسیار خداوند را دوست داشت. خستگی را در چهره این فرد نمی شد دید و خستگی را به منزل نمی آورد. از کارشان که می آمد، بدون اینکه استراحت کند به شمال می رفت و کارهای مرکز چاپ و تکثیر را انجام می داد. نماز شب می خواند و مناجات می کرد. خانواده را هم متوجه نمی کرد که نماز شب می خواند و تا صبح بیدار است. با تمام مشغله ای که داشت نمی گذاشت خستگی در چهره اش ظاهر شود. از زمانی که حضرت امام را شناخت و درک کرده بودند که واقعاً هم درک کرده بودند و از دل و جان درک کرده بودند با خانواده بسیار مهربان بودند با اینکه تمام وقت خودش را صرف اقدامات مبارزاتی می کرد و فرصت زیاد نداشت اما هر زمان که کوچکترین فرصتی پیدا می کرد بچه هایش را پارک می برد و سعی می کرد نقش پدری اش را هم انجام دهد.

◆ آخرین باری که شهید را دیدید بین شما چه گذشت؟

عصر روز قبل از شهادتش به منزل ما آمد. روزه بودند و کلاً ایشان چند روز در هفته را روزه می گرفتند که آمدند منزل ما یک شربت گلاب هم درست کرده بودیم وقت افطار شربت را خورد، صدای تظاهرات مردم را شنید

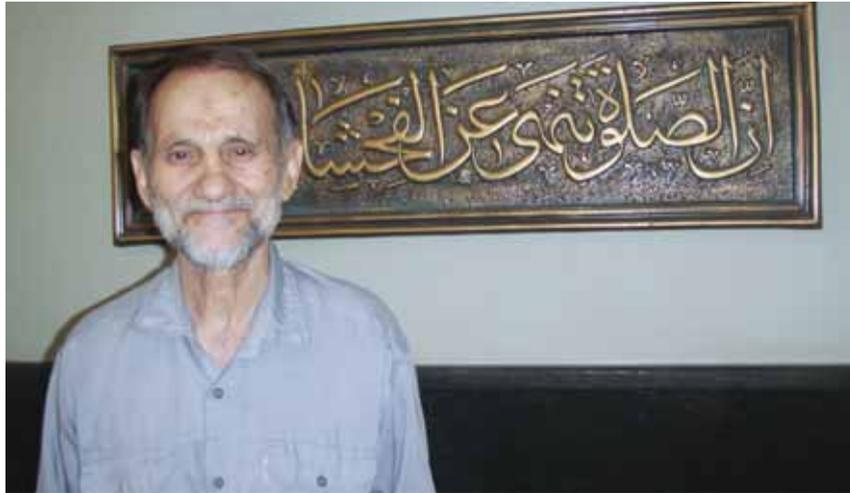
کاملاً بازرسی می کردند. در آن لحظه علی اکبر خودرو را کمی جابجا کرد که من فکر کردم می خواهد فرار کند ولی ایستاد و از زیر صندلی یک دستبند در آورد و گفت "ببخشید اخوی" و زد به دست چپ من که از نظر امنیتی ماموران را گیج کند و گفت اگر خواستند تفتیش کنند می گویم که مامور هستم و این متهم را به قم برای بازجویی می برم. نوبت خودروی ما که شد ایست دادند، پرسیدند کجا می روید؟ علی اکبر گفت متهم دارم می برم تحویل بدهم، گفت صندوق عقب را باز کن! ناگهان علی اکبر پیاده شد و خیلی جسورانه زد زیر گوش مأمور و گفت "تو می خواهی خودروی مرا بگردی؟" که مأمورها اصلاً چنین انتظاری نداشتند و فکر کردند علی اکبر از مأمورین رده بالاست و به سرعت راه را باز کردند و من نفس راحتی کشیدم و از ابتکار عمل برادرم خوشحال شدم.

◆ آیا شما توسط ساواک دستگیر شده بودید؟

من و همسرم توسط ماموران دستگیر و تحت بازجویی قرار گرفتیم اما با نکاتی که خودم بلد بودم و خود علی اکبر هم بعضاً گوشزد کرده بود در بازجویی ها اعلام بی خبری کردم و مدام خود را به بی اطلاعی می زدم که وقتی دیدند حرفی نمی زدم آزادم کردند. من زمانی که دستگیر شدم اعلامیه نداشتیم چند کتاب مذهبی همراهم بود. دوره خفقان شدیدی بود و با کتاب های مذهبی هم مخالفت می شد.

◆ از خصوصیات اخلاقی شهید علی اکبر وهاج بفرمایید؟

بسیار خوش اخلاق و مهربان بود. خونسرد بود و کم پیش می آمد که عصبانی شود. با بستگان بسیار خوب بود. اهل مطالعه بود و کتابخوان. بعد از تحولش، بسیار



گفت و گوی «شاهد یاران» با احمد وهاج (برادر شهید علی اکبر وهاج)

شهید وهاج می خواست تمام زندگی، روش، منش و افکار دینی اش را خدایی کند

درآمد

احمد وهاج برادر شهید علی اکبر وهاج زندگی برادر شهیدش را به زندگی شهید اندرزگو تشبیه می کند و از تحول معنوی و درونی شهید و تاثیر آن در ادامه زندگی علی اکبر خاطرات زیادی دارد. حضور شهید در جلسات علمای قم و تهران را یادآوری می کند و از رشادتهای علی اکبر در مبارزه علیه استبداد برایمان می گوید. کمک به مستمندان از سوی شهید برای او تصویری است که هیچگاه فراموش نخواهد کرد. احمد وهاج سالها دوشادوش و در کنار شهید به مبارزه علیه رژیم ستم شاهی مشغول بود و در این راه خود نیز رشادتهای بسیاری داشته است.

گفتگوی "شاهد یاران" با احمد وهاج را در ادامه خواهید خواند.

می کردم که به ایشان گفتم برای اینکه تصویر اولیه از شهید داشته باشید که می خواهیم درباره چه کسی صحبت کنیم! تصور کنید فردی مثل شهید بزرگوار انقلاب، شهید اندرزگو را می خواهیم معرفی کنم و ایشان تعجب کردند و گفتند یعنی شهید اندرزگو! و علت این شباهت را پرسیدند که بنده در جوابشان گفتم که از نظر من حتی از جهاتی شاید برتر از شهید خستگی ناپذیر انقلاب شهید اندرزگو هم باشند! به لحاظ اینکه زندگی شهید اندرزگو یک روال یکنواختی داشت تا آنجا که بنده اطلاع دارم و ایشان در یک خانواده مذهبی

در خصوص شهید علی اکبر وهاج اگر مطلبی نیاز است در ابتدا بیان کنید، بفرمایید. در رابطه با شهید بزرگوار بسیار خلاصه صحبت خواهیم کرد تا شما در مورد شهید، بیشتر از دوستان و همزمان ایشان بشنوید. در ابتدای صحبت هایم برای اینکه بتوانید یک تصویر اولیه از شهید داشته باشید توضیحاتی را ارائه می دهم. می خواهم از زندگی فردی مثل شهید اندرزگو برایتان بگویم. من چند وقت پیش با حجت الاسلام والمسلمین آقای مازنی نماینده محترم مجلس در خصوص شهید علی اکبر وهاج صحبت

لطفاً خودتان را معرفی کنید؟

بنده احمد وهاج، برادر بعدی شهید هستیم. ما ۷ خواهر و برادر هستیم. یک خواهر که اولین فرزند خانواده بودند که خداوند رحمتش کند و خاطرات زیادی از شهید داشتند و ۶ برادر هستیم. برادر بزرگترم علی اصغر است و به ترتیب، علی اکبر، بنده، مهدی، مجتبی و مرحوم کیومرث هم کوچکترین فرزند بود که چند وقت پیش مرحوم شده اند. ۷۰ سال سن دارم و متولد ۱۳۲۵ هستیم.

راهنمایی و دبیرستان در کنار همدیگر بودیم.

❖ در اندیمشک در چه فعالیت‌هایی از شهید، همراهش بودید؟

در فعالیت‌های فرهنگی، هنری و ورزشی شرکت می‌کردیم. شهید علی اکبر وهاج در حوزه‌های مختلف فعال بود اما من و مهدی در فوتبال در کنار ایشان بودیم. در فوتبال موفقیت کسب کردیم و راه پیدا کردیم به مسابقات فوتبال باشگاهی اندیمشک به رغم جوان بودنمان که سر دسته این تحول و موفقیت ورزشی هم خود شهید علی اکبر بودند. چون بدن ورزیده و فیزیک مناسبی داشت و در تمام نقاط زمین فوتبال، موفق بود. اواخر دبیرستان بودیم که منزلمان منتقل شد به تهران و آمدیم محله نظام‌آباد و شهید علی اکبر دیپلم خودش را در دبیرستان حوالی نظام‌آباد گرفت. در اندیمشک تجربیات زیادی کسب کرد. ایشان در هنر فعال بود و هنرمند بودند. دکلمه‌های قوی اجرا می‌کرد. من و مجتبی به همراهش در فیلم کوتاه، ایفای نقش کرده بودیم که این فیلم حدود ۱۵ دقیقه بود و کارگردانش هم شهید علی اکبر بودند. این فیلم ارسال شد به تهران و مورد توجه واقع شده بود.

❖ اسلامی که شاه به جوانان معرفی می‌کرد چگونه بود و هدفشان از این اقدام چه بود؟

حضرت امام رضا^(ع) می‌فرمایند "شما مطالب را به دوستان ما برسانید خود به خود اثر خواهد داشت". رژیم نوکر صفت شاهنشاهی که زیر سلطه امریکا بود و امریکایی‌ها هنوز هم به فکر این هستند که ایران به دوران گذشته برگردد و تمام سعی‌اش در این بود که جامعه و مخصوصاً نسل جوان را به سمت راحت‌طلبی، عیاشی، ولگردی، بی‌شخصیتی، بی‌فرهنگی و بی‌دینی بکشاند و به کمک نوکران خودشان پهلوی‌ها، سعی می‌کردند این اهداف را پیاده کنند. با توجه به اینکه انسان فطرتش خدایی است و خداوند تاکید هم می‌کند. این فطرت را رژیم شاهنشاهی می‌خواستند سرپوش بگذارند تا اهداف پلیدی که ذکر کردم را پیاده کنند تا مدتی هم موفق بودند. البته این راه هم جزو راه‌های رسیدن به اهدافشان قرار داده بودند که اگر جوانی بخواهد مذهبی باشد، مذهبی شناسنامه‌ای باشد، یعنی به عنوان مثال امام حسین^(ع) را قبول داشته باشد و خودش هم شیعه باشد اما دنبال لهو و لعب باشد و دنبال گناه و معصیت. هنوز هم امریکا و اسرائیل و خائنین در منطقه مثل سعودی‌ها هدفشان این است که اگر نمی‌توانند جامعه ما را به طور کلی به لهو و لعب بکشانند و جوانان ما را عوض کنند و بی‌خاصیت کنند لاقفل



■ برادران وهاج در یک قاب - نفر اول از سمت راست شهید علی اکبر

منزل ما در مختاری کوی الهی بود. چون مرحوم پدرم راه آهنی و شاغل در راه آهن بودند و بایستی دستورات را قبول می‌کردند برای رفتن به شهرستان‌ها لذا ایشان رئیس ایستگاه در گرمسار بودند در زمان جنگ جهانی دوم و درگیری بسیار شجاعانه و وطن پرستانه مرحوم پدر در آنجا که اثرگذار هم بوده است در تحول ما و به خصوص شهید علی اکبر وهاج. نقل و انتقالات اجباری، بعدها شامل حال ما هم شد که ایشان منتقل شدند به اندیمشک در استان خوزستان به عنوان رئیس ایستگاه اندیمشک و ما کلاس چهارم بودیم که رفتیم دزفول و اندیمشک حدود ۸ سال در اندیمشک و دزفول بودیم. کمترش در دزفول بودیم و بیشترش در اندیمشک چون در اندیمشک منزل مناسبی نبود و مجبور بودیم برویم مدتی در دزفول در خانه اجاره‌ای مستقر شویم تا محلی برای اسکان خانواده وهاج فراهم شود. از کلاس ششم در اندیمشک بودیم و دوره

و اسلامی رشد کرد اما علی اکبر ۲ زندگی دارد. یک زندگی قبل از تحول و به قول معروف آنطرف آبی و یک زندگی اندرزگویی‌ها.

ایشان دو زندگی داشتند و خصوصیات این قضیه که من چند سال است پیگیری می‌کنم نه به خاطر اینکه برادر من بود بلکه به خاطر اینکه ایشان خصوصیات و زندگی دوگانه و کاملاً متفاوتی داشت لذا برای معرفی این گونه افراد به جوان‌هایی که آن روزها را ندیده‌اند حتماً باید احساس و وظیفه کنیم و اجازه ندهیم "نیمه پنهان" زندگی افرادی مثل علی اکبر وهاج ناگفته رها شود و وظیفه ماست که معرفی کنیم این افراد را به جوانان و نسل امروز و نباید اجازه دهیم درس زندگی افرادی مثل علی اکبر وهاج ناگفته باقی بماند.

❖ شهید علی اکبر وهاج بیشتر با چه کسی در خانواده انس داشت؟

به لحاظ سنی و درسی و مکتبی که اگر خودستایی نباشد که یقیناً نیست، با بنده و مهدی بیشتر مانوس‌تر بود البته با همه اعضای خانواده مانوس بود ولی از لحاظ سنی ما سه نفر نزدیکتر به هم بودیم. مثلاً در ورزش نزدیک‌تر بودیم، در مسائل فرهنگی و هنری نزدیک بودیم. اولویت بنده در رابطه با این قضیه بعد از پدر و مادر مرحوم و مرحومه همشیره‌ام، اولویت اصلی با برادر بزرگترم علی اصغر وهاج است.

❖ شروع دوره تحصیلات و پایان دوره تحصیلات شهید علی اکبر را برایمان توضیح دهید؟

دوره دبستان را در چهارراه مختاری تهران بودند.

ایشان دو زندگی داشتند و خصوصیات این قضیه که من چند سال است پیگیری می‌کنم نه به خاطر اینکه برادر من بود بلکه به خاطر اینکه ایشان خصوصیات و زندگی دوگانه و کاملاً متفاوتی داشت لذا برای معرفی این گونه افراد به جوان‌هایی که آن روزها را ندیده‌اند حتماً باید احساس و وظیفه کنیم و اجازه ندهیم "نیمه پنهان" زندگی افرادی مثل علی اکبر وهاج ناگفته رها شود

شیعه امریکائیشان کنند. یعنی فرق است بین شیعه ناب محمدی و اسلام امریکایی که مقام معظم رهبری مردانه ایستاده اند که این تحقق نباید که انشاءالله محقق شده و نخواهد شد.

تحول ایشان چگونه شکل گرفت؟

ایشان چند روز بعد از تولد دختر دومش (که قبل از تحولش بنام ملودی گذاشته بود و البته بعد از تحولش اسم او را به مریم تغییر داد) میخواست جشن بگیرد و رفته بود سینما و با توجه به اینکه برادر ممتی و مهدی و بنده حدود ۱ سال قبل از ایشان به سمت اسلام ناب محمدی و انقلاب روی آورده بودیم و این روند را شروع کرده بودیم. ما در این چنین جشن‌های علی اکبر شرکت نمی کردیم و ما زودتر متحول شده بودیم. برای جشن تولد دخترش میخواستند سینما بروند، سینمایی بود حوالی چهارراه طالقانی و خیابان شریعتی کنونی که چند دقیقه فرصت داشت تا شروع فیلم، شروع لطف خدا و بیداری فطرت الهی تأثیرش را گذاشت. جلوی سینما ایستاده بود و منتظر بود که به داخل سینما برود و چند دقیقه به شروع فیلم و سانس فیلم مانده بود که صدایی از آن طرف خیابان به گوشش می آید و برایش تعجب آور بود که این صدا از کجا می آید. محتوای صدا برایش تعجب برانگیز بوده و دقت می کند به محتوای مطالب که می بیند که محتوای مطالب، مطالبی است که متفاوت است از چیزی که تا به حال می شنید و ذهنش می رسد به چیزهایی که ما متحول شده‌ها به او می گفتیم و او نمی پذیرفت و می خندید. می بیند صحبت‌هایی که از بلندگو می شنود، به آن چیزی که ما به او می گفتیم نزدیک است. جرقه شروع شد و آهنگری فطری و معنوی، آرام آرام سیمین پور آن زمان را جذب خودش کرد. جاذبه‌ای که می توان جاذبه معنوی نام گذاشت. جرقه شروع شد و لطف خدا زده شد. ایشان رفت آن سمت و دید این صدا از بلندگوی یک مسجد کوچک به نام "مسجد جاوید" است که بزرگانی مثل شهید مطهری در آن مسجد سخنرانی داشت. ناخودآگاه خودش را داخل مسجد دید. سیمین پوری که ما را مسخره می کرد و قبول نمی کرد حرف‌هایمان را، سیمین پوری که اسم خارجی برای فرزندانش انتخاب کرده بود، حالا رفته بود داخل مسجد جاوید و پرسیده بود که این صدای شیوا از کیست؟ گفته بودند صدای استاد فخرالدین حجازی است. زندگی اش متحول و تغییر شروع شد. بدین ترتیب مرحله دوم زندگی ایشان آغاز شد. علی اکبر، اسم فرزندانش را با نگرش اسلام شناسنامه‌ای، اسم‌های خارجی گذاشته بود. اسم دختر اولش را ملودی و اسم دختر دومش را ماتهاری گذاشته

هنوز هم امریکا و اسرائیل و خائنین در منطقه مثل سعودی‌ها هدفشان این است که اگر نمی توانند جامعه ما را به طور کلی به لپو و لعب بکشانند و جوانان ما را عوض کنند و بی خاصیت کنند لااقل شیعه امریکائیشان کنند. یعنی فرق است بین شیعه ناب محمدی و اسلام امریکایی که مقام معظم رهبری مردانه ایستاده اند که این تحقق نباید که انشاءالله محقق نشده و نخواهد شد



بود؛ من اینها را می گویم که نگرش‌های این فرد را قبل و بعد تحول به نسل جدید بگویم که بسیار مفید و آموزنده است که اصرار بنده که می خواهم افرادی مثل ایشان مطرح شوند برای چیست. ایشان بعد از تحولش اسم خودش را از سیمین پور به علی اکبر تغییر داد و اسم فرزندانش را به ترتیب فاطمه و مریم انتخاب کرد این اولین اقدام وی بود.

در دوران انقلاب درونی شهید، جایگاه اسلام و مسلمان در رژیم پهلوی در چه سطحی بود؟

تبلیغات و وسیع پنجاه ساله عوامل فرهنگی سلطنت پهلوی بر علیه اسلام علوی، نتیجه اش انزوای جوانان در دانشگاه‌ها، قدرت‌نمایی مکاتب غیر دینی مانند کاپیتالیسم، کمونیسم، سوسیالیسم، مارکسیسم که مدعی نجات مردم و کشور بودند از یک طرف و معرفی اسلام به عنوان دین در خدمت سلاطین و پادشاهان از

طرف دیگر، تا آنجا اثرگذار بود که بسیاری از کارکنان و محصلان و زنان و... هویت دینی شان (نماز) را در پستوها و زوایای خلوت محل کار و دور از چشم دیگران و با خجالت و یواشکی می خواندند.

از خصوصیات اخلاقی شهید علی اکبر و هاج بفرمایید؟

فرد شوخ و بذله‌گویی بود. خوشرو بود. همانطور که عرض کردم اسم اول علی اکبر قبل از تحول سیمین پور بود. معنی سیمین پور یعنی پسر نقره‌ای، این اسم به این خاطر از طرف پدرم گذاشته شده بود چون ایشان موقع تولد بسیار زیبا بود و پوست سفیدی داشت هم به این خاطر و هم به خاطر اینکه محل تولدش در سیمین دشت (منطقه بیلاقی) که مادرش از شدت گرمای تهران به آنجا رفته بود.

از اواخر سال ۵۲ به بعد دیگر نمی توانست یک جا بند شود و تمام زندگی و روش و منش و افکار دینی اش را می خواست خدایی کند لذا آرام و قرار نداشت. خودش بارها گفته بود که من ۱۰ سال از زمان عقب هستم و برادرانش سال‌های بعد و در مراسم سالگرد ایشان و خاطره‌گویی‌های هم‌زمانش تازه متوجه شدند که منظور ایشان از اینکه می گفت من ۱۰ سال عقب‌تر هستم برمی گردد به کشتار مردم توسط رژیم ستم‌شاهی در سال ۱۳۴۲ که افسوس می خورد که در سال ۱۳۴۲ سالی که شروع نهضت امام خمینی (ره) بود حضور نداشته است و بسیار متاسف بود که در خواب غفلت بوده و در شروع مبارزات حضور نداشته است.

چه افرادی در ادامه تحول شما و برادرانتان نقش بیشتری داشتند؟

در گرایش ایشان به انقلاب و تحول، افراد خاصی دخالت داشتند. سیمین پور و ما برادرانش تا حدود سال ۱۳۵۲ در حالیکه نماز می خواندیم دنبال جشن تولدهای آنچنانی هم بودیم و دنبال فیلم‌های امریکایی و موسیقی‌های غربی هم بودیم. یعنی مسلمان شناسنامه‌ای، همان چیزی که شاه می خواست باشیم البته خدارا شکر که ما آنچنان جذب نشدیم که نتوانیم برگردیم، بعضی‌ها آنچنان غرب زده می شوند که به رغم فطرت پاکی که دارند نمی توانند به سمت خدا برگردند. ما روزی می گرفتیم، نماز می خواندیم ولی به دنبال این موارد هم می رفتیم. ما فریب اسلام امریکایی رژیم پهلوی را خورده بودیم. شناخت و بیداری نسبت به اسلام پویا و زندگی بخش ابتدا از جلسه سخنرانی مرحوم استاد فخرالدین حجازی شکل گرفت و با معرفی برادران توسط حاج عزیزالله خزانه‌دار به حضور

به خاطر اینکه خودی نشان دهند که ماهم با شاه مخالفیم (اطلاعیهای داده که با جشن نیمه شعبان آن سال مخالف است (زیرا که چون برگزاری جشن را رژیم شاه بر عهده دارد) چون با شاه می خواهد مبارزه منفی کند! علی اکبر در پی آنکه همان شب یکی از علمای در خط امام را یافته و از ایشان کسب تکلیف نماید سراسیمه به منزل ما آمده بود. پیشنهاد دادم برویم منزل آیت الله نورالدین طالقانی (از بستگان نزدیک آیت الله طالقانی) که نزدیک منزل ما بود، در دل شب نتوانستیم منزل ایشان را پیدا کنیم و رفتیم منزل استاد مطهری. می خواست تا صبح نشده سوال شرعی و تکلیف شرعی خود را بداند که باید با این تصمیم ملی گراها چه کار کند. دل به دریا زدیم و در آن شب خوفناک و شبی که تحت تدابیر امنیتی بود، رفتیم منزل استاد مطهری و ایشان قاطعانه در جواب سوال علی اکبر گفتند که "با آنها همکاری نکنید".

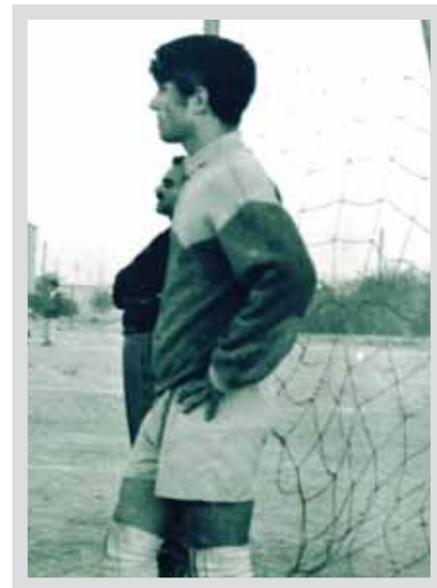
دانشجویان و افرادی که به همراه شهید به دیدار علما در قم می رفتند، جزو تشکل خاصی بوده اند؟

خیر، دانشجویان از دانشگاه های مختلف بودند ولی به لحاظ مرکزیتی که این دانشجویان در انتشارات بعثت داشتند همدیگر را می شناختند. بنده هم آن زمان انتشارات بعثت بودم و با این افراد ارتباط داشتیم.

در خصوص فعالیت شهید در کمک به مستمندان بفرمایید؟
ایشان در مناطق حاشیه تهران و جنوب تهران و

شهید وهاج در روند خودسازی معنوی خود آیا از محضر اساتید دیگر هم بهره می گرفتند و ارتباط داشتند؟

در زندگی ایشان علما و فقه های دیگری هم نقش داشتند به جز حاج مجتبی تهرانی که به ما برادران لطف و عنایت داشتند. شهید علی اکبر به همراه دانشجویان و غیر دانشجویان متدینی که از طریق انتشارات بعثت با ایشان آشنا شده بودند مانند: تبریزی، جنتی، نجات، ساجدی، معلمی، سیدضیاء، طاهایی، حیدری، برادران آبی، حسین شریعتمداری و سید احمد. با این افراد فعالیت وسیع فرهنگی و مبارزاتی و دستگیری از محرومان را تا زمان شهادتش مشترکاً و یا انفرادی انجام می داد. راهی قم می شدند برای شرکت در بعضی از کلاس های اساتید که اکنون این افراد جزو مسئولین کشوری و لشکری هستند و برخی شهید شده اند. به یک نوعی خودش را با حوزه قم پیوند می داد. عزیزانی مانند آیت الله نوری همدانی، آیت الله راستی کاشانی، آیت الله حائری شیرازی. حجت الاسلام والمسلمین مرحوم سیدمنیرالدین حسینی و سیدمعزالدین حسینی و شهید مطهری. ارتباط عضو فعال گروهشان هم، سید احمد پورمستوفی با مرحوم حجت الاسلام حسینی (امام جمعه سابق ارومیه) برای تهیه و حمل سلاح بود. ضمناً دیدارهای چند نفره مخفی و مقطعی در منزل مرحوم فخرالدین حجازی داشتند. دیدارهای ضروری خصوصی هم با استاد شهید مطهری داشتند. خاطر م است در سال منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی در شبی خوفناک و ناامن سراسیمه و ناراحت به منزل ما آمد! متوجه شدم کادر رهبری ملی گرایان (شاید



موثرترین فرد در بیداری مان بعد از بت شکن قرن امام خمینی^(ع) یعنی مرحوم حاج آقا مجتبی تهرانی دانشمند متقی، زندگیمان به لطف خدا دگرگون شد چون برای اینکه اسلام ناب را بشناسیم و از خواب جهالت مدرن بیدار شویم در جلسات متعددی که حاج آقا مجتبی تهرانی در منزلی که توسط بازاریان مومن تهیه شده بود و در محدوده چهارراه سیروس تهران برگزار می شد و شامل درس هایی از تفسیر قرآن و اخلاق بود به اتفاق اخوی بزرگمان شرکت می کردیم. حاج آقا بسیار زیرک بودند طوری که ساواک نتوانست جلسات پرمحتوای ایشان را تعطیل کند. خاطر م است در سال ۱۳۵۵ که به اتفاق علی اکبر در جلسه درس تفسیر استاد گرامی حاج آقا مجتبی تهرانی شرکت داشتیم، با جوانان و مومنین بازاری مشتاق سخنان گهربار، همین که استاد شروع به تفسیر قرآن نمود، علی اکبر که نزدیک ایشان نشسته بود با صدای بلند شروع به گریه کرد، اطرافیان بهت زده و غافلگیر شده از گریه بلند و شدید وی و ناراحت از رفتارش به علی اکبر می نگرستند، استاد عارف بدون کمترین اعتراضی به تفسیرشان ادامه دادند و در پایان جلسه که علی اکبر آرام تر شده بود به او اعتراض کردم از این رفتارش! علی اکبر در حیاط خانه قدیمی مدرسه به من گفت: هیچی نگو! جهنم را دیده ام و نمی توانم تحمل کنم، چون به تحول درونی اش آگاه بودم بلافاصله گفتم برو به اطاق (خصوصی) حاج آقا مجتبی تهرانی... متوجه شدم که قبل از جلسه موضوع را بیان داشته و از استاد فرزانه مان استمداد طلبیده و ایشان فرموده بودند "چون بیش از ظرفیت از خدا خواسته ای! نمی توانی تحمل کنی" و ظاهراً برای آرامش اخوی رهنمودهایی را گفته بودند.



■ ایستاده از چپ نفر سوم شهید علی اکبر وهاج

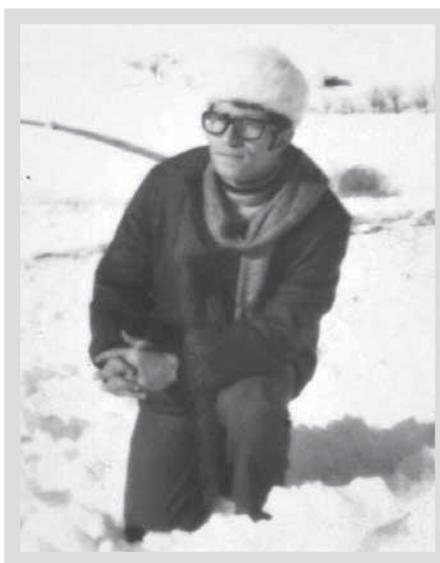
حلبی آباد تردد داشت و بعضاً با همراهی پرویز جنتی از دوستان بعثتی و یا برادرانش شبانه به نیازمندان این مناطق کمک می‌کرد. علی‌اکبر حسابدار بود و در کارش بسیار زبده بود و در چند شرکت خصوصی حسابدار بود و درآمد بسیار خوبی داشت. حقوق ایشان چندین برابر حقوق متوسط به بالای افراد معمولی در جامعه بود. ایشان شاید یک پنجم از حقوقش را صرف هزینه خود و خانواده خود در منزل استیجاری می‌کرد و مابقی صرف کمک به مستمندان و فعالیت‌های مبارزاتی‌اش، کمک به محرومین، کمک به خانواده زندانیان سیاسی و غیرسیاسی، کمک به مبارزات می‌شد.

از انضباط معنوی و ظاهری شهید بفرمایید؟
فرد بسیار خانواده دوستی بود. کوتاه‌ترین فرصتی هم که پیدا می‌کرد صرف خانواده و بچه‌ها می‌کرد و آن‌ها را به تفریح می‌برد.

اگر در خصوص دوران بشی و آینده‌نگری شهید مطلبی در ذهن دارید بیان کنید؟
خداوند فرموده‌اند که "هر کسی در مسیر من باشد من راه‌های شناخت و هدایت را پیش پایش می‌گذارم". شهید در پی تحولی که یافت، خداوند یک بصیرتی را به او عنایت فرمود که آگاهی و شناخت خوبی از محیط سیاسی جامعه آن زمان به دست آورده بود. خاطر من است، در سال‌هایی قبل از انقلاب به اتفاق برادرم مهدی در پارچین مشغول کار بودیم که الان سایت هسته‌ای در آنجا قرار دارد. چون آموزش صنایع دفاع را در تهران دیده بودیم به عنوان نیروی کادر رسمی مشغول شدیم (نیمه دوم سال ۱۳۴۸) و (اوایل سال ۱۳۵۳ اخراج شدیم). قبل از اخراج من از پارچین، علی‌اکبر به خاطر تسلطش به حسابداری، یک بار به بنده گفتند که این رژیم افرادی مثل تو را نمی‌تواند تحمل کند و بالاخره روزی می‌رسد که اخراجت می‌کنند. اگر اخراج شدی با زن و بچه می‌خواهی چکار کنی و منبع درآمدی نخواهی داشت و پیشنهاد داد که دوره حسابداری را به من آموزش دهد که اگر اخراج شدم بتوانم از این راه امرار معاش کنم که این چنین هم شد که بنده در سال ۵۱ اخراج شدم.

نحوه اخراجتان از پارچین چگونه بود؟
با توجه به تحولی که در ما برادران ایجاد شده بود و شرکت در کلاس‌های حاج آقا مجتبی تهرانی و رهنمودهای معنوی و عقیدتی که ایشان به ما ارائه فرموده بودند، یک بار در حال قرائت قرآن بودم که لطف خدا شامل شد و سوره نساء آیه ۹۷ به شدت مرا

تکان داد، چرا که خطاب به جهنمی‌ها آمده است که چرا اینطور شدید؟ و در پاسخ می‌گویند که ما مجبور بودیم و نمی‌شد کاری کنیم! خطاب رسید که "مگر زمین خدا وسیع نبود! مهاجرت می‌کردید؟ به خودم گفتم اگر از من هم فردای قیامت بپرسند که مگر زمین خدا فقط پارچین بود! چه جوابی بدهم؟ در دلم گفتم "خدایا کلامت کاملاً درست است اما نمی‌توان به سادگی از دست این رژیم رها شد و تو می‌دانی. اگر در قیامت مؤاخذه‌ام نمی‌کنی که اینجا هستم و اگر مؤاخذه‌ام می‌کنی پس خودت کمک کن که مهاجرت کنم". حدود یک هفته از این ماجرا نگذشته بود که فرمانده ارتش دستور اخراجم را از پارچین داد و بدون پرداخت هیچ گونه پول خرید خدمت یا بازنشستگی و حتی کارت پایان خدمت یا برگه‌ای اخراج شدم. این در حالی بود که چند ماه بعد قرار بود اولین فرزندم به دنیا



بیاید. آینده‌نگری شهید صحیح بود که من حسابداری را بیاموزم و بعد از اخراجم از پارچین به عنوان مسئول شهرستان‌ها در انتشارات بعثت مشغول به کار شدم و با افراد بسیاری از انقلابیون و ولایت‌مدار آشنا شدم. در خصوص آینده‌نگری ایشان می‌توانم به خاطره‌ای دیگر به روایت دوستان شهید اشاره کنم که در روز خونین ۱۷ شهریور که همه از کشتار مردم در این روز ناراحت بودند و شهید در این روز به هم‌زمانش گفته بود که ۵ ماه دیگر انقلاب پیروز خواهد شد و از شهریور ۱۳۵۷ تا بهمن ماه ۱۳۵۷ دقیقاً ۵ ماه زمان بود.

چه شد که تصمیم گرفتید از انتشارات بعثت در مقطعی جدا شده و اقدام به تأسیس انتشارات کنید؟

انتشارات بعثت هم مانند دیگر مراکز فرهنگی مبارزاتی از سوی ساواک تحت نظر بود. ما نمی‌توانستیم مبارزات خود را به‌طور کامل و راحت انجام دهیم. تصمیم گرفتیم جهت گسترش انتشارات اسلامی و انجام فعالیت‌های مبارزاتی در پوشش این انتشارات که چون شناخته شده نبود و ساواک نظارت نداشت انتشاراتی را تأسیس کردیم در سال ۵۶ در حوالی میدان بهارستان بنام انتشارات پژوهش‌های اسلامی.

از فعالیت‌های خود و شهید در این انتشارات بفرمایید؟

رفت و آمد شهید بسیار زیاد بود. افراد متعددی می‌آمدند و شهید کاملاً فعال بود. اعلامیه‌ها و نوار کاست‌ها می‌آمد و تکثیر و پخش می‌شد در سطح کلان. اعلامیه‌ها را در پوشش کتاب به شهرستان‌ها می‌فرستادیم و انتشارات پوشش خوبی بود. در واقع

انتشارات بعثت هم مانند دیگر مراکز فرهنگی مبارزاتی از سوی ساواک تحت نظر بود. ما نمی‌توانستیم مبارزات خود را به‌طور کامل و راحت انجام دهیم. تصمیم گرفتیم جهت گسترش انتشارات اسلامی و انجام فعالیت‌های مبارزاتی در پوشش این انتشارات که چون شناخته شده نبود و ساواک نظارت نداشت انتشاراتی را تأسیس کردیم در سال ۵۶ در حوالی میدان بهارستان بنام انتشارات پژوهش‌های اسلامی

یک پایگاه جدیدی تأسیس شده بود که بتوانیم از این پوشش و محل استفاده کنیم و پیام‌رسانی به کل کشور را انجام دهیم و برنامه‌ریزی این پوشش هم توسط شهید علی‌اکبر بود.

مبارزات شهید علی‌اکبر معطوف به کدام شهرها بود؟

به غیر از تهران می‌توانم به شهرهای شیراز، خوزستان، اهواز، دزفول، اندیمشک (با نظارت پدر شهید)، کرج، چالوس، نوشهر، مازندران، قم، دماوند، مشهد، گیلان، ارومیه و همچنین این فعالیت‌ها در خارج از کشور هم گسترش داشت.

حکومت نظامی به پیشنهاد سفیر امریکا و ژنرال "هایزر" فرستاده ویژه کاخ سفید در ایران بود و هدفشان این بود که حکومت نظامی اعلام شود و در واقع تصمیم به کودتای داخلی داشتند و بهترین راه هم برای کشتار و سرکوب انقلاب این بود که حکومت نظامی اعلام کنند تا مردم، در خانه هایشان بمانند تا رژیم سران انقلاب را به قتل برساند. حکومت نظامی همیشه در شب‌ها بود ولی در این توطئه امریکایی شروع حکومت نظامی از ساعت ۱۶ اعلام شده بود که با هوشیاری حضرت امام خمینی (ع) و دستور تاریخی و خداگویی اش که دستور داده بودند که "حکومت نظامی باید شکسته شود" رژیم امریکایی شاه در این مورد هم ناکام ماند و همافران بیعت کرده با حضرت امام هم از قتل و عام دسته جمعی نجات یافتند مردم هم به خیابان‌ها آمدند و با گارد مخصوص شاهنشاهی در اطراف نیروی هوایی درگیری شدیدی به وجود آمد.

شهید علی اکبر وهاج هم جهت مبارزه و جلوگیری از کشتار مردم به صورت مسلحانه به کمک مردم رفت و با خود اسلحه هم داشت و نارنجک‌های دست‌ساز هم تعدادی به همراه داشت. در شب شهادتش به من گفت که هر چقدر نارنجک دست‌ساز دارید بیاورید خیابان دماوند، حوالی نیروی هوایی. من رفتم و دیدم ایشان یک مسلسل داشت از مسلسل‌های مبارزین اروپایی بود که از کنارش خشاب می خورد و بعد از چندین روز مبارزه و جانفشانی‌های فراوان توسط رژیم گارد محاصره می شوند و شهید می شود و چند روز بیمارستان‌ها را گشتیم و بالاخره پیکرش را در بیمارستان بهرامی پیدا کردیم. شهید علی اکبر صاحب پسری شده بودند که ۲ روز قبل از شهادتش به دنیا آمده بود که بیشتر از ۲ بار فرزندش را ندید. آرزو داشت صاحب پسری شود که اسم مرادش، حضرت امام خمینی (ع)، "روح الله" بگذارد. با آن همه عشق و علاقه ولی متأسفانه بیش از ۲ بار پسرش را ندید و بین انجام وظیفه و فرزندش، وظیفه‌اش و اسلام ناب محمدی را انتخاب کرد.

❖ شجاعت شهید در مبارزه چه تأثیری در سایر هم‌زمان و مردم داشت؟

مردم نه تنها سلاح نداشتند حتی با اسلحه هم نا آشنا بودند و فقط با شعار و مشت‌های گره کرده جلوی گارد رژیم شاه تا دندان مسلح مواجه می شدند و مبارزه می کردند و وقتی می دیدند فردی با اسلحه و آنگونه شجاعانه در برابر گارد ایستاده و مبارزه می کند انرژی می گرفتند و توانشان برای مبارزه چند برابر می شد.



✓ حکومت نظامی همیشه در شب‌ها بود ولی در این توطئه امریکایی شروع حکومت نظامی از ساعت ۱۶ اعلام شده بود که با هوشیاری حضرت امام خمینی (ع) و دستور تاریخی و خداگویی اش که دستور داده بودند که "حکومت نظامی باید شکسته شود" رژیم امریکایی شاه در این مورد هم ناکام ماند و همافران بیعت کرده با حضرت امام هم از قتل و عام دسته جمعی نجات یافتند

❖ حضور همه جانبه ساواک و بی اعتمادی مردم به یکدیگر با یارگیری علی اکبر تازه متحول شده چگونه امکان پذیر بود؟

چون محیط وحشت موجود در آن زمان باعث بی اعتمادی مومنین به یکدیگر شده بود و نمی شد به سادگی فعالیت مبارزاتی داشت به روش استثنایی روی آورد و آن انتخاب یارانقلابی از بین آدم منفی‌ها بود! دست به کار شد تا هم به امید خدا تعدادی از این افراد را با اسلام ستیزه گر با ظلم و مدافع مظلوم آشنا کند و هم پوششی باشند برای علی اکبر تا ساواک او را شناسایی نکند. در این زمینه افرادی هم بودند که شهید با این روش موفق بود و فعالیت مبارزاتی اش را انجام داد.

❖ از نحوه شهادتش برایمان بگویید؟ از سوی رژیم اعلام حکومت نظامی شده بود و این

❖ عشق و علاقه شهید وهاج نسبت به حضرت امام خمینی (ع) چگونه بود؟

ایشان برای رفتن به دیدار امام (ع) بسیار شوق داشتند و علاقه وصف ناپذیری به این بت شکن زمان داشتند. تا جایی که ۲ بار با تمام خطرات به دیدار ایشان رفته بودند خاطر ام است حتی یک بار با شگرد شاگرد کامیون عازم عراق شد و پذیرفته بود که به عنوان شاگرد در کنار راننده باشد تا اینکه به دیدار امام برود.

❖ از امانتداری شهید بفرمایید؟

ایشان یک بار از من سوال می کردند که اگر فردی لباسی از کسی امانت بگیرد ولی آن لباس را برای اینکه وسایل سنگینی مثل اسلحه می گذارد لبه جیبش باز شده باشد از لحاظ شرعی چگونه است و در روز قیامت چه خواهیم کرد؟ ایشان لباسی قرض گرفته بود از من و من متوجه شدم که ایشان این لباس را از من قرض گرفته و این سوال‌ها را می پرسید که در امانتداری کوتاهی نکرده باشد. ایشان از برکات آموزش‌های حاج آقا مجتبی تهرانی و اساتید قم تا این حد متحول شده بود و امانت‌دار واقعی بودند.

❖ لطفاً از کتاب‌های چاپ شده توسط شهید مواردی را توضیح دهید.

ایشان با تأسیس انتشارات در حوزه نشر کتاب هم فعال بودند. یکسری از کتاب‌هایی که برای آشنا کردن مردم با اسلام و احکام مناسب بود، اقدام به چاپ آن کتاب‌ها می کرد. از جمله کتاب با عنوان "موسیقی از نظر اسلام" یا کتاب "حکم گوشت خوک" و... از طرفی هم کتاب‌هایی که از نظر محتوایی مناسب بودند را عمده می خرید و به صورت رایگان در جامعه پخش می کرد. در چاپ کتاب "زندگانی امام هادی (ع)" که ترجمه رسول دریایی بود (ایشان مسئول امور چاپ شهید بودند) که با توجه به تطبیق زندگانی امام هادی (ع) با دوران خفقان در رژیم پهلوی همت نموده و آن کتاب را چاپ نمود.

❖ آیا شهید از سوی ساواک تهدید و یا دستگیر شده بود؟

در اسناد و مدارک ساواک است و در کتاب‌های مختلف هم عنوان شده در خصوص اینکه ساواک عنوان می کند که علی اکبر شناسایی شده بود و می خواستند دستگیرش کنند ولی به لطف خدا و ترفندهای هوشمندانه اش از جمله اینکه در لباس توریست برای خرید اسلحه به افغانستان رفته بود و لباس مبدل و اسم‌های مختلفی که برای خودش لحاظ کرده بود نتوانسته بودند به دام بیندازند.



گفت‌وگویی «شاهد یاران» با مهدی وهاج (برادر شهید علی‌اکبر وهاج)

شهید وهاج از هر فرصتی برای تبلیغ اسلام و روشنگری سیاسی استفاده می‌کرد

درآمد

مهدی وهاج نیز مثل برادران وهاج و در کنار شهید، تلاش‌های بسیاری برای انقلاب و پیروزی آن داشته‌است. مهدی وهاج از تحول معنوی و درونی شهید برایمان مطالبی را بازگو می‌کند و از نحوه برخورد بستگان با خانواده متحول شده وهاج خاطراتی می‌گوید. خودسازی جسمی در کنار خودسازی معنوی شهید برایش بسیار جالب بوده و در ذهنش نقش بسته است. مهدی وهاج از گروه‌های مبارزاتی برایمان می‌گوید که برادر شهیدش آنها را تاسیس و مدیریت می‌کرده است. مهدی وهاج روشنگری‌های شهید را برایمان توضیح می‌دهد که شهید علی‌اکبر وهاج چگونه حادثه سینما رکس آبادان را برملا کرده و رژیم شاه را رسوا ساخت.

گفتگوی "شاهد یاران" با مهدی وهاج را در ادامه خواهید خواند.

جمله در رشته تئاتر. در همین دوره نوجوانی و سن کم توانسته بود یک فیلم کوتاه را در اندیمشک کارگردانی کند و خودش هم در آن فیلم ایفای نقش کرده بود. در ورزش هم که فوتبال و والیبال بیشتر متداول بود ایشان یکی از بهترین بازیکن‌ها بود. ایشان بهترین دروازه‌بان اندیمشک بود و در تیم تاج اندیمشک بازی می‌کرد و از همبازی‌های ایشان هم می‌توانم به حسین کازرانی اشاره کنم که به تیم ملی فوتبال راه پیدا کردند و اکنون از پیشکسوتان این رشته ورزشی هستند.

بعد از بازگشت از اندیمشک به تهران، زندگی برادران وهاج چگونه ادامه پیدا کرد؟ از سال ۱۳۴۳ که مرحوم پدرم بازنشسته شد و

جاهای مختلف به دلیل شغل پدرم جابجا می‌شدیم. بیشتر توقف ما در اندیمشک بود. نوجوانی و جوانی مادر اندیمشک شکل گرفت. شهید علی‌اکبر وهاج ۳ سال از من بزرگتر و متولد ۱۳۲۳ بودند.

دوره نوجوانی شهید علی‌اکبر وهاج چگونه سپری شد؟

از همان ابتدای نوجوانی و جوانی بسیار پرشور بود و در هر زمینه و رشته‌ای که وارد می‌شد سعی می‌کرد که بهترین باشد. خاطریم هست در سن نوجوانی که تئاتر بازی می‌کردیم از بهترین هنرپیشه‌های مدرسه بود و در رشته هنر خوب درخشید و در اندیمشک مورد توجه اهالی هنر بود و ابداعات خوبی هم در این رشته داشت از

لطفاً ضمن معرفی خود بفرمایید شهید علی‌اکبر وهاج در چه خانواده‌ای پرورش یافته و رشد کرده است؟

عرض سلام و خیر مقدم به شما و تشکر ویژه از دست اندرکاران نشریه شاهد یاران دارم که تشخیص دادید زندگی شهید علی‌اکبر وهاج به صورت یک نشریه جمع‌آوری، چاپ و به آیندگان انتقال داده شود. من مهدی وهاج و معرفی شده در شناسنامه کامبیز وهاج هستم. متولد ۱۳۲۷ در تهران چهارراه مختاری متولد شده و اکثر خانواده ما در چهار راه مختاری به دنیا آمده‌اند. به دلیل شغل و کار مرحوم پدرم که راه‌آهنی بود تا کلاس هشتم اکثر اوقات در طول خط راه‌آهن در حال هجرت بودیم. از اندیمشک، اهواز، خرمشهر، گرمسار و

که کسی که نگه‌دار من است مرا حفظ خواهد کرد و به خدا توکل می‌کرد. "به همین خاطر آن چنان با شور و هیجان و تکاپو مشغول به فعالیت بود که چنانچه شب پیروزی انقلاب به شهادت نمی‌رسید یقیناً چندین بار بعد از انقلاب شهید می‌شد. آرام و فرار نداشت و روحش در جسمش نمی‌گنجید. فرد نترسی بود طوری که وقتی حکومت نظامی برقرار بود، توجه نمی‌کرد و وقتی به ایشان می‌گفتیم که حکومت نظامی است و امشب بیرون نرو، می‌گفت "وظیفه من بالاتر از این حرف‌هاست که بخواهم با حکومت نظامی متوقف شوم و می‌گفت اتفاقاً این ساعت‌ها خلوت تر است و راحت‌تر می‌روم و به کارهایم می‌روم". شجاعت خاصی داشت که ما خودمان به ایشان غبطه می‌خوردیم. فعالیت‌های شهید را در چند بخش می‌توان تقسیم‌بندی کرد. با توجه به فعالیت‌های نظامی، فرهنگی، مذهبی و هنری در رشته‌های مختلف می‌توان زندگی شهید را تقسیم‌بندی کرد.

باشد مسائل سیاسی بیشتر در محافل خصوصی برگزار می‌شد. خود شهید ارتباط خوبی با حاج آقا مجتبی تهرانی داشت و همیشه در جلسات خصوصی ایشان شرکت داشت و از معتمدین حاج آقا بودند.

❖ رفتار بستگان و اطرافیان با طرز تفکر شما بعد از تحولتان چگونه بود؟

شهید علی‌اکبر وهاج ایایی نداشت که چیزی که فرا می‌گیرد را به دیگران منتقل دهد و این را وظیفه خودش می‌دانست و در این راه، توسط دوستان و آشنایان مورد انتقاد قرار می‌گرفتیم که چرا این حرف‌ها را می‌زنید دستگیر می‌شوید و دچار مشکل می‌شوید. حتی بعضاً به ما می‌گفتند اگر برای شما مهم نیست ولی ممکن است ساواک برای پدر و مادر شما مشکل ساز شوند. بعد از فاصله اندکی که پدر، ما را درک کرد و در محافل حاج آقا مجتبی تهرانی و محافل دیگر حاضر شد و با توجه به مطالعات دوران جوانی‌اش، وقتی که دید به واقع اسلام حقیقی کدام است چتر حمایت را بر

برگشتیم تهران در خیابان شهید نامجوی کنونی مستقر شدیم و کلاس نهم را در این منطقه گذراندیم. شروع فعالیت‌های مبارزاتی ما از سال ۵۱ به بعد بود. با توجه به اینکه خداوند عنایت‌هایش را به بندگانش دارد به خانواده ما هم داشت و از سال ۵۱ به بعد، ما کشیده شدیم به مسائل مذهبی و قبل از این، یک فرد مسلمان معمولی بودیم و همان مسلمانی که شاه دوست داشت جوان‌ها باشند ولی با عنایت خداوند لطفش شامل حال ما شد و ما وارد جلسات حاج آقا مجتبی تهرانی شدیم. ابتدا درس اخلاق و تفسیر بود و آنجا شکل‌گیری اعتقادی ما آغاز شد به صورت اصیل و انقلابی‌اش. ما درک کردیم که اسلامی که حکومت ستم‌شاهی ترویج می‌کند، اسلام حقیقی نیست و این اسلام باب میل اوست نه اسلامی که باب میل مذهب‌یون است.

❖ علاوه بر جلسات مرحوم حاج آقا مجتبی تهرانی با چه افراد مذهبی و مطرح دیگری در آن زمان رفت و آمد داشتید؟



■ شهید وهاج در بین همکلاسی‌های دوره دبیرستان

در سن نوجوانی که تئاتر بازی می‌کردیم از بهترین هنر پیشه‌های مدرسه بود و در رشته هنر خوب درخشید و در اندیمشک مورد توجه اهالی هنر بود و ابداعات خوبی هم در این رشته داشت از جمله در رشته تئاتر. در همین دوره نوجوانی و سن کم توانسته بود یک فیلم کوتاه را در اندیمشک کارگردانی کند و خودش هم در آن فیلم ایفای نقش کرده بود

❖ شهید علی‌اکبر وهاج بعد از شرکت در جلسات مذهبی و فراگیری درس اخلاق و در کنار این‌ها آشنایی با مسائل سیاسی، چگونه سعی می‌کردند این مسائل را نشر و گسترش دهند؟
بعد از اینکه مطالبی را در جلسات حاج آقا فرامی‌گرفتیم سعی می‌کردیم یک جلسه خودمانی با فامیل، برادران و برخی از دوستان برگزار کنیم و این تفاسیر را در این جلسات و به صورت مخفیانه نشر دهیم و درس‌هایی که حاج آقا گفته بودند را روی خودمان کار می‌کردیم و مرور می‌کردیم و سعی می‌کردیم خودسازی کنیم و این درس‌ها را در خودمان عمق می‌دادیم و پیاده می‌کردیم و علاوه بر خودسازی، در مناسبات مختلف سعی می‌کردیم انتقال دهیم این‌ها را و از این فرصت‌ها استفاده کنیم و روشنگری کنیم و در حد توان خودمان اسلام حقیقی را معرفی کنیم و سعی می‌کردیم که

سر ما فرزندان کشید و ما را بیشتر تشویق کرد که مادر این راه با انرژی بیشتر و مستمرتر گام برداریم. در این راه مرحوم پدر خیلی تأثیر گذار بود. مرحوم پدر شاعر بود و ادیب و مسلط به زبان انگلیسی و عربی بود و اشعار خوبی می‌سرود و بزرگ فامیل بود و جایگاه ویژه‌ای در فامیل داشت لذا واقعاً به عنایت خداوند، نعمتی بود برای ما که در این حرکت نفس‌گیر که تقریباً تنها بودیم و با توجه به اختناق شدید دوران شاهنشاهی که مردم جرات بیان مسائل سیاسی را نداشتند پدر ما را یاری داد. ولی ما بی‌محابا وارد شدیم و شهید علی‌اکبر انصافاً خوب جلورفت تا جایی که ما هم فعالیت داشتیم ولی نه بادل و جرأتی که شهید داشت. به ایشان می‌گفتیم که "علی‌اکبر اکنون که گروه‌های مبارزاتی تشکیل دادی و این گروه‌ها مدام در حال مبارزه هستند احتیاط کن، احتیاط نه از باب ترس بلکه از روی احتیاط و او می‌گفت

ضمن بهره‌گیری زیربنایی از جلسات حاج آقا مجتبی تهرانی با محافل مذهبی دیگر و افراد دیگری از جمله دکتر شریعتی، فخرالدین حجازی (انتشارات بعثت) و آیت‌الله مکارم شیرازی (در چهار راه سرچشمه) به تحقیق بیشتر و خودسازی به موازات دریافت مطالب مذهبی که آمیخته با مسائل اجتماعی و سیاسی بود مبادرت کردیم به بیان آن و حس کردیم که با توجه به مدت زمانی که از عمرمان گذشته و در این مدت که بی‌تفاوت بودیم نسبت به اسلام ناب محمدی و به موازات آن شروع به جبران کردیم.

❖ در جلساتی که با مرحوم حاج آقا مجتبی تهرانی بود علاوه بر مسائل مذهبی، بحث‌های سیاسی هم مطرح بود؟
بحث سیاسی به صورت عام نبود که در جلسات عمومی

خاطرم است شاه تصمیم گرفته بود تاریخ هجری شمسی را به تاریخ هخامنشی تغییر دهد که شهید در این خصوص بسیار تلاش کرد تا جامعه بر اساس رهنمودهای حضرت امام خمینی^(ره) در برابر این تصمیم مقاومت کند. از جمله کارهای فرهنگی ایشان برگزاری کلاس‌های مذهبی و چاپ و توزیع اعلامیه هم بود

طاغوت‌شناسی را به مردم بفهمانیم و بینش سیاسی مردم را بالا ببریم و به مردم آگاهی بدهیم.

از سخنرانی‌های شهید علی اکبر وهاج مطالبی را بفرمایید؟

شهید علی اکبر هر هفته به همراه چند نفر دیگر به تناوب افراد مختلف در روزهای مختلف به قم و به محضر علما می‌رفتند و از علمای زمان خودشان استفاده می‌کردند و یکی از اهدافش از این جلسات این بود که در سخنرانی‌هایش بتواند با علم بیشتری صحبت کند و در واقع اثرگذاری داشته باشد روی مخاطب خودش. برای اسلام و افشاگری علیه رژیم ملعون شاه. سخنرانی‌هایش جا و مکان خاصی نداشت. از هر فرصتی برای تبلیغ اسلام و روشنگری سیاسی استفاده می‌کرد حتی در مجالس عمومی هم سخنرانی می‌کرد. خاطرم است در مراسم ازدواج انقلابیونی همچون سید علی اکبر طاهائی و فتح‌الله امی میکروفون را گرفت و شروع کرد بحث علمی و مبارزاتی را مطرح کردن و همه وحشت زده بودند و ترسیدند، هر آن ممکن بود ساواک

برسد، اعتراض هم شد از طرف عده‌ای که اینجا مجلس عروسی است نه مجلس سخنرانی! ایشان وظیفه خود می‌دانست که روشنگری کند حتی در مجالس عروسی برای انتقال اسلام ناب محمدی به جامعه.

از اقدامات فرهنگی شهید علی اکبر وهاج بگویید؟

از اقدامات فرهنگی شهید می‌توانم به چاپ کتاب امام هادی^(ع) با طرح افشاگرانه روی جلد توسط آقای قدمی اشاره کنم. به خاطر اعمال رژیم ستم‌شاهی این رژیم شباهت‌هایی با دشمنان اهل بیت^(ع)، از جمله زندگی امام هادی^(ع) داشت، کتب دیگری هم که از سوی ایشان چاپ و توزیع شد چاپ مجدد کتاب انقلاب تکامل اسلام و مضرات گوشت خوک بود. کتاب موسیقی از نظر اسلام با مقدمه‌هایی (در بعضی از آنها) از مرحوم علامه یحیی نوری و با ترجمه و نویسندگی رسول دریایی از جمله اقدامات شهید بود برای خودسازی و روشنگری جوانان و نوجوانان. خاطرم است شاه تصمیم گرفته بود تاریخ هجری شمسی را به تاریخ هخامنشی تغییر دهد که شهید در این خصوص بسیار تلاش کرد تا جامعه بر اساس رهنمودهای حضرت امام خمینی^(ره) در برابر این تصمیم مقاومت کند. از جمله کارهای فرهنگی ایشان برگزاری کلاس‌های مذهبی و چاپ و توزیع اعلامیه هم بود.

از اقدامات مبارزاتی شهید وهاج علیه رژیم ستم‌شاهی برایمان توضیح دهید.

علاوه بر خرید اسلحه‌ها توسط شهید علی اکبر وهاج، ایشان دوستی داشتند که مغازه تراشکاری

داشتند و شهید وهاج از ایشان درخواست کردند که در ساخت نارنجک دستی کمکش کند و ایشان هم برای ما قالب‌هایی می‌ساختند و مواد منفجره داخلش می‌ریختیم و توسط یکی از برادرانمان (حاج علی اصغر وهاج) که ایشان در کار نئون و فوم شیشه، متخصص بود چاشنی درست می‌کرد و به نوعی یک نارنجک دستی می‌ساختیم در تعداد زیاد و در اختیار مبارزین قرار می‌دادیم و برای برنامه‌ریزی و ساخت آن، شهید بسیار تلاش کرد. در زمینه کارهای نظامی علاوه بر حمله به پاسگاه‌های رژیم، فعالیت‌هایی هم در زمینه تخریب مشروب‌فروشی‌ها و اماکن فساد داشت.

ایشان برای فعالیت‌های مبارزاتی، سلاح‌ها را از چه طریقی تهیه می‌کردند؟

از افغانستان، پاکستان و همچنین غرب کشور مثل کردستان عراق، اسلحه تهیه و خریداری می‌کرد و خاطرم است برای تهیه اسلحه در لباس یک توریست خارجی رفت افغانستان و در این پوشش اسلحه آورده بود و کردستان عراق هم خاطرم هست که رفتند و تعدادی اسلحه خریدند و برای گروه‌هایشان آوردند و وقتی که مسلح شدند به چندین ژاندارمری و اماکن فساد حمله کردند.

شهید وهاج هزینه خرید سلاح‌ها را از چه راهی تامین می‌کرد؟

حقوق خوبی از راه شغلش که حسابدار بود دریافت می‌کرد. آن سال‌ها حقوق متوسط و خوب ۲۰۰۰ تومان بود و ایشان ماهانه ۳۰/۰۰۰ تومان درآمد داشت و حقوق می‌گرفت. در چند شرکت حسابدار بود و هدفش هم این بود که درآمد داشته باشد تا در راه مبارزه خرج کند از جمله خرید سلاح، کاغذ، جوهر، تکثیر، تغذیه مالی گروه‌های مبارز و کمک کردن به نیازمندان و همه این اقدامات در حالی بود که خودش مستأجر بود. یعنی می‌توانست به جای چند شرکت در یک شرکت کار کند و کافی هم بود برای زندگی و این اهداف بود که باعث می‌شد زیاد کار کند. در همین شرکت‌ها که حسابداری می‌کرد هم افراد را شناسایی می‌کرد و جذب انقلاب می‌کرد و بیشترین درآمدش را صرف هزینه‌های مبارزاتی می‌کردند.

به کدام ژاندارمری‌ها حمله کرده بودند؟

به نظرم سمت سمنان بود. ما طوری تربیت شده بودیم که با توجه به وضعیت آن موقع و خفقان بسیار زیاد نپرسیم و اطلاع نداشته باشیم من با برادرانم کار می‌کردیم و به همین خاطر هر کدام با افراد مختلف کار



■ برادران وهاج در کنار مادر مرحومه

شهادت گروه‌های مختلفی را پایه‌ریزی و ایجاد کرده بودند و خودشان هم مدیریت و راهبری می‌کردند. جمله: گروه صف شماره ۲، گروه ندای اسلام، منصورون، ندای امت و ندای مستضعفان بود و بیشتر با اسم مستعار کار می‌کردند به اسم علی رضایی

وصل باشد بین سیاسیون و مذهب‌یون و تلاش بسیاری کرد برای همراه کردن بازرگان با دیگر انقلابیون تا شهید مطهری و شهید مفتاح را با بازرگان هماهنگ کند و بینش سیاسی-اجتماعی بالایی داشت و خیلی راحت جریان فکری را تشخیص می‌داد و هوشمندانه فعالیت می‌کرد.

شهادت و هاج توسط ساواک دستگیر شده بودند؟

به لطف خدا و ترفندهای شهید خیر. ولی بعد از پیروزی انقلاب با مشاهده اسناد ساواک متوجه شدیم تیم علی اکبر توسط مامورین ساواک شناسایی شده بود و تحت مراقبت کامل قرار داشتند و خواست خدا بود که گرفتار زندان و شکنجه‌های ساواک نشدیم.

در خصوص خودسازی شهید اگر مطلبی در ذهن دارین بیان کنید؟

برای خودسازی خودشان برنامه‌ریزی خوب و فشرده‌ای ترتیب داده بود. به جرأت می‌توانم بگویم در یک شبانه روز ۲۰ ساعت کار و فعالیت می‌کرد و بیش از ۴ ساعت نمی‌خوابید. به خاطر اینکه نمازش از شدت خستگی قضا نشود یک ساعت شوماته دار قدیمی داشت که آن را داخل یک قابلمه فلزی با تعدادی قاشق و چنگال می‌گذاشت که وقتی ساعت زنگ می‌زند به جهت سرو صدای زیاد خواب نماند و بتواند با خدایش راز و نیاز کند. به خاطر داشتن مسئولیت چندین گروه چریکی که تشکیل داده بود و تغذیه مالی و فکری این گروه‌های چریکی و به خاطر اینکه مبدا دستگیر شود، علاوه بر خودسازی معنوی، خودسازی جسمی انجام می‌داد و ورزش‌های سخت می‌کرد که اگر دستگیر شود شکنجه‌ها را تحمل کند. حتی چون شنیده بود که ساواکی‌ها از آتش سیگار روی اعضای بدن افراد استفاده می‌کنند برای شکنجه، حتی آتش سیگار روی بدنش می‌گذاشت تا در این موارد آمادگی داشته باشد.



مهدی و هاج در مزار برادر شهید

تفریحی مستشاران امریکایی قرار داشت اعلامیه‌ای بنام گروه مبارزان "صف شماره ۲" تنظیم و اخطار شدید خود را برای پرهیز از فساد اخلاقی موجود در باشگاه امریکایی‌ها اعلام و در محیط باشگاه مزبور به طرز کاملاً غافلگیرکننده‌ای پخش کرد و توضیح داد که آنجا مکانی شده بود برای فحشا و کشاندن زنان و دختران غرب‌زده وابسته به ثروتمندان و درباریان شاه.

شهادت و هاج موسس کدام گروه‌های سیاسی و مبارزاتی بودند؟

شهادت گروه‌های مختلفی را پایه‌ریزی و ایجاد کرده بودند و خودشان هم مدیریت و راهبری می‌کردند. جمله: گروه صف شماره ۲، گروه ندای اسلام، منصورون، ندای امت و ندای مستضعفان بود و بیشتر با اسم مستعار کار می‌کردند به اسم علی رضایی.

در خصوص فعالیت‌های این گروه‌ها آیا خاطره دارید که بیشتر در ذهنتان باقی مانده است؟

در خصوص ماجرای مستشاران امریکایی، گروه صف شماره ۲ را ایجاد کرد و اعلامیه بسیار تندی نوشت و مهلت یک هفته‌ای داد به آن‌ها که باید از ایران خارج شوید و تا آنجایی نفوذ داشت که حتی داخل دفاتر این مستشاران و داخل کسبه‌هایشان این اعلامیه و اخطاریه را گذاشتند و آن‌ها واقعاً به این حد از نفوذ گروه منصورون وحشت کردند و به این نتیجه رسیدند که باید ایران را ترک کنند و این چنین هم شد. شهید بسیار حساس بود به فرقه زاله بهیابیت در خیلی از شرکت‌ها که می‌رفتند با توجه به نفوذ این‌ها در مملکت بسیار بحث می‌کرد و سعی می‌کرد که این‌ها را نجات دهد و موفق هم بود که افرادی برگشتند. برای کارهای عقیدتی هم وقت می‌گذاشت. شهید از تفرقه که بین سران سیاسی مذهبی روی می‌داد دوری می‌کرد و سعی می‌کرد حلقه

می‌کردیم و باور کرده بودیم که حق نداریم از همدیگر سوال بپرسیم چون اگر توسط ساواک دستگیر می‌شدیم و زیر شکنجه دوام نمی‌آوردیم فاجعه روی می‌داد و فقط آن چیزی که لازم بود به ما ابلاغ شود ابلاغ می‌شد.

از اقدامات شهید در خصوص روشنگری و افشاجاری‌های جنایات رژیم ستم‌شاهی بگوئید.

خاطر هست سینما رکس آبادان را ساواکی‌ها آتش زده بودند و با صحنه‌سازی‌هایی که کردند می‌خواستند این را به گردن انقلابی‌ها بیاندازند. علی اکبر ۳ شبانه روز از منزل بیرون نرفت و اعلامیه‌ای تهیه کرد در تعداد ۱۲ صفحه که حاوی مطالب و تناقض‌گویی‌هایی بود که مسئولان وقت کشور چه در تهران و چه در آبادان داشتند و این را در تعداد بالا چاپ و در سراسر کشور توزیع کرد که بسیار هم تأثیرگذار بود و ثابت کرد که این اقدام توسط خود ساواکی‌ها و رژیم شاه صورت گرفته است و نوک پیکان را به سمت شاه ملعون برگرداند و تأثیرگذار بود.

برای انجام فعالیت‌های مسلحانه و مبارزاتی‌شان مجوزهای شرعی هم دریافت می‌کردند؟

چند بار به نجف محضر حضرت امام خمینی^(ره) رسیده بود و در خصوص مبارزات نظامی هم سعی می‌کردیم با مجوز باشد و نه این طور که بخواهیم سلیقه‌ای حرکت کنیم مخصوصاً در خصوص مستشاران امریکایی و دیگر مستشاران که مبارزه با این افراد و گروه‌ها در برنامه‌های شهید علی اکبر بود. جایی که باید برای عملیات از اسلحه استفاده می‌شد حتماً قم می‌رفت و اقدام به دریافت مجوز از علمای زمان می‌کرد تا جایی که در خاطرمان مانده، علی اکبر با کمک عوامل نفوذی گروه مبارزاتی اش، پس از یکسری بررسی دقیق به جهت فضای امنیتی شدیدی که در پیرامون باشگاه



گفت‌وگویی «شاهد یاران» با مجتبی وهاج (برادر شهید علی اکبر وهاج)

شهید وهاج بخش زیادی از درآمدهای او را صرف امور خیریه و مبارزه می‌کرد

درآمد

مجتبی وهاج خاطرات زیبایی از دوران نوجوانی شهید برایمان به تصویر می‌کشد. او توضیح می‌دهد که علی اکبر در رشته‌های ورزشی مختلف وارد شد و در همه آنها موفق بود اما در فوتبال موفقیتش بیشتر از بقیه بود و در تیم تاج اندیمشک دروازه‌بان قرص و محکمی بود. از پایان ماموریت پدر در اندیمشک و بازگشتشان به تهران می‌گوید. از دوران سربازی و ازدواج شهید برایمان خاطراتی بازگو می‌کند. فعالیت‌های کشوری شهید علی اکبر وهاج در ذهن برادر مرور می‌شود که چگونه با شناسایی افراد و جوانان معتمد و مومن اقدام به تشکیل گروه‌ها در شهرهای مختلف کشور می‌کرد و چگونه آن‌ها را مجهز برای مبارزه می‌نمود.

گفتگوی "شاهد یاران" با مجتبی وهاج را در ادامه خواهید خواند.

وابستگی عاطفی زیادی به ایشان داشتم.

❖ از علائق شهید علی اکبر در دوران نوجوانی بگویید. اگر خاطره‌ای در این زمینه در ذهنتان است بیان کنید.

ایشان در زمان نوجوانی علاقه زیادی به هنر داشتند و تئاتر و بازیگری هم می‌کردند، ایشان در تئاتر مدرسه، نمایش اجرا می‌کرد و مسلط هم بود. کلاس نرفته بود ولی استعدادش ذاتی بود، تئاتر و بازیگری انجام می‌داد. خاطرم هست که ایشان یک بار آمدند منزل و به پدر و مادر گفتند که می‌خواهم سینمایی در منزل درست کنم! یک انباری بود در زیرزمین که وسایلیش

اندیمشک. مهاجرت کردیم به اندیمشک و مدتی در اندیمشک زندگی کردیم. اوایل به دلیل این که منزلی نبود برای ما و راه آهن باید منزلی در اختیار ما قرار می‌داد که میسر نشده بود و ما مجبور شدیم برویم دزفول مستقر شویم و چند ماه ابتدایی در دزفول مستقر شدیم و سپس به اندیمشک آمدیم. بنده کلاس اول در اندیمشک مدرسه رفتم و خاطر م هست از محیط مدرسه ترس داشتم و راحت نبودم و چهار برادر بزرگترم کنارم بودند و احساس پشت گرمی می‌کردم. علی اکبر حواسش به ما برادرها بود و از همان نوجوانی احساس مسئولیت می‌کرد و توجه ایشان بیشتر تربیت اجتماعی، فرهنگی و هنری بود و البته ورزشی.

❖ شهید علی اکبر وهاج فرزند چندم خانواده بودند؟

اختلاف سنی من با شهید حدود ۶ سال بود. من فرزند ششم هستم و بعد از من هم یک برادر داشتیم بنام کیومرث که اخیراً مرحوم شده‌اند. علی اکبر وهاج فرزند سوم خانواده بودند.

❖ دوران کودکی و نوجوانی شهید علی اکبر وهاج چگونه سپری شد؟

ما در تهران متولد شدیم و من هنوز به مدرسه نمی‌رفتم که به دلیل شغل پدرم که راه آهنی بودند و ایشان منتقل شدند به اندیمشک به عنوان رییس ایستگاه

خودشان هم ایفای نقش کردند و این فیلم در تهران هم در کارگاه ظهور فیلم دیده شده بود و مورد تمجید قرار گرفته بود.

❖ بعد از اتمام ماموریت پدر و بازگشت تان به تهران زندگی خانواده و هاج چگونه بود؟

سال ۱۳۴۴ پدرم بازنشسته شدند و آمدیم در تهران و در خیابان نظام آباد ادامه تحصیل دادیم. شهید، دوره دبیرستان را در تهران بود و در تیم های ورزشی و هنری این دبیرستان هم شرکت کردند. سیمین پور دیپلم را که گرفت به مدت یک سال فرصت داشت که به سربازی برود. در این فاصله تصمیم گرفت برای کار کردن به جزیره خارک برود؛ یک سال در جزیره خارک با یک شرکت ژاپنی کار می کرد که کارش سخت بود و آب و هوا هم گرم ولی حقوق خوبی می گرفت. کار این شرکت ژاپنی هم، ساخت تانکرهای بزرگ نفتی بود و این تانکرها به قدری بزرگ بود که مهندسان ژاپنی اعلام کردند به مناسبت افتتاحیه ساخت و اتمام تانکرها قبل از اینکه سقف تانکرها نصب شود یک بازی فوتبال دوستانه بین مهندسان ژاپنی و کارگران ایرانی برگزار کنند که داخل این تانکر بازی فوتبال برگزار شده بود که سیمین پور هم در این بازی شرکت داشت.

❖ دوره سربازی شهید چگونه سپری شد؟

سیمین پور بعد از جزیره خارک به خدمت سربازی رفتند به عنوان سپاهیان دانش و به عنوان معلم مشغول به کار شدند؛ در مناطق محروم در شمال کشور. ایشان مدتی در دوره آموزش سربازی و قبل از این که به عنوان سپاهیان دانش به عنوان معلم مشغول شود، در سنندج بود و در نیروی زمینی ارتش. این پادگان در سنندج یک ایستگاه رادیویی محلی داشت که اخبار و وقایع مربوط به پادگان را در آن یک ساعت اعلام می کردند؛ یعنی به عبارت دیگر، زمانی اختصاص یافته بود به نیروی زمینی ارتش سنندج که اخبار و گزارشات خودش را اعلام کند. در تصویر هم هست که در ایستگاه رادیویی هستند و با لباس سربازی دارند برنامه رادیویی اجرا می کنند و در رادیو دکلمه هم می گفتند و ۳ ماه آموزش سربازی را ایشان در زمینه هنری و گویندگی رادیو سپری کردند. ایشان مقطع اول تا ششم ابتدایی را در دوره سربازی درس داد. سیمین پور در دوران سربازی از دواج کردند و بعد از اتمام سربازی در منزل پدری در یک اتاق، زندگی خودشان را شروع کردند.

❖ منبع درآمد و امرار معاش شهید از چه راهی

تامین می شد؟

جمله می توانم به آقای حسین کازرانی که عضو تیم ملی و از پیشکسوتان فوتبال کشور هستند اشاره کنم. علاوه بر این ورزش ها، ایشان در سال دوم دبیرستان عضو تیم والیبال دبیرستان بودند و با این تیم بازی های استانی هم رفته بودند. سال ۴۱ تا ۴۲ بود، با افرادی آشنا شده بودند که آن ها هم با هنر آشنا بودند، مقرر شده بود که یک فیلم کوتاه بسازند و سیمین پور فیلم نامه را نوشت و یک فیلم کوتاه ساخت که کارگردان هم خودشان بودند و برادران هم بازی کرده بودند، حاج احمد و حاج مهدی هم در بین بازیگران بودند و

سال ۴۱ تا ۴۲ بود، با افرادی آشنا شده بودند که آن ها هم با هنر آشنا بودند، مقرر شده بود که یک فیلم کوتاه بسازند و سیمین پور فیلم نامه را نوشت و یک فیلم کوتاه ساخت که کارگردان هم خودشان بودند و برادران هم بازی کرده بودند، حاج احمد و حاج مهدی هم در بین بازیگران بودند و خودشان هم ایفای نقش کردند و این فیلم در تهران هم در کارگاه ظهور فیلم دیده شده بود و مورد تمجید قرار گرفته بود



■ شهید و هاج در کنار مهندس ژاپنی در جزیره خارک

را بیرون ریخت و تمیز کرد. ایشان از وسایل معمولی برای خودش تجهیزاتی درست می کرد. از ملحفه پرده نمایش ساخت و از بازار فیلم های ۱۵ میلی متری را خرید. نیمکت هایی با جعبه میوه تهیه کرد برای صندلی تماشاگران و پرده نمایش هم همان ملحفه سفید روی دیوار بود و دستگاه پخش هم خودش با چند قرقره و نخ و لامپ ۱۰۰ ساخته بود، که کاملاً ابداع خودش بود؛ ما هم بلیط می فروختیم، بلیط ها را هم با مقوا ساخته بودیم. به قیمت ۳ ریال بلیط می فروختیم که بچه ها می آمدند و چند دقیقه فیلم می دیدند. بعد از چند روز، اعتراض کردند که چرا فیلم تان صدا ندارد؟! و باز هم شهید و هاج فکری به ذهنشان رسید و آمدیم جمع شدیم و به جای بازیگران فیلم صحبت می کردیم. متنی را علی اکبر نوشته و به ما داده بود و به جای بازیگران فیلم صحبت می کردیم. ایشان بعد از این که سینمای خانگی در منزل را درست کرد، ما علاقه مند شدیم به تئاتر و علی اکبر به ما بازیگری را آموزش می داد.

❖ شهید علی اکبر علاوه بر هنر در زمینه های ورزشی هم فعال بودند. از رشته های ورزشی که شهید در آنها فعال بود بگویید و از موفقیت هایش در این رشته های ورزشی.

حدود ۲ ماهی از اقامت مادر اندیمشک نگذشته بود که سیمین پور در فکر تشکیل یک تیم فوتبال محلی افتاد. این اقدام باعث شد که بچه های محله راه آهن بهانه گیر شده و مانع می شدند و یک بار هم درگیر شدیم و بعدها هم با هم دوست صمیمی شدیم و حمایت های ایشان همیشه همراه ما بود. بعد از بازیگری شروع کردند به ما آموزش آکروبات دادند.

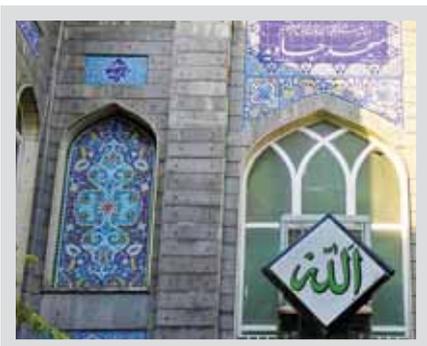
من الان هم تعجب می کنم و برایم سؤال است که ایشان چگونه و در کجا این ها را فرا می گرفت و به ما منتقل می کرد. ایشان در محل شناخته شده بودند. باشگاه بدنسازی راه آهن اندیمشک جنب منزل ما بود و علی اکبر به باشگاه می رفتند. ایشان در ۱۶ سالگی تجربیات بسیار زیادی در شاخه بدنسازی داشتند و بدنش هم ورزیده بود و در یک شهر کوچک در هر کاری که وارد می شد موفق بود. مدتی هم وارد ورزش بوکس شد و این ورزش را انجام می داد. سیمین پور وارد فوتبال هم شده بود و ابتدا به عنوان مهاجم در تیم فوتبال تاج اندیمشک بازی می کرد که تیم اول اندیمشک بود و در این تیم به عنوان دروازه بان بودند، چون ایشان نترس و شجاع بودند، جلوی توپ می ایستاد و اجازه نمی داد توپ وارد دروازه شود. همین شجاعتش از او یک دروازه بان خوب ساخته بود و شجاعانه شیرجه می زد. از هم تیمی ها و دوستان ایشان بعدها در تیم ملی هم دعوت شدند از

به امید آمدن سیمین پور (علی اکبر) نشسته بودند که زنگ خانه زده شد و مهمان‌ها با خوشحالی گفتند که سیمین پور آمد. سیمین پور هم با ته ریش وارد منزل شد و پشت سر او همسرش با چادر و نقاب بر روی صورت وارد مجلس شد و امید فامیل‌ها از بین رفت و به این ترتیب همه برادران و حاج، لطف خداوند شامل حالشان شد.

❖ حمایت پدر و مادر از شما در این راه چگونه بود؟

حمایت پدر بسیار به ما کمک کرد و این حمایت در آن مهمانی که عرض کردم اتفاق افتاد و به صورت رسمی هم اتفاق افتاد. مرحوم پدرم در بین همه حاضرین اعلام کرد که: "من منوچهر و حاج از امروز به بعد ضمن حمایت از فرزندانم به تک تک فامیل توصیه می‌کنم چنانچه اگر فرزندان مرا قبول ندارند اجازه نخواهم داد کسی به فرزندانم و عروس‌هایم بی احترامی کند" و رسماً در آن جلسه بود که پدر حمایت خودش را در راه عقیده و ایدئولوژی مان اعلام کرد. و بعد از پدرم، مرحوم مادرم هم اعلام کرد: "من سیده درخشنده پور مستوفی به تبعیت از همسرم، از فرزندانم حمایت می‌کنم و کسانی که از آنها نیستند از ما هم نیستند و کسانی که با آنها هستند با ما هم هستند."

دی ماه سال ۱۳۵۲ بود که به اصرار یکی از دوستان و به دعوت ایشان از معلم مدرسه اجازه گرفتم و به مسجد جاوید رفتم، اولین بار بود که به این مسجد می‌رفتم. از دیدن دانشجویان که در این مسجد رفت و آمد داشتند حیرت کرده بودم و باورم نمی‌شد دانشجویان و روشنفکران به مسجد بروند و فکر می‌کردم فقط مسجد برای دعا و ختم است



■ تصویری از مسجد جاوید



■ شهید و حاج در سربازی - نفر اول سمت چپ

هم‌اکنون به سخنرانی فخرالدین حجازی گوش دهید. اسمش را شنیده بودم و می‌دانستم فردی است با لباس شخصی اما حرف‌های روحانیون را می‌زند، در این حد می‌دانستم. درس اخلاق و تفسیر قرآن ایشان داشتند و من احساس کردم در پیچه‌ی جدید و دنیای جدیدی باز شده است به رویم و از همان شب، دیگر من آدم سابق نبودم و هر جا که ایشان کلاسی داشتند می‌رفتم به جلساتشان و برادرانم را هم دعوت کردم به این جلسات و بدین ترتیب برادرانم هم دچار تحول شدند. به جز سیمین پور که ما مدام به ایشان می‌گفتیم و او توجهی نمی‌کردند و بالاخره سیمین پور هم با همان صدای سخنرانی فخرالدین حجازی که به صورت اتفاقی وارد مسجد جاوید می‌شوند و با این سخنرانی‌ها دچار تحول درونی شدند و به اسلام ناب محمدی روی می‌آوردند و سیمین پور قدیم تبدیل شد به علی اکبر جدید.

❖ بر خورد فامیل و بستگان با تحول شما چگونه بود؟

بستگان، اوایل برخورد خوبی با ما نداشتند. یک مهمانی اختصاص داده بودیم و همه بستگان را هم دعوت کرده بودیم. روز اول فروردین سال ۱۳۵۳ برادرها که متحول شده بودند و همه بستگان می‌دانستند که متحول شده‌اند، با همسرشان که همگی محجبه و چادری بودند آمدند و همه تعجب کردند و از دیدن این صحنه‌ها برآشفته بودند و رفتار خوبی با ما نداشتند. همه‌ها در بین مهمان‌ها و گفتند که سیمین پور (علی اکبر) روی این‌ها اشراف دارد و اگر بیاید ببیند این صحنه‌ها را برخورد می‌کند و منصرفشان می‌کند از حجاب!

قبل از پایان سربازی و با توجه به این که سرباز بود منبع درآمدی نداشت و از پس‌اندازی که در کار با شرکت ژاپنی در جزیره خارک به دست آورده و پس‌انداز کرده بود مدتی زندگی کردند. بعد از اتمام سربازی در یک فروشگاه زنجیرای مشغول به کار شد در سال ۱۳۵۱ و با توجه به اخلاق و تعامل خوب خودش توانست مسئول حراست آن فروشگاه زنجیره‌ای بزرگ شود. احساس مسئولیت بالای ایشان در موفقیت‌هایش همیشه نقش داشت.

❖ شما همچون شهید، دچار تحول درونی شده‌اید و به لطف خدا اولین فردی از خانواده بودید که به سمت اسلام حقیقی و ناب محمدی سوق پیدا کردید. از این دوران و تحول برایمان بگویید.

دی ماه سال ۱۳۵۲ بود که به اصرار یکی از دوستان و به دعوت ایشان از معلم مدرسه اجازه گرفتم و به مسجد جاوید رفتم، اولین بار بود که به این مسجد می‌رفتم. از دیدن دانشجویان که در این مسجد رفت و آمد داشتند حیرت کرده بودم و باورم نمی‌شد دانشجویان و روشنفکران به مسجد بروند و فکر می‌کردم فقط مسجد برای دعا و ختم است. مراسم شروع شد، قرآن خوانده شد. قرآن بسیار زیبا قرائت شد طوری که من این زیبایی در قرائت قرآن را در هیچ کجا نشنیده بودم و در آنجا شنیدم. آنقدر زیبا بود که پاهایم سست شد. قاری قرآن مرحوم آقای صالحی بودند که از مبارزین فعال مذهبی بودند که با انتشارات بعثت همکاری داشتند. مجری برنامه اعلام کرد که

ساعت مشخص آنجا باشیم ولی به دلیل این که ساعت من ۱ ساعت عقب مانده بود و در حالی که فکر می کردم یک ساعت دیگر، عملیات شروع خواهد شد. در منزل بودم و آماده می شدم که بروم برای عملیات که از قضا ساواک هم خبردار شده بود که این عملیات انجام خواهد شد که منطقه را تحت نظر داشت و دوستان وقتی دیده بودند که من نیامده ام و ساعت مقرر فرا رسیده برای انجام عملیات، خواسته بودند که عملیات را شروع کنند و ساواک رسیده بود و دو نفر از بچه ها را دستگیر کرده بود و در اتاق نزدیک درب ورودی منزلمان نشسته بودند که صدای در شنیدم، مدام به در خانه می کوبیدم، رفتم از بالای در دیدم که یکی از جوان هایی بود که قرار بود عملیات کنیم! تعجب کردم و پرسیدم چه اتفاقی افتاده و به من گفت که عملیات لو رفت و غلامعلی اعظمی و عظیم اسدی (بعدها زیر شکنجه شهید شد و از جزو اولین شهدای نهضت حضرت امام خمینی^(ع) بودند) را دستگیر کردند. از ما ۴ نفر که قرار بود عملیات کنیم ۲ نفرمان دستگیر شده بودند و من آنجا متوجه شدم که ساعت من عقب مانده. ماندم که چکار کنیم اگر اسمی از ما ببرند مرا هم دستگیر می کنند و پای خیلی های دیگر به وسط می آید. پدرم متوجه شد و سریع گفت کمی تغییر چهره بده و من هم تغییر چهره دادم و با پوشش کاری و تیپ میدل آمدم ایستگاه راه آهن و آمدم تهران. هفته بعد پدر و مادرم می خواستند بیایند به دیدنم و متوجه می شوند که ساواک تعقیبشان می کند و ساواک می خواست از طریق پدر و مادرم به ما برسد که با هوشیاری، پدر و مادرم تصمیم می گیرند به جای اینکه در تهران پیاده شوند در ایستگاه قم پیاده شوند و در شلوغی های حرم از دست ساواک فرار کنند و به تهران بیایند، که این اتفاق هم افتاد و هوشیاری پدر و مادر باعث نجات ما شد.

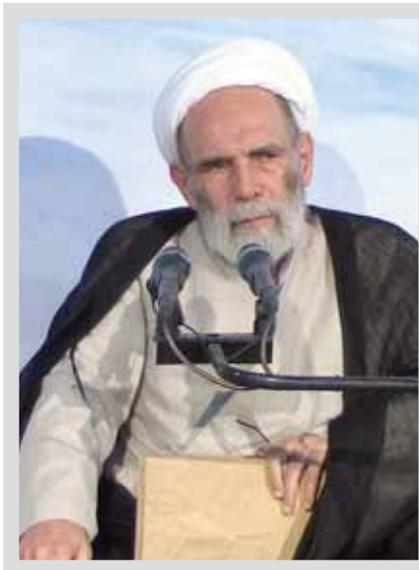
❖ امر به معروف و نهی از منکر از نظر شهید چگونه بود؟

یک بار افرادی مزاحم خانمی شده بودند و ایشان به آنها تذکر داده بود و درگیر شده بود و به تنهایی با ۳ تا ۴ نفر درگیر شده بود و با توجه به آمادگی بدنی، مقابل افراد می ایستد و درگیر می شود و جلوی آن ها را می گیرد و خانم را تا منزلشان می رساند و پدر این دختر برای تشکر از علی اکبر به منزل آمدند و تشکر کردند از این اقدام علی اکبر.

❖ از فرماندهی شهید علی اکبر وهاج در گروه ها اطلاع داشتید؟

از بسیاری از اقدامات ایشان هیچ کس اطلاع نداشت!

علی اکبر نه تنها در دزفول، بلکه توسط جوانان متدین زیر نظرش حتی تا اهواز هم در پوشش های مختلف فعالیت های مبارزاتی و پخش اعلامیه داشت و بودن پدر در دزفول پوشش مناسبی بود برای علی اکبر. علی اکبر به دزفول می آمد و افراد مستعد را جذب می کرد، یکی از این افراد آقای "اعظمی" بودند که در دانشکده تربیت معلم اهواز دانشجوی بود و این افراد را بعد از جذب، آموزش داد و سپس یک دستگاه تکثیر در اختیار آنها قرار داد و با حمایت مالی خودش این افراد را در این شهر و شهرهای اطراف فعال کرد



■ مرحوم حاج آقا مجتبی تهرانی

آدمم دیدم مبارزات در دزفول فعال شده و جوان هایی حتی پایگاه نیروی هوایی در دزفول (مصطفی جلالی که تحرک خوبی هم داشت) را علی اکبر جذب کرده بود و در این شهر فعال بودند. علاوه بر پخش اعلامیه و نوار کاست سخنان حضرت امام^(ع)، چند عملیات هم با این جوان ها داشتم، چون دیدم جوان های فعالی هستند و وارد هستند به امور مبارزه که عنوان می کردند این ها را از علی اکبر وهاج فرا گرفته اند و علی اکبر مدیریت و رهبری این افراد را برعهده داشت.

❖ آیا عملیاتی بر علیه رژیم ستم شاهی در دزفول داشتید؟

یک بار تصمیم گرفته بودیم که مرکز فساد را در دزفول به آتش بکشیم که هماهنگ کرده بودیم در یک

اثر گذاری این اتفاق روی ما بسیار زیاد بود و انرژی داد به ما در این راه. فشارها از طرف فامیل مقداری کمتر شد و فامیل ما را قبول نداشتند ولی بعد از آن اتفاق و حمایت پدر و مادر، بی احترامی هم نمی کردند. ما نیز اغلب شبانه روز در حال کتاب خواندن و خودسازی بودیم و از جهتی نیز می خواستیم جبران سال های غفلت خود را نماییم. لذا از فعالیت های علنی و گروهی در مسجد کمیل (خیابان دماوند) گرفته تا مدرسه و محل کار و حتی در شرکت پارچین نظامی! تشنه یادگیری و معارف بودیم و همه شده بودیم مبلغ اسلام و هر جا می رفتیم شروع می کردیم به روشنگری افراد. در مدرسه از همکلاسی ها هم دعوت می کردیم و سعی می کردیم آگاهشان کنیم. علی اکبر هم خودسازی می کردند، کتاب می خواندند، در جلسات استاد فخرالدین حجازی و جلسات زیربنایی تفسیر قرآن و درس اخلاق مجتهد و عارف بزرگوار حاج آقا مجتبی تهرانی شرکت می کرد و در جلسات علمای قم در هر هفته شرکت می کرد. علی اکبر وارد انتشارات بعثت شده بودند و کتاب های اسلامی چاپ می کردند و وارد مبارزات علیه رژیم شاهنشاهی شدند.

❖ در جهت گسترش و نشر اسلام و آموزش چه کردید؟

بعد از چندین سال مجدداً من و مادر و پدر به دزفول برگشتیم چون شهر مذهبی بود. علی اکبر و دیگر برادران هم در تهران ماندند و مشغول فعالیت شدند. کلاسی را در منزل تشکیل دادیم که من احکام آموزش می دادم و مرحوم پدرم قرآن آموزش می داد و در پوشش این کلاس ها جوان ها را جذب می کردیم. البته ساواک دزفول حساس شده بود و حتماً جاسوس داشت در بین افراد حاضر در کلاس. من به سربازی رفتم و پدر مسئولیت اداره کلاس ها را برعهده داشت.

❖ آیا شهید علی اکبر وهاج در دزفول هم فعالیت مبارزاتی داشتند؟

علی اکبر نه تنها در دزفول، بلکه توسط جوانان متدین زیر نظرش حتی تا اهواز هم در پوشش های مختلف فعالیت های مبارزاتی و پخش اعلامیه داشت و بودن پدر در دزفول پوشش مناسبی بود برای علی اکبر. علی اکبر به دزفول می آمد و افراد مستعد را جذب می کرد، یکی از این افراد آقای "اعظمی" بودند که در دانشکده تربیت معلم اهواز دانشجوی بود و این افراد را بعد از جذب، آموزش داد و سپس یک دستگاه تکثیر در اختیار آنها قرار داد و با حمایت مالی خودش این افراد را در این شهر و شهرهای اطراف فعال کرد. سال ۵۶ از سربازی که

علی اکبر فردی بسیار شجاع و نترس بود. در این زمینه آموزشی ندیده بود به طور خاص، ولی با توجه به اینکه در خدمت سربازی یک سری کارهای نظامی یاد گرفته بود و استعداد خدادادی ایشان روحیه کنجکاوی و آزادی خواهی که داشت باعث شجاعت ایشان می شد. در آمد خوبی داشت و بخش زیادی از در آمدش را صرف امور خیریه و مبارزه می کرد و همسرش هم با قناعت کمکش می کرد و همراهش بود



شهید وهاج در تیم فوتبال جزیره خارک - نفر دوم ایستاده از چپ

شور و حالی به وجود می آورد و سپس مرا مجدد در آغوش گرفت و گفت خوشا به حال شهید. اگر علی اکبر شهید نمی شد من تعجب می کردم. ایشان تشنه شهادت بود و دستمزد زحماتش جز با شهادت قابل جبران نبود. یک جرقه در زندگی علی اکبر باعث تحولش شد و وقتی قدم در این راه گذاشت نه تنها یک لحظه توقف نکرد بلکه پرنرزی تر از همیشه ادامه داد. سازماندهی و مدیریت گروه ها را بر عهده داشت. فعالیت هایش گسترش یافته بود و تمام وقت خودش را صرف مبارزه کرده بود.

حرف پایانی اگر دارید بیان کنید؟

علی اکبر فردی بسیار شجاع و نترس بود. در این زمینه آموزشی ندیده بود به طور خاص، ولی با توجه به اینکه در خدمت سربازی یک سری کارهای نظامی یاد گرفته بود و استعداد خدادادی ایشان و روحیه کنجکاوی و آزادی خواهی که داشت باعث شجاعت ایشان می شد. در آمد خوبی داشت و بخش زیادی از در آمدش را صرف امور خیریه و مبارزه می کرد و همسرش هم با قناعت کمکش می کرد و همراهش بود. ضمناً جا دارد از تنها خواهرم یاد کنم که همپای پدر و مادرمان او هم در مقاطع مختلف فعالیت های برادرش علی اکبر مساعدت های موثری می نمود، زمان مراسم خاکسپاری برادر شهیدش با صدای بلند گریه می کرد و می گفت "مرا از این به بعد زینب بنامید! چرا که تکلیف دارم پرچمی که در دست برادر شهیدم قرار داشت بر زمین نماند و می خواهم زینب وار راهش را ادامه دهم".

با شهید مظلوم دکتر بهشتی برگزار می شد. بعد از ورودم به ساختمان مجلس با تعجب مشاهده کردم مسئول دبیرخانه (که دکتر صدایش می کردند و اکنون اسمشان در خاطر من نیست) به همراه یک روحانی در محوطه ای که به سمت سالن کنفرانس بود و درب سالن کنفرانس هم باز بود و به راحتی افراد داخل سالن دیده می شدند ایستاده اند و محو مصاحبه دکتر بهشتی با خبرنگاران خارجی بودند. به دکتر سلام کردم، خیلی عادی گفت آقای وهاج بیا شما هم ببین دکتر بهشتی چه با صلابت با خبرنگارها به زبان های مختلف صحبت می کند. در تایید اظهارات ایشان، شخص روحانی ایستاده در کنار دکتر، با شغف و غرور ابراز داشتند "الحق آقای بهشتی باعث فخر انقلاب و اسلام می باشند و خیلی با تسلط و با عزت و اقتدار پاسخ سوال خبرنگارها را می دهند". من هم غرق تماشای آن صحنه بودم و لذت می بردم. لحظه ای گذشت و آقای دکتر به من گفت: آقای وهاج برویم داخل یکسری نامه است تحویلتان بدهم. در آن لحظه شخص روحانی با شنیدن اسم وهاج رو به من کرد و با لحن ملایم و مهربان سوال کرد که شما چه نسبتی با شهید علی اکبر وهاج دارید؟! من هم گفتم برادر کوچکتر ایشان هستم. قدم جلو گذاشتند و مراد را آغوش گرفته و اشک شوق ریختند. بعد از چند بار بوسیدن به من گفتند که بوی علی اکبر را می دهید، من هم مثل آدم های بهت زده نگاه می کردم و دکتر به من گفتند که، حاج آقا از علمای شیراز و ساکن قم هستند، آیت الله حائری شیرازی. حاج آقا رو به من کردند و اظهار داشتند شهید علی اکبر از آن جوان های پرشور، شجاع و دلسوز اسلام بودند که دائم با آوردن جوانان مومن و دانشجو به قم و شرکت کردن در دروس علما در هفته،

خاطر من است من تازه ازدواج کرده بودم یکی از دوستان به من گفت که منزلی را اجاره کرده ایم که در آن چاپ و تکثیر و پخش اعلامیه صورت می گیرد و دنبال یک زن و شوهر جوان هستیم که در آن خانه زندگی کنند و استتاری باشند برای فعالیت های مبارزاتی ما و من دیدم آن خانه بزرگ است و گفتم نمی توانم همه اجاره را پرداخت کنم و ایشان گفتند که بقیه را تشکیلات می دهد. یک منزل ویلایی بزرگ بود اطراف تهران نو یک اتاق را به ما دادند و بقیه اتاق ها را دستگاه های چاپ قرار دادند و شبانه روز اعلامیه چاپ می شد و پخش می شد. من نمی دانستم مسئول تشکیلات ما اخوی است و از طریق یکی از دوستان این پیشنهاد به من شده بود و من پذیرفته بودم. وقتی که علی اکبر شهید شدند، آمدند گفتند باید تخلیه کنیم، گفتم چرا؟ گفتند: کسی که مسئول تشکیلات بوده و هزینه را پرداخت می کرده شهید شده است و دیگر کسی نیست هزینه را بپردازد. نه علی اکبر می دانست که آن زن و شوهر که به صورت پوششی در آن خانه ویلایی زندگی می کنند، ما هستیم و نه ما می دانستیم که رهبر تشکیلات برادرمان است. البته از ارتباطات شهید با افراد ناگفته های زیادی باقی مانده و برخی از آن ها را بعد از شهادتشان متوجه شدیم. در خصوص ارتباط شهید با علما که ایشان با افراد زیادی در قم در ارتباط بودند. در سال ۱۳۵۷، کارمند مجلس شورای اسلامی بودم. اواسط بهار سال ۱۳۵۷ بود که بنده قصد داشتم وارد ساختمان مجلس شوم که قدری با تاخیر اجازه ورود دادند و علتش هم حضور تعداد زیادی از خبرنگاران روزنامه ها و شبکه های کشورهای خارجی از جمله؛ فرانسه، آلمان، لبنان، انگلیس در سالن کنفرانس مطبوعاتی برای مصاحبه



گفت‌وگویی «شاهد یاران» با حسین کازرانی

نوجوانی شهید وهاج با ورزش و هنر همراه بود

درآمد

حسین کازرانی فوتبالیست و عضو سابق تیم ملی فوتبال ایران که با تیم ملی فوتبال کشورمان موفق به گلزنی در تیم ملی شده و افتخارات زیادی در فوتبال ایران به دست آورده است. حسین کازرانی در دوره نوجوانی با شهید علی اکبر وهاج در اندیمشک آشنا شد و سال‌ها در کنار هم در تیم‌های مختلف فوتبال بازی کرده‌اند. حسین کازرانی خاطرات زیادی از شهید و نوجوانی شهید دارد و از اخلاق و معرفت شهید برایمان می‌گوید.

گفتگوی "شاهد یاران" با حسین کازرانی را با ما همراه باشید.

باقی می‌گذاشت. شناگر ماهری بود. والیبال بازی می‌کرد، بدنسازی کار می‌کرد خیلی از ورزش‌ها را وارد شده بود. بدن ورزیده‌ای هم داشت. باشگاه بدنسازی راه‌آهن اندیمشک که خیلی امکانات نداشت سیمین پور در آن باشگاه بدون امکانات و بدون مربی بدن ورزیده‌ای داشت و آنجا تمرین می‌کرد. من و سیمین پور وارد تیم فوتبال اندیمشک شدیم و در تیم فوتبال دبیرستان، هم تیمی بودیم من مدافع بودم و سیمین پور دروازه‌بان بود. در زمین‌های خاکی و شنی اندیمشک

مختلف مسلط بود و به جز انگلیسی به چند زبان دیگر هم تسلط کامل داشت. خانواده وهاج بسیار نجیب بود. خانواده واقعا قابل احترامی بودند، تحصیلکرده بودند و مودب. در خیلی از کارها و مشکلات به مردم اندیمشک کمک می‌کردند. خانواده وهاج در مدت کوتاهی توانستند در اندیمشک مورد احترام مردم قرار گیرند. سیمین پور بسیار با استعداد بود و در رشته‌های مختلف ورزشی فعالیت داشت و در هر رشته‌ای هم که وارد می‌شد موفق بود و از خودش خاطره‌های خوبی

شما از دوستان دوران نوجوانی شهید علی اکبر وهاج هستید، لطفاً از نحوه آشنایی و خاطرات خود با شهید علی اکبر وهاج بگویید؟

من در دوره نوجوانی با سیمین پور آشنا شدم. آن موقع اسمشان سیمین پور بود و سال‌های بعد اسمش را به علی اکبر تغییر داد. پدر ایشان، مرحوم منوچهر وهاج رییس ایستگاه راه‌آهن اندیمشک بودند. پدر شهید، فرد فوق‌العاده‌ای بود و همه از این میزان توانایی و هوشمندی پدر شهید تعجب می‌کردند. به زبان‌های

بازیگری حرفه ایست. بسیار جنب و جوش داشت. تنبل نبود و همیشه به دنبال این بود که کاری انجام دهد و از یک جا نشستن خوشش نمی آمد. بسیار با معرفت بود. در برابر زور گویی می ایستاد و عده ای بودند در محل که به موفقیت های سیمین پور حسادت می کردند به خاطر اینکه با سن کم خودش توانسته بود با پشتکار در اندیمشک معروف شود و وقتی جلوی سیمین پور را می گرفتند و می خواستند که سیمین پور را بترسانند او جلوی زور گوها می ایستاد و نترس بود. ما آن موقع چون راهنمای خوبی نداشتیم خیلی از استعدادها کشف نمی شد مثل همین سیمین پور که اگر راهنما و مربی خوبی داشت حتما می توانست در تیم ملی فوتبال کشور دروازه بانی کند ولی متأسفانه راهنمای خوبی نداشتیم. در اندیمشک خیلی از بچه ها با استعداد بودند ولی چون راهنما و استعدادیاب نبود، استعداد های خیلی ها کشف نشد و فقط من به لطف خدا توانستم از بین این همه با استعدادها بالا بیایم، من آمدم تهران و مدتی از سیمین پور خبر نداشتیم خیلی هم به دنبالش بودم ولی متأسفانه نتوانستم پیدایش کنم. بعد از پیروزی انقلاب یکی از دوستان دوره نوجوانی ام در اندیمشک را دیدم که سراغ سیمین پور را گرفتم و پرسیدم شماره تلفنی ازش نداری! گفت مگه خبر نداری! سیمین پور (علی اکبر) شهید شده در مبارزات انقلاب و آنجا بود که من متوجه شدم که (علی اکبر) شهید شده است. خداوند شهید علی اکبر وهاج را رحمت کند. هیچ گاه ایشان را فراموش نکردم.

در کنار ورزش هنرمند هم بود. تأثیر زیبایی اجرا می کرد انگار که هنرپیشه آموزش دیده ایست ولی هیچ آموزشی ندیده بود و همه این ها با سعی و تلاش و استعدادهای خودش بود. من یک بار اجرای تئاترش را در اندیمشک دیده بودم که واقعا مقایسه می کردم با بازیگری فیلم های آن موقع و می دیدم فرقی ندارند و بدون آموزش بازیگریش مثل بازیگری حرفه ایست. بسیار جنب و جوش داشت. تنبل نبود و همیشه به دنبال این بود که کاری انجام دهد و از یک جا نشستن خوشش نمی آمد



دوره نوجوانی شهید علی اکبر وهاج

است یکبار نوشابه خریدیم و تا آمدیم نوشابه را بخوریم پسری آنجا بود که دچار معلولیت ذهنی بود و ایستاده بود و به ما نگاه می کرد. سیمین پور آمد که نوشابه را بخورد چشمش افتاد به آن پسر و نوشابه اش را داد به او و خودش نخورد. بهش گفتم "سیمین پور چرا نوشابتو میدی به اون! گفت گناه داره داره نگاه می کنه!". دوستای خوبی برای هم بودیم. در کنار ورزش هنرمند هم بود. تأثیر زیبایی اجرا می کرد انگار که هنرپیشه آموزش دیده ایست ولی هیچ آموزشی ندیده بود و همه این ها با سعی و تلاش و استعدادهای خودش بود. من یک بار اجرای تئاترش را در اندیمشک دیده بودم که واقعا مقایسه می کردم با بازیگری فیلم های آن موقع و می دیدم فرقی ندارند و بدون آموزش بازیگریش مثل

هر کسی به عنوان دروازه بان درون دروازه نمی ایستاد چون احتمال مصدومیتش بالا بود ولی سیمین پور با شجاعتش درون دروازه می ایستاد و با شیرجه های بی امانش به سمت توپ، تمام دست و پایش زخمی بود. در چند تیم هم که خاطر من نیست ولی روبروی هم بازی می کردیم. سیمین پور در تمام نقاط زمین فوتبال زیبایی بازی می کرد ولی دروازه بانیش حرف نداشت. در تیم تاج اندیمشک هم مدتی بازی می کرد که خیلی موفق بود در این تیم. بیشتر از دروازه بانیش خاطره دارم که ایشان اصلا نگاه نمی کرد که اگر به سمت توپ برود ممکن است مصدوم شود! شجاعانه به سمت توپ شیرجه می زد و توپ را می گرفت واقعا شجاع بود. اهل دعوا نبود. مهربان بود بسیار دل رئوفی داشت خاطر من



حسین کازرانی (ایستاده از چپ نفر اول) و شهید وهاج (نشسته از چپ نفر سوم)



حسین کازرانی و شهید علی اکبر وهاج در تیم فوتبال اندیمشک



گفت‌وگویی «شاهد یاران» با سید احمد پور مستوفی

رفتار شهید وهاج صادقانه بود

درآمد

سید احمد پور مستوفی از هم‌زمان و عضو اصلی گروه مبارزاتی شهید علی اکبر وهاج که در اجرای عملیات‌های گروه شهید وهاج بسیار فعال بود. در تهیه و خرید سلاح توسط شهید وهاج برایمان تعریف می‌کند و ارتباط شهید با افراد مختلف که بسیاری از ارتباطات شهید مخفی بوده است. از کمک به مستمندان توسط شهید وهاج خاطراتی می‌گوید و از خصوصیات اخلاقی شهید علی اکبر وهاج مطالبی را بیان می‌کند. سید احمد پور مستوفی در لحظه شهادت شهید وهاج در کنار ایشان بوده و جزو آخرین افرادی است که با شهید وهاج همراه بوده است و نحوه شهادت علی اکبر را برایمان روایت می‌کند.

حدود یک ماه پس از مصاحبه با سید احمد پور مستوفی مطلع شدیم ایشان به علت بیماری دارفانی را وداع گفته‌اند، ضمن عرض تسلیت به خانواده ایشان متن گفتگو با آن مرحوم که در زمان حیاتشان تهیه شده است را می‌خوانیم.

نظر گرفت، رفت و آمد زیاد بود و منزل علی شده بود ستاد مبارزه و ساخت و تهیه نارنجک و انبار مهمات. بشکه بشکه مواد اولیه برای ساخت نارنجک نگهداری می‌کرد. در منزل وی همه چیز ممنوعه وجود داشت. نارنجک‌هایی ساخته شده از طرف دیگران و به سفارش شهید که بعضی از این نارنجک‌ها را می‌بردیم در خارج از شهر تست می‌کردیم و تمرین تیراندازی هم داشتیم.

ایشان در خصوص مبارزات علیه رژیم ستم

در خصوص فعالیت‌های مبارزاتی شهید وهاج بفرمایید؟

ایشان ۲ دستگاه چاپ در منزل داشتند. همسرشان بسیار فرد زحمت‌کشی بودند بسیار کمک می‌کردند به شهید علی اکبر وهاج و پا به پای ایشان در مبارزات همراه بودند. در منزل اعلامیه چاپ می‌کردند و شب‌ها همسرشان جاروبرقی روشن می‌کرد تا صدای دستگاه چاپ به بیرون نرود. هر دو دستگاه در حال کار بودند و منزل ایشان را نمی‌شد به عنوان منزل مسکونی در

لطفاً از نحوه آشنایی با شهید علی اکبر وهاج بفرمایید؟

بیستون را عشق‌کند و شهرتش فرهاد برد. کار را آن‌ها کردند و ما در موردش حرف می‌زنیم. من فقط می‌توانم بگویم شهدا! شرمنده‌ایم. سید احمد پور مستوفی هستم متولد ۱۳۳۲. شهید علی اکبر وهاج پسر عمه من بودند. من به جز نسبت فامیلی با شهید علی اکبر دوست شده بودم و در شرکتی که علی اکبر حسابدار آنجا بودند من هم در آن شرکت کار می‌کردم.

بین راهی بود. شب‌ها چون هیچ‌گونه علائم و یا چراغ و روشنایی نداشت افرادی که عبور می‌کردند و ایست بازرسی‌ها را نمی‌دیدند و به سمت افراد تیراندازی می‌شد و در واقع مزاحم مردم و نوامیس مردم در جاده‌ها می‌شدند. تعدادی هم همراه ما شدند که اکثر کشاورز بودند و فقیر و سمنشان هم تقریباً بالا بود. رسیدیم به ایست بازرسی که حدود ۲۰ نفر بودند و ما حدود ۳ خودرو بودیم حدود ۱۲ نفر. از این خودروهای بنز قدیمی هم داشتیم. تیراندازی شد و تا حدودی هم ماموریت انجام شد و در حال عبور و به نوعی فرار بعد از انجام ماموریت بودیم که مجدد تیراندازی شد از طرف رژیم ملعون شاه و آنجا بود که یک تیر درست وسط پیشانی شهید تقوی خورد و در جا شهید شد.

آیا شهید علی اکبر وهاج در خصوص مبارزات

مسلحانه از علمای عصر خودشان مجوز داشتند؟ من به همراه شهید به قم و به دیدار علما برای اخذ فتوای مبارزاتی می‌رفتیم. خدمت آیت الله راستی کاشانی که از مجتهدین بلند پایه اسلامی در قم بودند که ارتباط بسیار صمیمانه و خوبی با شهید علی اکبر وهاج داشتند و آنقدر صمیمی که بگو بخند هم با علی اکبر داشتند و معلوم بود این برخورد هایشان با یکدیگر حساب شاگرد و استادی نبود و فراتر از این‌ها بود و در حد دوست صمیمی بودند. به محضر حاج آقا سید منیرالدین حسینی شیرازی هم می‌رفتیم که ایشان هم با شهید وهاج ارتباط تنگاتنگ و خوبی داشتند.

بر خورد شهید با مستمندان و افرادی که نیاز به کمک داشتند چگونه بود؟

حدود ۵ روز در ارومیه بودیم سپس با کمک حجت الاسلام ملاحسنی تعداد ۱۱ قبضه سلاح خریدیم و در لابه لای تشک و لحاف حوزه علمیه ارومیه جاسازی کرده و در باربند اتوبوس گذاشتیم و تصمیم گرفتیم به تهران برگردیم. چون احتمال دادیم شاید دستگیر شویم و بهتر است اگر دستگیر شدیم لاقلاً یک نفرمان دستگیر شود به فردی که همراهم بود گفتیم که "شما با پیکان برو تهران" و مقداری فشنگ جاسازی کردیم در پیکان و ایشان تنهایی به تهران رفتند و من هم با اتوبوس به طرف تهران حرکت کردم و در منزل علی اکبر سلاح‌ها را تحویل ایشان دادم



به تهران ببریم. مبلغ ۵۰ هزار تومان هم شهید وهاج به ما داده بودند برای خرید اسلحه. حدود ۵ روز در ارومیه بودیم سپس با کمک حجت الاسلام ملاحسنی تعداد ۱۱ قبضه سلاح خریدیم و در لابه لای تشک و لحاف حوزه علمیه ارومیه جاسازی کرده و در باربند اتوبوس گذاشتیم و تصمیم گرفتیم به تهران برگردیم. چون احتمال دادیم شاید دستگیر شویم و بهتر است اگر دستگیر شدیم لاقلاً یک نفرمان دستگیر شود به فردی که همراهم بود گفتیم که "شما با پیکان برو تهران" و مقداری فشنگ جاسازی کردیم در پیکان و ایشان تنهایی به تهران رفتند و من هم با اتوبوس به طرف تهران حرکت کردم و در منزل علی اکبر سلاح‌ها را تحویل ایشان دادم.

هزینه خرید سلاح‌ها از کجا تامین شده بود؟

بخشی از این هزینه‌ها، از محل درآمد انتشارات پژوهش‌های اسلامی بود و ایشان یکی از سرمایه‌گذاران انتشارات پژوهش‌های اسلامی بودند که توسط برادران وهاج و چند نفر دیگر تاسیس و اداره می‌شد و از درآمد این انتشارات هزینه مبارزه می‌شد. بخشی هم از حقوق حسابداری ایشان تامین می‌شد.

در این چند روزی که در ارومیه بودید عملیاتی هم انجام شد از سوی شما؟

بله. فردی در ارومیه بود بنام تقوی (دانشجو بودند که شهید شدند) به ما گفتند که برای تنبیه مزدوران می‌خواهند حمله کنند به ایست بازرسی‌ها، هدف این بود که با این اقدام رعب و وحشت به دل مامورین رژیم بیندازند. ایست بازرسی‌ها بعضاً در محل جاده‌های

شاهی، به مبارزه مسلحانه معتقد بود و خرید سلاح هم انجام می‌داد. لطفاً بفرمایید این سلاح‌ها را چگونه خریداری می‌کرد؟

سلاح‌ها را از کشورهای همسایه تهیه و خریداری می‌کرد. خاطر ام است شهید وهاج مرا به همراه فردی دیگر که اسمشان را فراموش کرده‌ام با یک خودروی پیکان فرستاد ارومیه برای خرید اسلحه و گفت؛ می‌روید پیش فردی روحانی بنام "ملاحسنی در حوزه علمیه ارومیه". قبل از حرکت یک اسلحه کلت هم که خشابش گم شده بود به ما داد و گفت حالا که می‌روید ببینید برای این کلت هم می‌توانید خشاب تهیه کنید یا خیر. من کلت را گرفتم و در صندوق عقب پیکان لابه لای دستمال روغنی جاسازی کردم و حرکت کردیم. نرسیده به ارومیه شب بود و تاریک، بدون اینکه ببینیم و متوجه باشیم ایست بازرسی را رد کردیم و بعد از رد شدن متوجه شدیم که ایست بازرسی است. اگر به مسیرمان ادامه می‌دادیم قطعاً به سمت ما تیراندازی می‌شد برای همین ایستادیم و کل پیکان را بازرسی کردند و صندوق عقب هم کامل گشتند و فقط لابه لای دستمال روغنی را اگر می‌گشتند کلت را می‌دیدند که خدا را شکر ندیدند. عبور کردیم و رسیدیم به حوزه علمیه ارومیه. حاج آقا ملاحسنی را برای اولین بار دیدم که مسلح بودند و بسیار فرد شجاع و مبارزی هم بودند که چندین بار دستگیر شده بودند و آن موقع هم مخفیانه تردد می‌کردند چون تحت تعقیب بودند. ایشان فرد بسیار مبارزی بود طوری که می‌رفتند بالای منبر سخنرانی می‌کرد و همان‌جا درس سلاح می‌داد. ایشان به گرمی از ما پذیرایی کردند. با هماهنگی شهید با ایشان، مقرر شد که ملاحسنی سلاح برایمان بخرد و



شهید وهاج در دبیرستان اندیمشک

مشهدی و سیدضیاء رفتند پشت بام یکی از خانه‌ها و من و علی اکبر هم در خیابان، درگیری شدیدی شده بود. فشنگم تمام شد اما علی اکبر مثل شیر با تیراندازی از مردم دفاع می کرد، تا آدم خراب عوض کنم یک لحظه علی اکبر افتاد زمین فکر کردم پایش سر خورد افتاد در اوج درگیری، در همین لحظه پیرمردی برای حمایت من دستم را کشید و هل داد داخل خانه و تا خواست خودش وارد خانه شود تیراسلحه گاردی‌ها که می خواست مرا هدف قرار دهد خورد وسط پیشانی اش و با شهادتش مرا نجات داد. دیگر علی اکبر را ندیدم و نگران بودم که او کجاست! او تازه بعد از ۲ روز متوجه شدم علی اکبر شهید شده است.

در خصوص ایمان و توکل به خدا از شهید وهاج خاطره‌ای دارید بیان کنید؟

یک بار از چالوس داشتیم می آمدیم داخل خودرو دستگاه چاپ بود و ما هم مسلح بودیم. ترافیک شد جلوتر که آمدیم دیدیم ایست بازرسی گذاشتند و دارند خودروها را می گردند. اسلحه را مسلح کردیم. من ترسیده بودم به علی اکبر گفتم چیکار کنیم حالا؟! ایشان با یک آرامش خاصی گفتند "توکل به خدا کن، درست می شه". چندتا خودرو بیشتر فاصله نمانده بود که علی اکبر شروع کرد به بوق زدن و دیگر خودروها هم شروع کردند به بوق زدن که ناباورانه مامورین ایست بازرسی به دلیل بوق خودروها و ترافیک، خودروها را حرکت دادند و آنجا بود که به قدرت ایمان شهید پی بردم.

این دختر را پیدا کردیم و در حالی که خانواده اش بسیار نگران بودند وقتی دیدند دخترشان را نجات دادیم بسیار خوشحال شدند و دعاگوی علی اکبر و من شدند. یکی از ویژگی های اصلی شهید وهاج این بود که به اقلیت های مذهبی هم احترام می گذاشت. برخوردش صادقانه بود مردم را تحقیر نمی کرد و ارزش می داد به مردم. خاطرم هست یکی از همزمانش به اسم احمد مشهدی که یکی از همزمان بود و من می دیدم که همیشه با دمپایی است! بهش گفتم چرا تو همش با دمپایی هستی؟ ما مسلح هستیم و باید فرزند و چالاک باشیم کفش بپوش! مرا برد به حلبی آباد محله خاک سفید و افراد فقیر را نشانم داد و گفت؛ ببین این ها حتی توی زمستان دمپایی هم ندارند و پابرهنه هستند و من نذر کردم تا انقلاب پیروز نشود با دمپایی باشم. یک همچنین افرادی در رکاب حضرت امام خمینی (ره) بودند که انقلاب پیروز شد.

در لحظه شهادت علی اکبر وهاج در کنار ایشان بودید، از این لحظات بفرمایید؟

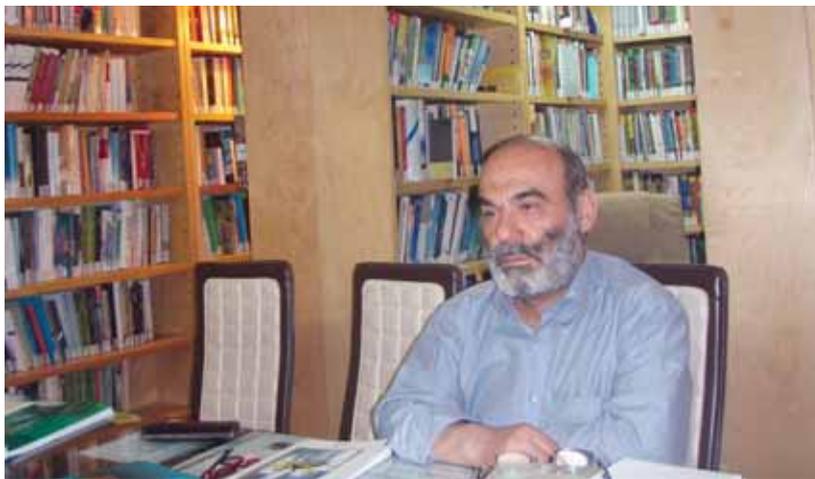
شب قبل از شهادتش هم، علی اکبر درگیری شدیدی را با رژیم گارد داشت. روز شهادتش دو تیم شدیم سید ضیاء قدسی پور و احمد مشهدی یک تیم شدند من و علی اکبر هم یک تیم. آمدیم نزدیک نیروی هوایی تهران کل کوچه و خیابان مملو از جمعیت بود. رژیم گارد سخت با مردم درگیر شده بود و مردم تا آن زمان جنگ مسلحانه علیه رژیم را ندیده بودند و وقتی درگیری مسلحانه را دیدند شگفت زده شدند. احمد

خاطرم هست ایشان مبالغی را داخل پاکت می گذاشت و این پاکت ها را در مناطق جنوب شهر تهران و یا سمت ورامین به دست نیازمندان می رساند و همیشه تأکید داشت که ما را نشناسند چون امکان دارد بعدها ما را ببینند و شرمنده شوند. خاطرم است خانمی بود که به خاطر فقر و نیازمندی و البته نادانی به فحشا کشیده شده بود. علی اکبر گفته بود که من کمکت می کنم ولی قول بده که دیگر به کارهای گذشته ات کشیده نشوی. حساب بانکی برایش باز کرده و یک منزل برایش اجاره کرده بود و اجاره خانه اش را می داد و ماهیانه پولی به حسابش می ریخت. آن خانم از فحشا نجات پیدا کرد و زندگی شرافتمندانه ای را آغاز کرد. افرادی بودند که گرایش بهایی داشتند و این افراد تحت رفتار علی اکبر قرار گرفته و باعث جذب این افراد شد. در واقع علی اکبر روی این افراد به طور خاصی کار می کرد و هدفش نجات این افراد از جهالت بود.

منطقه ای بود در خارج از شهر سمت اوشون فشم که با شهید وهاج در آن منطقه اسلحه مخفی می کردیم. یک بار در حال آمدن از آنجا به تهران بودیم که خانمی جوان با حالت وحشت زده دست بلند کرد و سوار شد. به راهنما به تهران در حال حرکت بودیم که متوجه شدیم چند موتور سیکلت در حال تعقیبمان است که قبلاً مزاحم این خانم شده بودند و او از دستشان فرار کرده بود. تسلط به رانندگی علی و حداکثر سرعتی که بارها او را از دست ساواک نجات داده بود جواب داد، نصف شب شده بود و مانده بودیم حالا که از شر مزاحمین نوامیس خلاص شده ایم چطور می شود این خانم را به خانواده اش رساند! بالاخره با علی رفتیم منزل

مبالغی را داخل پاکت می گذاشت و این پاکت ها را در مناطق جنوب شهر تهران و یا سمت ورامین به دست نیازمندان می رساند و همیشه تأکید داشت که ما را نشناسند چون امکان دارد بعدها ما را ببینند و شرمنده شوند





گفت‌وگوی «شاهد یاران» با قاسم تبریزی

اعتقادات و شهادت شهید وهاج قابل وصف نیست

درآمد

دوران پهلوی دوران استبداد بود. دورانی بود که تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری با امریکایی‌ها و انگلیسی‌ها بود و سرنوشت مردم ایران در غرب رقم می‌خورد. وضعیت آشفته سیاسی و اقتصادی برای همگان روشن بود. اوضاع فرهنگی که از آن می‌توان به اوضاع بی‌فرهنگی و ابتذال نام برد، مردم کشورمان را آزار می‌داد. در راستای آشنایی با اوضاع سیاسی، اقتصادی و فرهنگی زمان پهلوی، «شاهد یاران» گفتگویی ترتیب داده با آقای قاسم تبریزی، هم‌رزم شهید علی‌اکبر وهاج که ایشان یکی از کارشناسان شناخته شده تاریخ معاصر کشورمان هستند که سال‌ها در مرکز تخصصی مطالعات انقلاب اسلامی کتابخانه مجلس شورای اسلامی فعالیت داشته‌اند، که متن این گفتگو را در ادامه می‌خوانید.

شخص در چه اوضاع و احوالی چنین کارنامه‌ای برای خودش رقم زده است. این اصل را در مورد گروه‌ها، احزاب و شخصیت‌ها همیشه باید حفظ کرد. وضعیت فرهنگی و سیاسی کشور در دهه ۱۳۵۰ نتیجه تحولات و تغییراتی است که از آغاز نهضت حضرت امام خمینی (ره) و جریان مذهبی و سیاسی داخلی آن از دهه ۱۳۲۰ به وجود آمد و خارجی‌اش هم بعد از کودتای امریکایی-انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به وجود آمد. یک بخش هم برمی‌گردد به حاکمیت پهلوی که با دو مشخصه ماهیت استبدادی و استعماری بود. که در حقیقت حکومت، حکومت دیکتاتوری و اختناق توسط

من با برادران ایشان (حاج احمد و حاج مهدی) آشنا بودم ولی این اولین ارتباط من با شهید بود.

شما آشنا به تاریخ معاصر می‌باشید، لطفاً از وضعیت فرهنگی، سیاسی و اجتماعی آن سال‌ها برایمان بگویید.

قبل از اینکه وارد بررسی و تحلیل زندگی و کارنامه شهید علی‌اکبر وهاج شوم لازم است اشاره‌ای به اوضاع سیاسی و فرهنگی آن دوران داشته باشم. زمانی که می‌خواهیم افراد را مورد بررسی قرار دهیم حتماً باید ظرف زمان و مکان بررسی در نظر گرفته شود که آن

در چه سالی و چگونه با شهید علی‌اکبر وهاج آشنا شده‌اید؟

آشنایی من با شهید در نیمه سال ۱۳۵۲ بود که مرحوم استاد فخرالدین حجازی برای سخنرانی به آبادان رفته بودند و شبی که از آبادان قصد بازگشت داشتند، جهت استقبال از ایشان به فرودگاه مهرآباد رفته بودم و برای اولین بار با شهید علی‌اکبر وهاج آشنا شدم. چون هواپیما تأخیر داشت فرصتی پیش آمد تا با ایشان در خصوص وضعیت فرهنگی و روشنفکری جامعه صحبت کنیم. این اولین دیدار من با شهید بود. البته قبل از این

مارکسیستی شود (چهره‌هایی همچون: کورش لاشانی، عباس میلانی، پرویز نیکخواه که همگی بعدها با رژیم شاه کنار آمدند).

جریان دیگری هم بود به عنوان مثال کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در آمریکا و اروپا بود که این‌ها هم فعالیت سیاسی و نشریه داشتند اما فعالیت قابل توجهی در داخل نداشتند. یکی هم جامعه سوسیالیست‌ها بود به رهبری "خلیل ملکی" که در انگلیس و فرانسه شعبه داشتند که در سال ۵۷ با فوت "خلیل ملکی" کاملاً منحل شد. خصوصاً خلیل ملکی و جامعه سوسیالیست‌ها که از اواسط دهه ۱۳۳۰ تا زمان مرگ خلیل ملکی با اسرائیل مرتبط بودند و در تحلیل‌های خود، اسرائیل را یک کشور سوسیالیستی و موفق در منطقه می‌دانستند. نقش "مئیر عزری" جاسوس اسرائیل در ایران و ارتباط تنگاتنگ وی با سوسیالیست‌ها باعث شد تا زمینه سفرهای مکرر برخی از اعضا، خصوصاً خود "ملکی" به اسرائیل فراهم شود. لذا جریان چپ همواره وابستگی علنی به بیرون مرزها داشت.

جریان‌ات مذهبی در آن دوران را چگونه

تقسیم بندی می‌کنید؟

جریان‌ات مذهبی در آن دوران در حالت کلی به ۵ جریان تقسیم می‌شود:

جریان انجمن حجتیه بود؛ این جریان اولین شعارش

مبانی سیاسی آن‌ها بر حفظ نظام شاهنشاهی بود اما در چهارچوب قانون اساسی حرکت می‌کردند و عمدتاً هم، آن دوران "الله‌یار صالح" (در اوایل) دبیر کل حزب ایران بود که بعدها "شاپور بختیار" در سال ۱۳۵۴ دبیر کل این حزب شد. این‌ها عمدتاً منتظر بودند که در آمریکا کدام حزب روی کار می‌آید، دموکرات‌ها یا جمهوری خواهان، چون معتقد بودند که سرنوشت ایران در آمریکا رقم می‌خورد و بدون آن امکان پذیر نیست که در کشور حرکتی انجام داد! و فعالیتی هم از آن‌ها تا سال ۱۳۵۶ نمی‌بینیم.

جریان دیگر، جریان چپ بود که حزب توده نام داشت و در بیرون از مرزها گوش به فرمان شوروی بود که به جز مجله "دنیا" و "روزنامه مردم" چیزی نداشت و در این نشریات هم به صورت مستقل مواضع سیاسی نمی‌گرفت.

جریان دیگر، سازمان انقلابی حزب توده بود که در بیرون از کشور فعالیت می‌کرد که این‌ها هم در حقیقت طرفدار "مائو" بودند و معتقد بودند که انقلاب باید

وضع مطبوعات هم به تعبیر جلال آل احمد ورشکستگی مطبوعات به حد انحطاط خودش رسیده بود. بخشی از مطبوعات مروج فساد و فحشا بود که انحطاط نهایی‌اش را در نشریه "این هفته" می‌دیدیم. بخشی از مطبوعات هم مروج غرب‌گرایی بودند مثل "یغما" در دهه ۱۳۵۰. در آن زمان کلاً ۳ نشریه دینی فعال بود؛ یکی "مکتب اسلام" بود که سعی می‌کرد براساس اعتقادات دینی باشد و دیگری "نسل" بود که خیلی محتوا نداشت و نشریه "ندای حق" بود که در سال ۱۳۵۳ تعطیل شد. در آن زمان نشریه رسمی و خوب نداشتیم. وضع سینماها هم که در ابتدای آن‌ها شکی نبود، چه فیلم‌هایی که به اصطلاح، محصول خود کشور بود و چه آن‌هایی که از کشورهای دیگر وارد می‌شد. وضعیت مطبوعات قابل بیان نیست، از یک سو وابسته به ساواک و رژیم و از سوی دیگر نوعی وابستگی جریان‌های غرب‌گرایی به اشکال مختلف بودند و یا نهایت مروج فساد بودند همچون؛ زن روز، اطلاعات جوانان، اطلاعات هفتگی، دختران و پسران.

وضعیت مطبوعات و سینماها چگونه بود؟
وضع مطبوعات هم به تعبیر جلال آل احمد ورشکستگی مطبوعات به حد انحطاط خودش رسیده بود. بخشی از مطبوعات مروج فساد و فحشا بود که انحطاط نهایی‌اش را در نشریه "این هفته" می‌دیدیم. بخشی از مطبوعات هم مروج غرب‌گرایی بودند مثل "یغما" در دهه ۱۳۵۰. در آن زمان کلاً ۳ نشریه دینی فعال بود؛ یکی "مکتب اسلام" بود که سعی می‌کرد براساس اعتقادات دینی باشد و دیگری "نسل" بود که خیلی محتوا نداشت و نشریه "ندای حق" بود که در سال ۱۳۵۳ تعطیل شد. در آن زمان نشریه رسمی و خوب نداشتیم. وضع سینماها هم که در ابتدای آن‌ها شکی نبود، چه فیلم‌هایی که به اصطلاح، محصول خود کشور بود و چه آن‌هایی که از کشورهای دیگر وارد می‌شد. وضعیت مطبوعات قابل بیان نیست، از یک سو وابسته به ساواک و رژیم و از سوی دیگر نوعی وابستگی جریان‌های غرب‌گرایی به اشکال مختلف بودند و یا نهایت مروج فساد بودند همچون؛ زن روز، اطلاعات جوانان، اطلاعات هفتگی، دختران و پسران.

چه گروه‌های سیاسی و احزاب در آن دوران

فعالیت داشتند و فعالیت آن‌ها چگونه پیش می‌رفت؟

جریان‌ات سیاسی هم در آن دوران وجود داشت از جمله؛ جریان ناسیونالیستی که در شکل جبهه ملی، حزب ملت ایران بود که این‌ها عمدتاً به تعبیر خودشان سیاست صبر و انتظار را همیشه طی می‌کردند اگر چه



■ شهید وهاج در کنار هم تیمی‌هایش در تیم تاج (استقلال) اندیمشک

یک سری جلسات خصوصی هم مرحوم حجازی برگزار می کردند در منزلشان که فقط دوستان خاص و نزدیک بودند که یا خودشان یا شهید آیت الله مرتضی مطهری می آمدند صحبت می کردند یا دکتر شریعتی می آمد صحبت می کرد یا افراد دیگری که در حقیقت یک محفل سالمی بود



حجازی برگزار می کردند در منزلشان که فقط دوستان خاص و نزدیک بودند که یا خودشان یا شهید آیت الله مرتضی مطهری می آمدند صحبت می کردند یا دکتر شریعتی می آمد صحبت می کرد یا افراد دیگری که در حقیقت یک محفل سالمی بود.

در نیمه اول سال ۱۳۵۲ با ۲ نفر از برادران شهید وهاب (حاج احمد و حاج مهدی) آشنا شدم و آشنایی ما از ۲ کانال به هم پیوند خورد:

یکی در انتشارات بعثت و جلسات مرحوم فخرالدین حجازی و دیگری این بود که ایشان به جلسات خصوصی حاج آقا مجتبی تهرانی می رفتند و این جلسات در چهار راه سیروس برگزار می شد که من هم رفت و آمد داشتم و این ارتباط باعث شد که آشنایی ام با حاج مهدی و حاج احمد و همچنین آقای سید محسن پورمستوفی که از اقوام نزدیک ایشان بود، شروع شود.

کنی، آیت الله طالقانی، آیت الله حاج آقا مجتبی تهرانی، شهید آیت الله دستغیب و آیت الله حائری شیرازی و با توجه به وضعیتی که عنوان شد فعالیت نیروهای خط امام که آن زمان مقلدین یا طرفداران امام نام داشت ویژگی این جریان را در ۴ اصل می توان بیان کرد:

(۱) اعتقاد راسخ به اسلام بدون در نظر گرفتن مارکسیسم، ناسیونالیسم، جریانات معاند، معارض و مخالف.

(۲) مهدویت و عبادت و دینداری، رعایت حلال و حرام، رعایت اصل در مبارزه از باب مسائل دینی و معصومیت دینی.

(۳) ارتباط تنگاتنگ با روحانیت که عمدتاً امام با توجه به شاگردانی که تربیت کرده بود و همچنین خط و مشی حضرت امام این بود که باید حرکت، اسلامی باشد و از درون حوزه علمیه حرکت کند به همین دلیل ارتباط نیروها با روحانیت برجسته بود و در تمام استان ها و بعضاً شهرها، حضرت امام خمینی^(ره) نمایندگانی داشتند.

(۴) وحدت، اتحاد، همسویی و هماهنگی با نیروهای انقلابی بود که بدون تفرقه مبارزه کنند و همسو باشند.

شما از افرادی بودید که در انتشارات بعثت حضور داشتید، از فعالیت انتشارات بعثت و فعالیت شهید در این انتشارات بگوئید و در خصوص تاسیس انتشارات جدید از سوی شهید وهاب توضیح دهید؟

در آن زمان ما مؤسسه انتشارات بعثت بودیم با مدیریت استاد مرحوم فخرالدین حجازی و آنجا یک پاتوق و یک مرکز فعالیت دینی بود در کنار ده ها مرکز دیگر. مرحوم فخرالدین حجازی سخنران به روز و مورد توجه نسل جوان بود و همچنین ارتباط ایشان با روحانیون بسیار تنگاتنگ بود و خودشان هم با اینکه روحانی نبودند ولی در ذیل روحانیون مطرح بودند و تعادلی در معنویت و سیاست همیشه داشتند. ایشان در مساجد هم سخنرانی می کرد و اصولاً کسی که در مسجد سخنرانی می کند چهار چوب تفکر و مطالبش منظم تر است. مؤسسه انتشاراتی بعثت را ایشان در سال ۱۳۴۷ تأسیس کرد با سرمایه آیت الله العظمی سید محمد هادی میلانی که البته ایشان هم این پول را از سهم مبارک امام دادند. در حقیقت مؤسسه بعثت یک مؤسسه غیرانتفاعی بود که بخشی از بودجه اش سهم امام بود و بخشی هم هدایای افراد خیر بود و هیچ کس سود شخصی و مالکیت شخصی در آن وجود نداشت. یک سری جلسات خصوصی هم مرحوم

این بود که ما مبارزه با بهائیت انجام می دهیم و دوم؛ دفاع از امام زمان و مهدویت بود و سوم؛ این بود که اعتقادات در جامعه را حفظ کنیم اما خوب در عمل این ها به بی راهه رفتند از جمله تز جدایی دین از سیاست را مطرح کردند و در انجمن اجازه فعالیت های سیاسی رانمی دادند خط میانی این انجمن افراد متدین بودند ولی اهل مبارزه نبودند.

دوم جریان سنتی ها بود؛ که انسان های پاک و مومن بودند و هیچگونه رنگ و لعاب حکومتی نمی گرفتند اما به مبارزه اعتقاد نداشتند و وارد مباحث سیاسی نمی شدند.

سوم جریان مجاهدین خلق بود؛ که در دهه ۱۳۵۰ پس از دستگیری و اعدام رهبران به انحطاط افتاد. اگر چه در اواخر سال ۱۳۴۰ حرکت مجاهدین نوعی امید در دل نیروهای مذهبی پدید آورد اما با توجه به التقاطی بودن مبانی ایدئولوژی و روند حرکت فکری و نزدیکی به مارکسیست ها و در دهه پنجاه با تسلط مارکسیست ها بر آن ها و تغییر ایدئولوژی، نه تنها یاس و ناامیدی را پدید آورد بلکه حرکت های منافقانه و روش های فاشیستی، جامعه را از آن ها منزجر کرد و این قبل از انقلاب بود و در بعد از انقلاب، جنایات سازمان آنچنان گسترده گردید که از نازی ها و فاشیست های اروپایی هم در جنایت سبقت گرفتند.

چهارم جریان روشنفکری مذهبی بود؛ که نهضت آزادی و مهندسین بودند و این ها بینابین بودند و افراد عمدتاً افراد مومن بودند ولی نگرش های متفاوتی با حضرت امام خمینی^(ره) داشتند.

پیرامون نهضت آزادی، مشکل اساسی سرگشتگی میان جبهه ملی و جریان مدافعان حضرت امام خمینی از یک سو و تحلیل های سیاسی براساس نگرش های نهضت در اوایل تاسیس (۱۳۴۰) و شاید هم برخی از مذهبی ها به نوع نگرش به اصطلاح علمی رهبران آن منتقد بودند. ولی در کلیت، نقش انجمن اسلامی پزشکان، انجمن اسلامی مهندسین و مباحث حضرات آیات شهید استاد مطهری، موسوی اردبیلی، علامه جعفری و ... نوعی از وحدت و امید را در پی داشت. اگر چه این هم در مرحله عمل سال های (۱۳۷۰ - ۱۳۵۸) دچار جدایی گردید.

و نهایتاً جریان حضرت امام^(ره) بود که در نفی شرق و غرب و اثبات اسلام، طرح حکومت اسلامی را مطرح کردند و خصوصاً با انتشار کتاب "ولایت فقیه" در سال ۱۳۴۹ امید در دل های انقلابیون در رابطه با آینده به وجود آمد و در تهران و شهرها عمدتاً شاگردان امام و روحانیون مدافع امام هر کدام یک قطب و مرکزی شدند برای جذب نسل جوان. از جمله آیت الله مهدوی

بود که ترجمه شد و یک مقدمه‌ای هم علامه یحیی نوری نوشتند برای این کتاب. در سال ۱۳۵۶ انقلاب تکاملی اسلام استاد جلال‌الدین فارسی که از کتب بسیار عمیق و ارزنده بود را با هزینه شخصی چاپ و توزیع کرد (این کتاب در دوران پهلوی جزو کتاب‌های ممنوعه بود. عمدتاً نیروهای انقلابی آن را مکرر مطالعه می‌کردند و بدون تردید این کتاب هنوز هم برای جامعه پیام دارد).

❖ از خصوصیات اخلاقی شهید وهاج برایمان

بگویید؟

فرد بسیار پرشوری بود و بیشتر صحبت‌هایمان با ایشان پیرامون جلال‌آل احمد و دکتر شریعتی بود. شهید وهاج ویژگی‌های خاصی داشت که مخصوص خودش بود. چهره‌های ایشان مثل غربی‌ها بود و شغل ایشان هم حسابدار بود و حقوق بالایی هم داشت و بخش زیادی از این درآمد را صرف افراد نیازمند می‌کرد. آذوقه غذایی می‌گرفت و در جنوب شهر پخش می‌کرد. بخشی هم از این پول را صرف چاپ کتاب می‌کرد و بخشی هم صرف اعلامیه‌ها می‌شد و تکثیر و توزیع نوارها. ایشان در سخنرانی‌های فخرالدین حجازی مرتب می‌آمدند. در جلسات آیت‌الله حاج آقا مجتبی‌تهرانی مرتب شرکت می‌کرد. برای تکثیر اعلامیه بین سال‌های ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵ خیلی تأکید می‌کرد و اعلامیه‌ای که به دستش می‌رسید سریعاً تکثیر می‌شد. منزلشان هم محل نگهداری اعلامیه‌ها بود. ما رفت‌وآمدهایی با خانواده شهید وهاج داشتیم. پدر ایشان فرد متدین و دینداری بود. ایشان مؤمن و اهل عبادت بود و اهل ادبیات و شعر. این رفت‌وآمدهایی که داشتیم رفت‌وآمدهای معمولی نبود. بیشتر مسائل اعتقادی مطرح و بحث می‌شد. شهید وهاج خیلی مایل نبودند جلسات را در منزلشان برگزار کنند و ما هم کمتر رفت‌وآمد داشتیم چون منزل ایشان دستگاه‌های چاپ اعلامیه بود که ایشان احتیاط می‌کرد که خطری ما را تهدید نکند یا حساسیتی پدید نیاید.

اعتقادات و شهامت شهید وهاج قابل وصف نیست و ما این شهامت و شجاعت او را نداشتیم. شجاعتش به حدی بود که خودرویش را در تهران پر از اعلامیه حضرت امام می‌کرد و می‌برد نوشهر تحویل می‌داد. نترس و بی‌پروا عمل می‌کرد. در سال ۱۳۵۶ ساواک به انفعال افتاد و فعالیت شهید در این سال گسترده‌تر شد. ایشان سخنران بسیار قهار بود و مطالب را با شور و شوق و انرژی زیاد بیان می‌کرد طوری سخنرانی می‌کرد که ما می‌ترسیدیم و از ایشان می‌خواستیم کمی محتاط باشد ولی ایشان توجهی نمی‌کرد و می‌گفت؛

روش‌هایی بود که سعی می‌شد با این اقدامات توسط ساواک شناسایی و دستگیر نشویم. خود ساواک هم بعضاً عاجز بود از رهگیری این کتاب‌ها. این روش را ناشران قم، تهران، مشهد و شهرهای دیگر از اواخر سال ۱۳۵۵ شروع کردند و در سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۵۶ به اوج خود رسید.

❖ در خصوص اقدامات فرهنگی شهید وهاج در انتشارات پژوهش‌های اسلامی اگر مطلبی دارید بیان کنید؟

ایشان اقدام به چاپ و توزیع کتاب‌های فرهنگی ممنوعه می‌کرد. کتابی با عنوان تحریم گوشت خوک

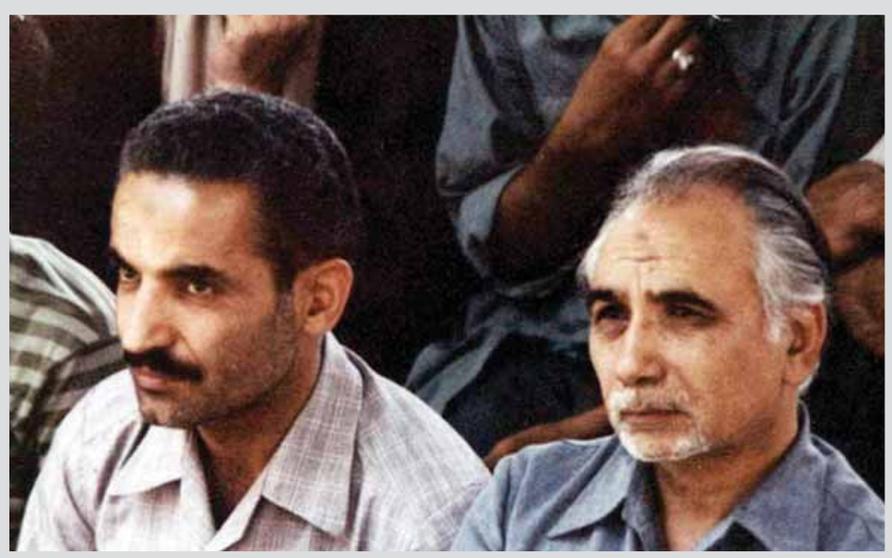
فرد بسیار پرشوری بود و بیشتر صحبت‌هایمان با ایشان پیرامون جلال‌آل احمد و دکتر شریعتی بود. شهید وهاج ویژگی‌های خاصی داشت که مخصوص خودش بود. چهره‌های ایشان مثل غربی‌ها بود و شغل ایشان هم حسابدار بود و حقوق بالایی هم داشت و بخش زیادی از این درآمد را صرف افراد نیازمند می‌کرد. آذوقه غذایی می‌گرفت و در جنوب شهر پخش می‌کرد. بخشی از این پول را صرف چاپ کتاب می‌کرد و بخشی هم صرف اعلامیه‌ها می‌شد و تکثیر و توزیع نوارها. ایشان در سخنرانی‌های فخرالدین حجازی مرتب می‌آمدند

ساواک چون نسبت به کتب اسلام حساسیت داشت و آن‌ها را بعضاً ممنوعه اعلام می‌کرد و انتشارات بعثت را پاتوق می‌دید به همین علت استاد فخرالدین حجازی بارها دستگیر شده بود و حساسیت روی انتشارات بعثت زیاد بود و ما مراقب بودیم در این انتشارات اعلامیه چاپ و توزیع نکنیم برای همین سال ۱۳۵۵ از بعثت بیرون آمدیم و یک موسسه انتشاراتی ایجاد کردیم به نام کانون نشر و پژوهش‌های اسلامی.

❖ موسسان این کانون چه کسانی بودند و هدف

از تاسیس این انتشارات چه بود؟

موسس اصلی و پایه‌گذارش شهید علی‌اکبر وهاج بود. از اعضایش هم می‌توانم به: مرحوم حجت‌الاسلام والمسلمین علی حجتی کرمانی که مکان این کانون را ایشان فراهم کردند که بارها توسط ساواک دستگیر و شکنجه شده بود. پس از آن باید به سیدمحمدحسن پورمستوفی، حاج مصطفی زمانی، حاج احمد وهاج، شهید علی‌اکبر وهاج و بنده اشاره کنم. این ۶ نفر کانون پژوهش‌های اسلامی را تأسیس کرده و هدف ۳ چیز بود ۱- انتشار کتاب‌های اسلامی که پاسخگوی نیاز آن دوران باشد ۲- تکثیر کتب ممنوعه ۳- تکثیر و پخش اعلامیه. با تاسیس این کانون یکی از خواسته‌های شهید وهاج محقق شده بود که آن چاپ کتاب بود. پخش کتاب‌های ممنوعه و اعلامیه هم به صورت جدی‌تر از قبل انجام می‌شد. چاپ کتاب را طوری انجام می‌دادیم که شناسایی نشود شائبه را اشتباه می‌زدیم و نام انتشارات را جعلی و ساختگی می‌زدیم و اسم کتاب را ساختگی، ولی محتوای کتاب چیزی دیگری بود. این



■ مرحوم استاد فخرالدین حجازی در کنار شهید رجایی

ما مسئولیت داریم و باید حرفمان را بزنیم. در حقیقت حداقل بنده سعی می‌کردم به صورت مستقیم با ایشان همکاری گسترده و منظم نداشته باشم و احساس می‌کردم اگر ایشان سوژه ساواک شود، عده زیادی دستگیر می‌شوند.

شهید علی اکبر وهاج با چه افراد و گروه‌های مطرح در آن زمان رفت و آمد داشت؟

ایشان با حضرات آیات؛ سیدمنیرالدین حسینی شیرازی و آیت‌الله حائری شیرازی ارتباط برقرار کرده بود. یکی از ویژگی‌های دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ این بود که افراد به دلیل مسائل امنیتی کاری که انجام می‌دادند بیان نمی‌کردند و از هم آدرس و تلفن نداشتند و در فعالیت دیگران تجسس نمی‌کردند و هر چقدر انسان کمتر می‌دانست بهتر بود، به همین خاطر ما زیاد از ارتباطات شهید وهاج نمی‌پرسیدیم اما می‌دانم که ایشان با سازمان فجر اسلام همکاری داشتند. فجر اسلام یک سازمان فرهنگی، سیاسی بود که منحصرأ اعلامیه‌های امام را پخش می‌کرد و بودجه‌اش را بیشتر آیت‌الله شاه‌آبادی، آیت‌الله حاج‌آقا مجتبی‌تهرانی و این قبیل افراد می‌دادند و مکان فعالیتشان هم در بازار بود. واسط ما هم با این سازمان آقای سیدمحمد رضا دربنندی بود. که این‌ها اعلامیه‌ها را در سطح بازار در سطح وسیع و در داخل کیسه‌ها و در کنار دیگر بارهایی که قرار بود به شهرستان برود قرار می‌دادند و به انتشارات ما هم، به صورت عمده و کارتنی می‌آوردند و پخش می‌کردیم. کتاب‌های ممنوعه از جمله کتاب آیت‌الله طالقانی، بعضی از کتاب‌های دکتر شریعتی و این قبیل انتخاب و چاپ و توزیع می‌شد.

اگر خاطره‌ای از شهید به خاطر دارید بیان کنید؟

خاطرم است اواخر سال ۱۳۵۵، استاد فخرالدین حجازی پیغام داد که دکتر شریعتی امشب منزل ماست و به دوستان اطلاع بدهید بیایند و در جلسه شرکت کنند. به اتفاق چند نفر رفتیم و علی اکبر هم بود که کلی صحبت شد در این جلسه و بیشترین سوالات را هم شهید علی اکبر وهاج از ایشان داشتند و بعد از اتمام جلسه، دکتر شریعتی را خود شهید وهاج با خود روی شخصی‌اش تا منزل رساندند و این اولین دیدار شهید وهاج و دکتر شریعتی بود که بارها این رفت و آمد تکرار شد و ارتباطاتشان هم بیشتر شده بود.



دکتر شریعتی در زندان رژیم ستم‌شاهی

خصوصیات ایشان برای جوانان آن زمان الگو بود، ایشان فرد یک بعدی نبود در عین حال که با دکتر شریعتی در ارتباط بود با آیت‌الله حاج‌آقا مجتبی‌تهرانی هم ارتباط داشت یعنی درس متعادل بودن را به ما می‌داد. همان موقع عده‌ای یک بعدی بالا می‌آمدند ولی افرادی که در کنار امام و در مسیر حضرت امام حرکت می‌کردند چند بعدی بوده و تعادل داشتند

ارتباط شهید وهاج با دکتر شریعتی حکایت از چه پیامی از سوی شهید برای دیگر مبارزان داشت؟

خصوصیات ایشان برای جوانان آن زمان الگو بود، ایشان فرد یک بعدی نبود در عین حال که با دکتر شریعتی در ارتباط بود با آیت‌الله حاج‌آقا مجتبی‌تهرانی هم ارتباط داشت یعنی درس متعادل بودن را به ما می‌داد. همان موقع عده‌ای یک بعدی بالا می‌آمدند ولی افرادی که در کنار امام و در مسیر حضرت امام حرکت می‌کردند چند بعدی بوده و تعادل داشتند. یعنی هم رعایت احکام و واجبات و احکام شرعیه را داشتند و هم در عرصه سیاست فعال بودند. پیام شهید به ما چند بعدی بودن و در راه هدف گام برداشتن است. چون ساواک به دنبال افراد بود و

نفوذی‌های زیادی داشت و باید مبارزان احتیاط کنند و همین امر شاید دلیلی باشد بر اینکه خیلی از جزئیات اقدامات شهید در دسترس نباشد چون شرایط طوری بود که باید احتیاط می‌کردیم.

اسلامی که شاه به جوان‌ها معرفی می‌کرد چه تفاوتی با اسلامی که حضرت امام خمینی (ره) به جوان‌ها معرفی می‌کرد داشت؟

این تفاوت قابل قیاس نیست و بسیار متضاد است. مثل حضرت علی (ع) و معاویه. اولین مسئله در رژیم پهلوی ماهیت استبدادی آن بود. انسان مستبد و حاکم مستبد، ضد احکام الهی است چون خود رأی و خودخواه است. دوم ماهیت استعماری داشت و مجری دستورات غرب و آمریکا بود. مثلاً آمریکایی‌ها وقتی می‌گفتند اسلام و قرآن باید حذف شود شاه اطاعت از آمریکایی‌ها می‌کرد. اسلام از ابتدا در این ۲۰ سال اخیر رویارو با استعمار غرب بود. چون از نظر اسلام سلطه اجنبی بر ملت مسلمان حرام است و به همین دلیل است که علمای ما به اتفاق هم وقتی سخن از استعمار می‌شد ایستادگی می‌کردند مانند حضرت امام خمینی (ره) که هم در جلوی استعمار ایستاد و هم جلوی استبداد. شاه فردی بود بسیار بی‌هویت و رژیم پهلوی آمده بود که دین، معنویت و روحانیت را از بین ببرد. در زمان رضاخان، انگلیسی‌ها علنی وارد شدند ولی در زمان محمدرضا پهلوی پنهان انجام می‌دادند. آنچنان غرق در خودخواهی بود که مشکلات را نمی‌دید. البته ایشان در ظاهر مسلمان هم بود و این اسلام هم، نفاق برای فریب جامعه بود و نه تنها شاه بلکه دولتمردان عموماً در این شمار بودند. تعیین اعضای؛ کابینه، مجلس، کارگزاران فرهنگی، سیاسی و دولتمردان تماماً به صورت مستقیم و غیرمستقیم زیر نظر مستشاران خارجی صورت می‌گرفت و یا مستشاران آن‌ها را مدیریت می‌کردند. شاه ملعون مستمر برای زیارت یا سفر حج رفته بود که این برای نفاق‌اش بود. شاه، این طرف روحانیت را مورد حمله قرار می‌داد و حوزه را می‌کوبید و سفر حج هم می‌رفت. حضرت امام خمینی (ره) عبد صالح خداوند بود. در جایگاه مرجعیت هم قرار داشت و مدافع اسلام بود و آنجایی که خطری برای اسلام وجود داشت می‌ایستاد و از جان‌ش هم می‌گذشت. اطرافیان شاه وابسته به صهیونیسم، انگلیس و آمریکا بودند و انتشار مدارک ساواک خیلی چیزها را مشخص کرد.



گفت‌وگویی «شاهد یاران» با پرویز جنتی

علی اکبر وهاج با جان و دل در راه اسلام مبارزه می‌کرد

درآمد

پرویز جنتی، همانند بسیاری از هم‌زمان شهید از طریق انتشارات بعثت با ایشان آشنا شده است. پرویز جنتی از محتوای کلاس‌های استاد مرحوم فخرالدین حجازی می‌گوید و از فعالیت انتشارات بعثت و همچنین از رفت و آمد مقام معظم رهبری به این انتشارات در زمان رژیم پهلوی برایمان خاطراتی دارد. آقای پرویز جنتی از مدتی که در زندان ساواک زندانی بوده روایت می‌کند و از فعالیت‌های مبارزاتی شهید در مازندران برایمان مطالبی بیان می‌کند.

گفتگوی «شاهد یاران» با پرویز جنتی، جامعه‌شناس و استاد دانشگاه امام حسین^(ع) را در ادامه می‌خوانید.

❖ به غیر از افرادی که نام بردید چه افراد و گروه‌های دیگری به انتشارات بعثت رفت و آمد داشتند؟

افراد و گروه‌های زیادی با این انتشارات همکاری داشتند از جمله؛ گروه منصورون بود که با فخرالدین حجازی و انتشارات بعثت همکاری داشت. گروه مهندس بازرگان بود که با بعثت ارتباط داشت. آیت‌الله طالقانی زمانی که از زندان آزاد شده بودند چندین بار در

راه مبارزه و مجاهدت کشاند. برای اولین بار ایشان را در جلسات استاد فخرالدین حجازی دیدم و آشنا شدم و به هم نزدیک‌تر شدیم. شهید وهاج فردی بود که انسان را مجذوب خودش می‌کرد. من و علی اکبر وهاج به جلسات محرمانه استاد فخرالدین حجازی در منزلش راه یافتیم و جزو خواص و معتمدین بودیم. افراد زیادی از بزرگان انقلاب هم به این جلسات رفت‌وآمد داشتند از جمله؛ شهید مطهری، شهید بهشتی، شهید مفتاح مهندس بازرگان و دکتر شریعتی.

❖ لطفا خودتان را معرفی کنید و از ارتباط خود با شهید علی اکبر وهاج بگویید؟

پرویز جنتی هستم. سال ۱۳۵۳ در انتشارات بعثت با شهید وهاج آشنا شدم. انتشارات بعثت توسط مرحوم فخرالدین حجازی و عده‌ای دیگر از بازاریان و خیرین تأسیس شده بود که پاتوق بچه مذهبی‌ها و افرادی که تازه مذهبی گشته بودند شده بود. علی اکبر وهاج هم جزو افرادی بود که استاد فخرالدین حجازی آن‌ها را به

علمی و حوزه را چاپ کند و کمک به کتاب و کتابخوانی در کشور را به نوعی بر عهده داشت.

وضعیت جوانان و دانشجویان مذهبی در آن زمان چگونه بود؟

جوانان و دانشجویان مذهبی در آن زمان بسیار منزوی بودند و رژیم پهلوی نمی خواست که اسلام انقلابی در جامعه مطرح شود لذا اجازه نمی داد که به این سادگی، افراد مذهبی پذیرفته شوند، بی حجابی در تمام کشور نهادینه شده بود. در دانشگاه‌ها نماز خواندن مطرود و مخفی بود چون جو بی دینی و جولان مکاتب کمونیستی و سوسیالیستی به عنوان مکاتب دارای افکار انقلابی و مبارزه‌ای نهادینه شده بود و اسلام را "افیون ملت‌ها" معرفی کرده بودند به گونه‌ای که جوانان مذهبی خجالت می کشیدند در مکان‌های عمومی نماز بخوانند. جوان‌ها و دانشجویان مذهبی بسیار غریب بودند و آنها را از مساجد دور می کردند که علی اکبر وهاج در مقابله با این روش (منزوی کردن اسلام) تلاش خستگی ناپذیری داشت.

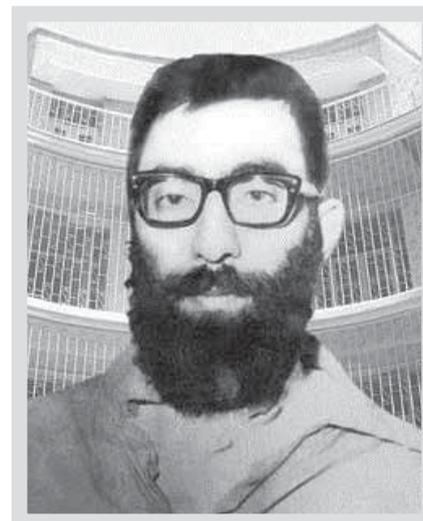
خاطره‌ای از انتشارات بعثت دارید بیان بفرمایید؟

انتشارات بعثت برای چاپ و نشر کتب اسلامی اقدام به تأسیس صندوق حمایتی کرده بودند. از این صندوق برای چاپ کتب اسلامی و یا خرید این کتاب‌ها و توزیع آن در کتابخانه‌های مساجد کل کشور هزینه می شد و انتشارات بعثت با این اقدام، کتاب و کتابخوانی

فعال بودند و می توانستند پاسخ سوالات دینی را بدهند را انتخاب و مأموریت داده بود که به سوالات جوان‌ها پاسخ دهند. یکی از این افراد بنده بودم. ما جهت اینکه بتوانیم پاسخ سوالات را بدهیم و از نظر مسائل دینی و سیاسی مسلط باشیم، می رفتیم به دیدار علمایی مثل شهید دکتر مفتاح، شهید استاد مطهری، مرحوم آیت‌الله طالقانی، مرحوم حاج آقا مجتبی تهرانی، شهید آیت‌الله بهشتی و نزد این بزرگان آموزش می دیدیم.

در خصوص فعالیت انتشارات بعثت در زمینه چاپ کتاب بفرمایید؟

در انتشارات بعثت افرادی هم رفت و آمد داشتند که هدفشان چاپ و توزیع کتاب بود و افراد می آمدند تا کتاب‌هایشان توسط این انتشارات چاپ شود. یکی از این افراد مقام معظم رهبری بودند که در برخی مواقع که از مشهد به تهران می آمدند، گاهی نیز به انتشارات بعثت رفت و آمد داشتند برای چاپ کتاب‌هایشان (کتاب طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن در سال ۱۳۵۳ از ایشان توسط این انتشارات چاپ شد). آن زمان مصادف بود با زمانی که بحث انقلاب اسلامی مطرح شد و این بحث در برابر انقلاب مارکسیستی و انقلاب لیبرالیستی مطرح شد. با مطرح شدن انقلاب اسلامی، در کشورمان خیل عظیمی از جوانان را داشتیم که ذهنشان مملو بود از سؤالات در خصوص اسلام و انقلاب اسلامی و اهداف انقلاب. در این زمان، نیاز بود به چاپ و پخش کتاب‌هایی در این خصوص. انتشارات بعثت سعی کرده بود که با پرداخت هزینه بتواند کتاب شخصیت‌های

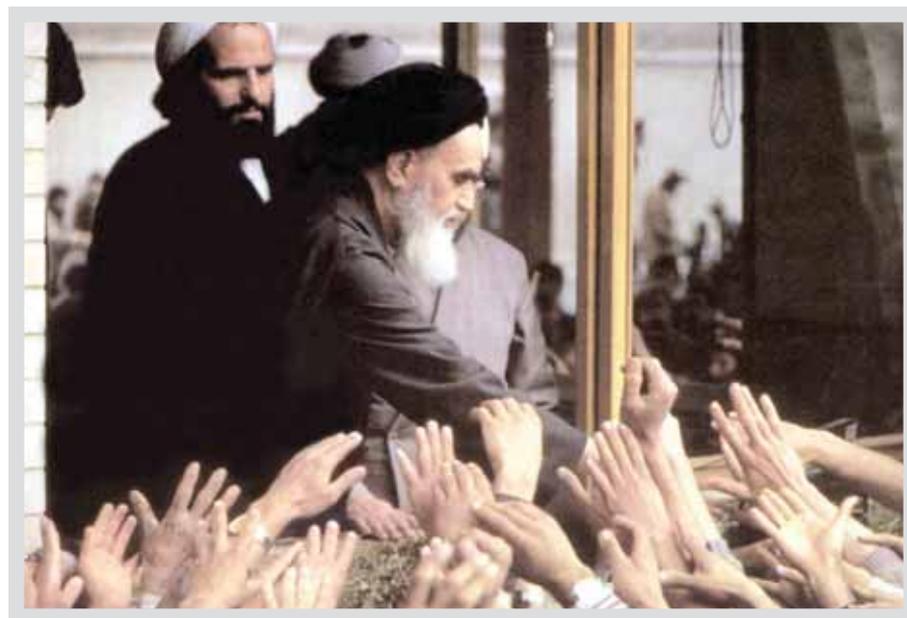


تصویر مقام معظم رهبری در زندان ساواک

انتشارات بعثت رفت و آمد داشتند. مقام معظم رهبری هم چندین بار در انتشارات بعثت رفت و آمد داشتند.

به نظر شما علت جذب جوانان به جلسات فخرالدین حجازی در چه بود؟

آقای فخرالدین حجازی به نوع جدید و بدیعی سخن می گفت که معروف شده بود در بین گروه‌ها به یک فرد تأثیرگذار. با خلاقیت خودش در بین جوانان جا افتاده و جوان‌ها را جذب می کرد. جوان‌هایی که جذب انتشارات بعثت و فخرالدین حجازی می شدند اکثراً جوان‌هایی بودند که چون از اسلام دور بودند سوالات زیادی در خصوص اسلام و دین داشتند که استاد فخرالدین حجازی چندین نفر را که مورد اعتماد و

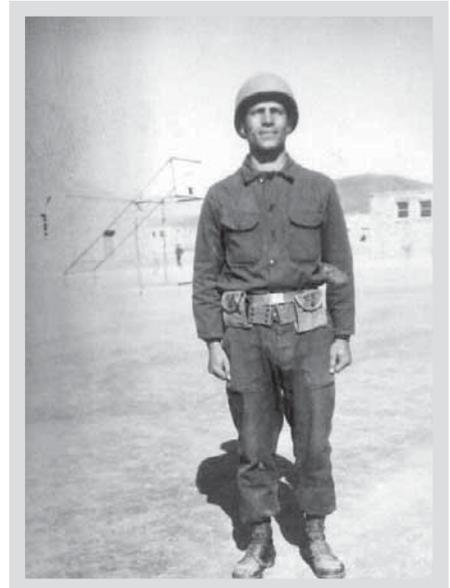


دیدار مردم با حضرت امام خمینی (ره) در مدرسه علوی

آقای فخرالدین حجازی به نوع جدید و بدیعی سخن می گفت که معروف شده بود در بین گروه‌ها به یک فرد تأثیرگذار. با خلاقیت خودش در بین جوانان جا افتاده و جوان‌ها را جذب می کرد. جوان‌هایی که جذب انتشارات بعثت و فخرالدین حجازی می شدند اکثراً جوان‌هایی بودند که چون از اسلام دور بودند سوالات زیادی در خصوص اسلام و دین داشتند که استاد فخرالدین حجازی چندین نفر را که مورد اعتماد و فعال بودند و می توانستند پاسخ سوالات دینی را بدهند



شهید وهاج در جزیره خارک



خون این شهید پایمال نشود و مردم باید می دانستند این جوان توسط رژیم پهلوی به شهادت رسیده است، اعلامیه‌ای در خصوص شهادت "ایوب معادی" نوشتیم و پخش کردیم و در زمان پخش اعلامیه در سطح شهر توسط ساواک دستگیر شدم. مرا به زندان ساواک در نوشهر بردند که شکنجه شده و چند ماهی در شرایط سختی در ساری زندانی بودم و دادگاه نظامی برایم تشکیل دادند که به لطف خدای تعالی تلاش و کوشش پدرم و با ترفندهایی که نشان دادند (پسرم دچار اختلالات روحی و روانی است) آزاد شدم. مدت‌ها از شهید وهاج خبر نداشتم و روزی که از زندان آزاد و بسیار ضعیف و ناتوان شده بودم و سرگردان که از ساری تا نوشهر و چالوس بدون پول چطور بروم! ناگهان در کمال ناباوری علی اکبر وهاج را دیدم آنطرف خیابان آن هم با موتور! تعجب کردم که ایشان از کجا متوجه شدند که من امروز آزاد می‌شوم و از کجا متوجه شده‌اند که من در زندان ساری‌ام که خود را از تهران به من رسانده! سوار موتور شدیم و مرا به مینی بوس‌های ساری به چالوس رساند و خودش رفت و آنجا هم علی اکبر به کمک من رسید. در زندان که بودم چون باز جوها می‌دانستند با شهید وهاج در ارتباط هستیم اقدامات و عملیات‌هایی که شهید وهاج انجام داده بودند را به من نسبت دادند از جمله؛ حمله به مشروب فروشی هتلی در نوشهر، حمله و به آتش کشیدن مراکز فساد که توسط شهید وهاج و با همکاری گروه هم‌رزمش، طلبه جوان شهید تقوی و شهید وارسته که اهل چالوس بودند و در منطقه غرب مازندران بسیار فعال و موثر بودند صورت گرفته بود.

در زندان که بودم چون باز جوها می‌دانستند با شهید وهاج در ارتباط هستیم اقدامات و عملیات‌هایی که شهید وهاج انجام داده بودند را به من نسبت دادند از جمله؛ حمله به مشروب فروشی هتلی در نوشهر، حمله و به آتش کشیدن مراکز فساد که توسط شهید وهاج و با همکاری گروه هم‌رزمش، طلبه جوان شهید تقوی و شهید وارسته که اهل چالوس بودند و در منطقه غرب مازندران بسیار فعال و موثر بودند صورت گرفته بود

می‌کرد. صندوق عقب خودروی شهید وهاج همیشه یک دستگاه چاپ و تکثیر برای چاپ اعلامیه‌های حضرت امام وجود داشت و ایشان با تشکیل گروه‌های مختلف اقدام به چاپ و توزیع اعلامیه می‌کرد. علی اکبر با گروه‌های مختلف در ارتباط بود از جمله گروه منصورون. من خودم در گروه مسلحانه نبودم ولی می‌دانم که شهید وهاج عملیات‌های مسلحانه انجام می‌داد.

خاطر من است روز ۱۶ آذر هر سال به تبعیت از ۱۶ آذر و کشتار دانشجویان توسط رژیم، دانشگاه‌ها شلوغ و گارد در دانشگاه‌ها مستقر می‌شد و فضای امنیتی به وجود می‌آمد.

در ۱۶ آذر سال ۵۶ بود، در دانشگاه بابلسر بودم که درگیری صورت می‌گیرد و دانشجویی بنام ایوب معادی شهید می‌شود، در خصوص شهادت این دانشجو هیچ گروهی از روی ترس اعلامیه‌ای ندادند و من برای اینکه

در مسجد را با هم الحاق کرده بود. شهید وهاج هم جزو افرادی بود که با هزینه شخصی خودشان اقدام به چاپ و توزیع این کتاب‌ها می‌نمود. خاطرم است مقام معظم رهبری آمده بودند انتشارات بعثت نزد فخرالدین حجازی که ضمن پرداختن به امور انتشاراتی خویش، داوطلبانه مبلغی را به صندوق حمایت از چاپ کتب اسلامی کمک نمودند.

اگر خاطره‌ای در خصوص شهید علی اکبر وهاج در ذهن دارید بیان کنید؟

یکبار خاطرم هست شهید وهاج با خودروی شیک خود آمد دنبال برای حضور در جلسات هفتگی که نزد برخی علمای در خط امام از جمله مرحوم سیدمنیرالدین حسینی شیرازی که هر هفته به همراه هم و یا با حضور برخی از دوستان با خودروی علی اکبر برای حضور در این کلاس‌ها در قم حاضر می‌شدیم. به من گفت که "وقت داری قبلش به جایی برویم؟! پذیرفتم سوار ماشین ایشان شدم و رفتیم سمت جنوب تهران و منطقه فقیرنشین حلبی آباد. در تاریکی شب ایستاد و از پشت خودرو وسایلی را بر می‌داشت و به درب منزل فقرا می‌داد. من هم کنجکاو شدم و دنبالش رفتم و دیدم که ایشان آذوقه غذایی به فقرا می‌رساند. ۲ ساعتی را در تاریکی حرکت می‌کرد و به فقرا کمک می‌رساند. شهید وهاج پیام علما را به خوبی دریافت کرده بود و به خوبی آن را در خود عملی می‌کرد و اقدامات همه جانبه‌ای در راه رضای خداوند داشت.

از فعالیت‌های مبارزاتی شهید برایمان بگویید؟ شهید وهاج فردی بود که از جان و دل برای اسلام کار



گفت‌وگویی «شاهد یاران» با اسدالله روحانی

شهید وهاج روحیه شهادت طلبی‌اش را به اطرافیان منتقل می‌کرد

درآمد

شهید علی‌اکبر وهاج بی‌امان برای پیروزی انقلاب مبارزه می‌کرد و از هیچ کمکی برای مبارزان علیه رژیم ستم شاهی دریغ نمی‌کرد. شهید با تاسیس گروه‌های مبارزاتی مختلف در سطح کشور اقدام به توانمندسازی این گروه‌ها و افراد می‌نمود و مدیریت و راهبری این گروه‌ها را برعهده می‌گرفت. یکی از این شهرها نوشهر بود که شهید وهاج اقدامات ارزنده‌ای در این شهر و شهرهای اطراف داشته است. افرادی در این شهر و شهرهای مختلف کشور توسط شهید، جذب انقلاب شده و این افراد بعدها بعد از پیروزی انقلاب و در مبارزات هشت سال دفاع مقدس و در دفاع از کشورمان به شهادت رسیده‌اند. اسدالله روحانی از هم‌زمان شهید وهاج در گفتگو با «شاهد یاران» از دیدار شهید با حضرت امام خمینی (ره) در نجف می‌گوید و افزایش انگیزه شهید بعد از این دیدار.

گسترده‌تر شد و با توجه به اینکه منزل ما در نوشهر بود و من و شهید وهاج یکسری فعالیت‌هایی در نوشهر داشتیم و رفت آمدمان هم زیاد شد و با توجه به اینکه من شناخت خوبی نسبت به منطقه و اهالی آنجا داشتم به پیشنهاد شهید وهاج و پیگیری‌های ایشان تصمیم گرفته شد که این فعالیت‌ها در منطقه برای مبارزات علیه رژیم شاهنشاهی نهادینه شود و از جوانان و افراد انقلابی و مورد اعتماد برای این مرکز جذب و استفاده شود. این اتفاق افتاد و جوانان انقلابی جذب شدند و

که بعد از آن رفت و آمد خانوادگی پیدا کردیم و همین رفت و آمد خانوادگی بهترین پوشش بود برای اینکه فعالیت مبارزاتی ما با شهید وهاج لو نرود.

فعالیت مبارزاتی شما به همراه شهید وهاج در چه زمینه‌هایی بود؟

یکسری فعالیت‌هایی در ابتدا داشتیم مثل تکثیر و پخش اعلامیه حضرت امام خمینی (ره) ولی در ادامه شهید وهاج فعالیت‌های مبارزاتی‌اش شدیدتر و

لطفاً ضمن معرفی خود از نحوه آشنایی خود

با شهید علی‌اکبر وهاج بفرمایید؟

بنده اسدالله روحانی از دوستان شهید علی‌اکبر وهاج هستم. آشنایی من با شهید و خانواده وهاج از سال ۱۳۵۵ و از طریق جلسه‌ای که در مسجد جامع بازار برگزار شده بود که در آن جلسه شهید مطهری سخنران بودند و مرحوم حاج آقا مجتبی تهرانی نماز ظهر را همیشه در این مسجد برگزار می‌کردند شروع شد. در این جلسات آشنایی من با شهید وهاج شروع شد طوری

تهیه کرده. با استفاده از این مواد نارنجک ساختم و تحویل دادم به ایشان. فعالیت‌های سیاسی و مبارزاتی ایشان بسیار در سطح گسترده بود و تفاوت داشت با افراد دیگر. ایشان در سطح گسترده‌ای فعالیت داشتند. من خاترم است ۷ صبح بود که گفتند من رشت هستم و فردا بعد از ظهر گفتند من در شیراز هستم. یعنی فقط با خود و تردد داشتند و از هواپیما به خاطر هزینه‌اش که زیاد بود استفاده نمی‌کردند. درآمد ایشان بسیار خوب بود. حسابدار بود و بیشترین بخش از درآمدش را خرج انقلاب و مبارزات می‌کردند. همه جای شمال بودند و بعدها متوجه شدم که بدون اینکه من متوجه باشم با تمام بخش‌های شمال ارتباط پیدا کرده بودند. ایشان اعتقاد داشت که باید محدوده فعالیت‌مان را گسترش دهیم و پراکنده کنیم که تأثیر و اثرگذاری‌اش بیشتر است. بالای ۶۰ درصد حقوقش را برای راه‌اندازی مراکز تکثیر و توزیع فرمایشات حضرت امام با اسم‌های مختلف جهت گمراه کردن ساواک صرف می‌کردند که

شهید وهاج در این گروه‌ها جذب شده و با اسلام ولایی آشنا شده بودند بعد از پیروزی انقلاب اسلامی هم در جنگ تحمیلی حضور یافته و شهید شدند و این نشان از به بارنشستن زحمات خستگی‌ناپذیر شهید وهاج در این افراد دارد که چقدر شهادت طلبی شهید وهاج بر این افراد اثرگذار بوده که بعد از پیروزی انقلاب هم تشنه شهادت شده و شهید شدند این تأثیر شهید وهاج بود که این‌ها پا به این عرصه گذاشتند و موفق شدند که آسمانی شوند.

نسبت به خرید سلاح‌ها اطلاع داشتید که از کجا تهیه می‌کردند؟

بیشتر از کشورهای افغانستان و پاکستان تهیه می‌کردند. البته ما سوال نمی‌کردیم چون هر چقدر کمتر می‌دانستیم بهتر بود چون لازم نبود اطلاعاتی که به ما مربوط نمی‌شد را بدانیم که این خطرناک بود و اگر دستگیر می‌شدیم فاجعه بار می‌شد.

این مرکز با درایت و پیگیری‌های شهید وهاج تشکیل شد و هزینه‌های این مرکز را شهید وهاج پرداخت کرد. این افراد خودشان فعال شده بودند و کارها را انجام می‌دادند و پخش اعلامیه و اقدامات مبارزاتی را در منطقه انجام می‌دادند و شهید وهاج حمایت مالی و فکری این افراد و مرکز را انجام می‌داد.

رفت و آمدهای شما به همراه شهید وهاج به منطقه کوچکی در نوشهر افراد ساواک را مشکوک نمی‌کرد؟

با توجه به اینکه مامورین ملعون ساواک همه جا حضور داشتند و ما هم رفت و آمدمان زیاد بود، مرحوم منوچهر وهاج پدر شهید وهاج که فرد مبارز و هوشمندی بود که همیشه حامی فرزندان‌ش بود، به جهت اینکه این رفت و آمد، ساواک را متوجه نسا زد و دستگیر نشویم فداکارانه تصمیم گرفتند که با همسرشان به نوشهر مهاجرت کنند و منزلی روبه روی خانه پدری ما تهیه



شهید وهاج در کنار دوستان - نفر چهارم

با توجه به اینکه شهید وهاج موسس این گروه بود و تمام حمایت‌های فکری و مالی این گروه‌ها توسط خود شهید بود، بر این اساس جذب و پرورش دینی این افراد توسط خود شهید صورت گرفت، برخی از افرادی که توسط شهید وهاج در این گروه‌ها جذب شده و با اسلام ولایی آشنا شده بودند بعد از پیروزی انقلاب اسلامی هم در جنگ تحمیلی حضور یافته و شهید شدند

ساواک فکر کند در تهران ۲۰ یا ۳۰ مرکز این کارها را دارند انجام می‌دهند ولی در اصل فقط یک مرکز بود که این اقدامات را انجام می‌داد.

حضور و نقش شهید علی‌اکبر وهاج در مدیریت و رهبری تظاهرات علیه رژیم چگونه بود؟

در روز ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ میدان شهدا جمع شدیم و دیدیم درخت‌ها برگشان می‌شکند و به زمین می‌افتد یک نفر داد زد برگردین! یک دفعه پشت سرم را نگاه کردم که ده‌ها نفر روی زمین افتاده‌اند و زخمی و شهید شده‌اند، هلی‌کوپترها از بالای سر مردم تیراندازی می‌کردند و تیرهای شلیک شده از هلی‌کوپترها بعد از برخورد با درختان و شکستن شاخ و برگشان به مردم برخورد می‌کرد و خیابان مملو از مردمی بود که بر زمین

همکاری شما با شهید به جز مواردی که عنوان کردید در چه زمینه‌های دیگری بود؟

ایشان یک بار از من خواستند که تعدادی نارنجک برایش تهیه کنم و من در این مسائل آشنا بودم. من نارنجکی تقریباً شبیه همین سه راهی‌ها ساختم و به ضامن و چاشنی هم برایش گذاشتم و نارنجک دست‌ساز درست کردم و ایشان این نارنجک را برده و امتحان کرده بود و به من گفت خیلی خوب بود و درخواست کرد که تعداد بیشتری درست کنم و من گفتم که مواد اولیه اش را با ترس از ناصر خسرو تهیه می‌کنم که ایشان گفت هر چقدر مواد اولیه بخواهی برایت تهیه می‌کنم. به من گفت چقدر می‌خواهی؟ گفتم ۱۰ کیلو باشه کافیه؟ فردا به من گفت برو تو حیاط مواد اولیه برایت تهیه کرده و آورده‌ام! رفتم دیدم ۴ تا ۵ بشکه برایم آورده و در حیاط گذاشته و من ناباورانه نگاه می‌کردم که این‌ها را از کجا

کردند و به صورت پوششی شدند برای اقدامات مبارزاتی شهید وهاج و گروهی که ایشان در شمال ایجاد کرده بود. ما بعد از آن راحت‌تر تردد داشتیم و محدوده فعالیت گروه در شمال سمت نوشهر، چالوس، رویان، نور و فریدونکنار بود. پخش اعلامیه و تکثیر فرمایشات حضرت امام خمینی^(ره) کمک به سخنرانان مذهبی در مساجد منطقه و جمع‌آوری کمک برای مبارزات از جمله فعالیت‌های گروه بود.

جذب این افراد بیشتر از سوی شما صورت گرفت یا شهید وهاج؟

با توجه به اینکه شهید وهاج موسس این گروه بود و تمام حمایت‌های فکری و مالی این گروه‌ها توسط خود شهید بود، بر این اساس جذب و پرورش دینی این افراد توسط خود شهید صورت گرفت، برخی از افرادی که توسط

که هر مطلبی است به سید احمد آقا بگو یعنی همان جا دست علی اکبر را گذاشته بودند به دست مرحوم سید احمد آقا خمینی^(۵). همان روز بعد از نماز مغرب و عشاء بود که قرار بود جلسه‌ای در منزل شخصی فخرالدین حجازی برگزار شود و من و برادران وهاج قرار بود که به این جلسه برویم. با خودم و جلوی مدرسه رفاه که شهید علی اکبر وهاج پیش امام بودند منتظر شدیم آمد و سوار شد. دیدیم بسیار ناراحت و برافروخته است و بسیار عصبانی بود! تعجب کردیم و علت را پرسیدیم، ایشان در جلسه‌ای که در مدرسه رفاه و پیش حضرت امام بوده که مهندس بازرگان که رئیس دولت بود در یک موضوعی با حضرت امام مخالفت کرده بودند که ایشان از آن اتفاق بسیار عصبانی بودند و اعتراض می‌کردند که چرا با نظر امام مخالفت می‌کنند. شهید از یک چنین بینش سیاسی برخوردار بود و به احترام امام در جلسه به ایشان چیزی نگفته بود و اعتراض نکرده بود. علی اکبر عاشقانه امام را دوست داشت و امام در وجود ایشان بود و تمام فعالیتش در روند انقلاب معطوف به امام بود و اعتقاد داشت باید کلام و پیام امام را در سطح کشور به مردم رساند. نگاهش، نگاه کشوری و بسیار گسترده بود و چند روز قبل از شهادتش پسرش به دنیا آمد که به عشق امام اسمش را روح الله گذاشت. خودش را فرزند امام می‌دانست و مثل پدر دوستش داشت.

❖ **از میزان شهادت طلبی شهید برایمان بگویید؟**
کسی که اسلحه دستش می‌گیرد در آن زمان و در آن شرایط می‌خواهد از اسلام و دین دفاع کند، قطعاً تشنه شهادت است. از دوستان ایشان روایت شد که یک بار در تظاهرات چند روز قبل از شهادتش که مبارزات به اوج خودش رسیده بود ایشان اسلحه داشتند و گاردی‌ها که اکثراً به صورت ستونی می‌آمدند و شهید وهاج چند نفر از گاردی‌ها را با اسلحه هدف قرار داده و از پا درآوردند و چون تجمع مردم در خیابان زیاد بود و وقتی علی اکبر می‌بیند که گاردی‌ها به سمت مردم تیراندازی می‌کنند با دست و اسلحه به گاردی‌ها اشاره می‌کند که جلب توجه کند تا به سمت او تیراندازی کنند و مردم را نزنند. بسیار نترس و دوستدار مردم بود. اقدامات ایشان همه در راستای شهادت بود.

❖ **اگر مطلب پایدانی است بیان کنید؟**
تشکر از شما و بنیاد شهید که یاد و خاطر شهدا را گرامی می‌دارید و عمل به فرمایش مقام معظم رهبری که می‌فرمایند "حفظ یاد و خاطره شهدا کمتر از شهادت نیست" می‌نمایید و کمال تشکر و خدا قوت به شما و دست‌اندرکاران نشریه را دارم.



اگر ما برگردیم ایران ممکن است برای ما درس درست شود و ساواک ما رو دستگیر کند چکار کنیم؟ حضرت امام^(۶) فرموده بودند وقتی رفتید ایران بروید پیش شیخ علی تهرانی که ایشان چشم من هستند که ایشان آن موقع در کازرون تبعید بودند. یکی از ویژگی‌های بارز ایشان که خیلی برای من و اطرافیان مهم بود بحث ساده زیستی ایشان بود ایشان فردی بود که آن زمان ۳۰ هزار تومان حقوق می‌گرفت و مستأجر بود و یک منزل کوچک گرفته بودند و ماهی ۵۰۰ تومان اجاره می‌داد و بخش زیادی از درآمدش را صرف مبارزات می‌کردند و آن موقع‌ها حقوق ۱۰۰۰ تا ۱۲۰۰ تومان بود ولی حقوق ایشان ۳۰ هزار تومان بود ولی مستأجر بود در یک محله قدیمی، همین بحث ساده زیستی ایشان بود که خیلی‌ها را به سمت خودش و انقلاب جذب می‌کرد.

علی اکبر عاشقانه امام را دوست داشت و امام در وجود ایشان بود و تمام فعالیتش در روند انقلاب معطوف به امام بود و اعتقاد داشت باید کلام و پیام امام را در سطح کشور به مردم رساند. نگاهش، نگاه کشوری و بسیار گسترده بود و چند روز قبل از شهادتش پسرش به دنیا آمد که به عشق امام اسمش را روح الله گذاشت

❖ **از میزان علاقه ایشان به حضرت امام خمینی^(۷) اگر مطلبی دارید بفرمایید؟**

زمانی که امام به تهران آمدند در تاریخ ۱۴ یا ۱۵ بهمن ماه در مدرسه رفاه ایشان پیش امام رفته بودند و به حضرت امام گفته بودند که اکنون چه فعلیتی انجام دهیم برای مبارزات و درخواست کرده بودند که چه مأموریتی به بنده می‌دهید. که حضرت امام گفته بودند

افتاده و شهید و زخمی شده بودند. تعداد بسیار زیادی از مردم به زمین افتاده بودند و نیروهای گارد هم در خیابان پر بودند و تانک‌هایشان خیلی از کوچه‌ها و خیابان‌ها را بسته بودند. من در بین مردم بودم که دیدم علی اکبر وهاج در بین مردم و روی دوش یک نفر نشسته و جلوتر از همه شعار مرگ بر شاه سر می‌دهد و جلو می‌رود و با صدای بلند شعار می‌داد و در تیراندازی شدید گاردی‌ها بخشی از تظاهرات مردم را مدیریت می‌کرد.

❖ **با توجه به اینکه شما از افراد بسیار نزدیک به شهید وهاج بوده‌اید از خصوصیات اخلاقی و رفتاری شهید برایمان بگویید؟**

بسیار شجاعت و جسارت داشت و نترس بود. ما اکنون راحت نشسته‌ایم و صحبت می‌کنیم ولی ایشان آن موقع و در آن زمان آن کارها را انجام می‌داد. شاید خیلی از مبارزان و انقلابیون فعلی، از اقدامات شهید وهاج و جسارت ایشان شک و تردید کنند که چطور علی اکبر در آن زمان با آن همه نیروی گارد و ساواکی این کارها رو توانسته انجام دهد. چون ساواک در میان جامعه شدیداً رخنه کرده بود و باید خیلی مراقبت می‌کردیم که لو نرویم. فضا طوری بود که اگر کسی حتی نهج‌البلاغه دستش بود، دستگیر می‌شد چه برسد به اعلامیه حضرت امام^(۸)، نارنجک و از این قبیل موارد. فرد مهربانی بود ولی در کار بسیار جدی و پرابهت بود و بسیار نترس بود و همین روحیه‌اش بود که باعث شد آن اقدامات ارزنده را انجام دهد. در جلسات خصوصی و سخنرانی‌ها، بسیار راحت صحبت می‌کرد و نترس و بی‌باک بود و ما واقعاً از جسارت ایشان می‌ترسیدیم. جسارت ایشان به خاطر اعتقاد به خداوند و ایمان ایشان بود و ایشان یک بار در نجف به دیدار حضرت امام رفتند و بعد از اینکه از نجف برگشتند و حضرت امام را زیارت کرده بودند جسارتشان بیشتر شده بود و ایشان در ملاقات حضرت امام خمینی^(۹) به امام گفته بودند که



گفت‌وگویی «شاهد یاران» با داود رامشانی

شهید وهاج عاشقانه امام را دوست داشت

درآمد

داود رامشانی متولد سال ۱۳۳۰ جزو نیروهای همافر رژیم شاه بود که از طریق انتشارات بعثت با شهید علی اکبر وهاج آشنا شد و توانست اعتماد شهید را به خود جلب کند و در ساخت نارنجک‌های دستی بسیار فعال بود و علاقه‌اش به ساخت نارنجک آنقدر زیاد بوده که در رشته شیمی در دانشگاه تحصیل کرد تا بتواند از امکانات دانشگاه استفاده کند برای ساخت نارنجک و استفاده از آنها در مبارزات علیه رژیم ستم شاهی. در ساخت نارنجک مشکل تامین مواد اولیه داشته ولی شهید علی اکبر وهاج با ارتباطات گسترده خودش این مواد را همیشه در سریع‌ترین زمان به او می‌رسانده و علاوه بر ساخت نارنجک برای گروه شهید علی اکبر وهاج، برای گروه مبارزاتی شهید اندرزگو هم نارنجک ساخته است.

گفتگوی «شاهد یاران» با داود رامشانی معاون سابق دانشکده اطلاعات نیروی مسلح و هم‌رزم شهید وهاج را در ادامه می‌خوانید.

لطفاً بفرمایید در چه سالی و چگونه با شهید

علی اکبر وهاج آشنا شدید؟

نحوه آشنایی‌ام با شهید علی اکبر وهاج از طریق برادرشان حاج احمد وهاج بود که در انتشارات بعثت در کنار مرحوم استاد فخرالدین حجازی مشغول به فعالیت بود و بعد از مدتی که اعتمادشان را جلب کردم به من اعلامیه دادند و مشغول به پخش اعلامیه شدم و این در حالی بود که من آن زمان همافر نیروی هوایی و نظامی

افراد دیگری هم وصل شدم.

شهید علی اکبر وهاج در خصوص آموزش

صحیح مبارزات به افراد مبارز و انقلابیون چگونه

کمک می‌کردند؟

من چون نظامی بودم برخی دوستان از من یک سری جزواتی می‌خواستند که نحوه صحیح مبارزه را آموزش دهد و این جزوات ممنوعه بود و دسترسی به آن آسان

بودم ولی به من اعتماد کردند و این نشان از میزان محبت آن دوستان نسبت به من بود که آن زمان به من و افرادی مثل من اعتماد کنند و این سعادت را داشته باشیم که در کنارشان باشیم. این رفت‌وآمدها باعث شد که من هم وارد جلسات و سخنرانی‌های حاج آقا مجتبی تهرانی شوم و چون شهید ارتباط زیادی داشتند با انقلابیون و جوان‌های مبارز انقلاب، من هم با این افراد آشنا شدم و مبارزاتم گسترده‌تر شد و از طریق ایشان به



اطلاعیه شهید توسط گروه‌های مبارز

بود، تردد انقلابیون کمی سخت شده بود و با توجه به اینکه شهید علی اکبر وهاج در آن سال‌ها شجاعانه و بدون توقف مشغول به فعالیت بود به پیشنهاد ایشان تصمیم بر این شده بود که انتشارات دیگری تاسیس شود تا راحت‌تر بتوان مبارزه کرد و با کمک مالی ایشان انتشارات پژوهش‌های اسلامی توسط برادران وهاج و تعداد دیگری از مبارزین همچون؛ قاسم تبریزی، سید محمود پور مستوفی و مصطفی زمانی تاسیس شد. این انتشارات سمت میدان بهارستان بود.

در خصوص میزان ارتباط شهید وهاج با علما و عمل به فتوای علما اگر مطلبی هست بفرمایید؟
ما یک بار تصمیم گرفتیم اسلحه بخریم و نیاز به پول داشتیم و من فکر رفتم به اینکه خودروی حمل پول بانک در مشهد را بزنیم و با پولش اسلحه بخریم. یک خودرویی قرض گرفتیم. همه چیز آماده بود برای انجام این عملیات و برای شروع این عملیات نیاز به اجازه شرعی از علما داشتیم که با ارتباطی که شهید وهاج با علما داشت از ایشان خواستیم که اجازه شرعی این کار را بر ایمان بگیرد که آیا این کار انجام بشود یا خیر؟ ایشان هم از شیخ علی تهرانی پرسیده بودند که ایشان مخالفت کردند و گفتند رژیم پهلوی از این کار استفاده تبلیغاتی بر علیه انقلابیون خواهد کرد که این کار انجام نشد.

تخصص اصلی شما در مبارزات ساخت نارنجک بود. لطفاً از فعالیت شهید در خصوص تاثیر ایشان در ساخت نارنجک و استفاده این نارنجک‌ها در مبارزات بگویید؟
مادنیال درست کردن سه راهی و نارنجک دستی بودیم

آموزشی را به من داد و گفت دستگاه که درست شد بیشتر کپی می‌کنم و برایت می‌فرستم. یکبار هم رفته بودم انتشارات پژوهش‌های اسلامی (کوچه بنی هاشم) اطراف میدان بهارستان که علی اکبر را در آنجا دیدم به من گفت که "داود داری میری یک کیسه‌ای زیر راه پله هست آنها را همراه خودت ببر". دیدم داخل کیسه حدود ۲۰ جزوه به صورت بسیار زیبا کپی شده و مرتب از همان جزوات "بهرت مبارزه کنیم" می‌باشد. من کلی خوشحال شدم و آمدم پخش کردم بین دوستان و این جزوات فارسی بود و محتوای قوی داشت. آمدم منزل دیدم دوستانی که مسئول پخش اعلامیه در قم بودند آمده‌اند منزل ما که یکسری جزوه هم به این دوستان دادم و دیدم اعلامیه‌ها و جزوات را همینطور بدون اینکه استتار کنند داخل ساک گذاشته‌اند. به آنها گفتم این طوری که ساواک شمارا دستگیر می‌کند! و جزوات و اعلامیه‌ها را گذاشتم داخل جعبه پیراهن و لباس‌هایی را روی آنها گذاشتم و طوری که مامورین شک نکنند، دوستان از من پرسیدند که چطور این موارد را یاد گرفته‌ای؟! که من گفتم از همین جزوات یاد گرفتم. و این جزوات در آشنایی ما در خصوص نحوه صحیح مبارزه بسیار تاثیر داشت.

در خصوص انتشارات بعثت و ارتباط شهید وهاج با این انتشارات چه می‌دانید؟
انتشارات بعثت به مدیریت مرحوم فخرالدین حجازی در مبارزات بسیار فعال بود. چاپ و تکثیر اعلامیه هم در این انتشارات انجام می‌شد افراد بسیار زیادی که بسیاری از این افراد اکنون جزو مسئولین کشور هستند با این انتشارات تماس داشتند و این انتشارات محل تجمع بخشی از مبارزین شده بود و چون انتشارات بعثت توسط ساواک شناسایی شده و تحت مراقبت

نبود. این جزوات نحوه مبارزه با ساواک را هم آموزش می‌داد و برای مبارزه علیه رژیم طاغوت بسیار خوب بود. من به شهید وهاج گفتم و اهمیتش را یادآوری کردم به ایشان و در کمال ناباوری دیدم که فردای آن روز جزوات را به صورت کپی شده آورد و به من داد و از من خواست که این جزوات را در بین بقیه پخش کنم تا با نحوه مبارزه آشنا شوند و آموزش ببینند. بعد از مدتی هم جزوه‌هایی با موضوع "چگونه بهتر مبارزه کنیم" را به من دادند.

در خصوص فعالیت‌های مبارزاتی شهید و نحوه سازماندهی این مبارزات توسط ایشان اگر مطلبی است بیان کنید؟
خاطرم هست یکبار برای کاری رفتم منزل ایشان. در منزلشان یک دستگاه کپی پیشرفته داشت که هر کسی نمی‌توانست از این دستگاه‌ها تهیه کند ولی ایشان در منزلشان داشت. همسر ایشان فکر کردند من تعمیر کار دستگاه تکثیر هستم و به من گفتند که "برادر این دستگاه ما موقع پرینت جوهر پس می‌دهد، اگه امکان دارد تعمیرش کنید" که جالب بود برایم که همسر ایشان هم پا به پای ایشان برای پیروزی انقلاب مبارزه می‌کردند. ایشان در آن روز یک سری جزوه‌های

ما دنبال درست کردن سه راهی و نارنجک دستی بودیم و علی اکبر وهاج جزواتی را به من دادند که داخل این جزوات نحوه ساخت نارنجک را آموزش داده بود، مواد منفجره، بسیار قوی و با تخریب زیاد. من از همین جزوات یاد گرفته بودم که چگونه فتیله آن را تهیه کنم



جوان‌هایی بودند از دوستان بنده که شب‌ها شیفت می‌دادند و جایگزین افراد و همکارانشان در شیفت شب در مخابرات می‌ماندند که خیلی‌ها فکر می‌کردند به خاطر پول می‌مانند ولی شیفت می‌ماندند که اعلامیه‌ها و فرمایشات حضرت امام را با دستگاه‌های مخابرات به صورت کاست تکثیر کنند و سریع و داغ‌داغ به دست مردم برسانند

امام خمینی^(ع) را تایپ می‌کردند که تکثیر کنند، از شدت علاقه به حضرت امام^(ع) شدیداً گریه می‌کرد. وی همواره در متن انقلاب بود و من تعجب می‌کردم ایشان این همه وقت برای مبارزات انقلاب می‌گذارند. بسیار شیک پوش بود. ایشان بسیار محافظه‌کار هم بود و ارتباطاتشان را به خاطر مسائل امنیتی بروز نمی‌داد.

به نظر شما چه عاملی در پیروزی انقلاب موثر بود؟

پیروزی انقلاب کار الهی و بسیار وسیع و فراگیر بود. افراد از جان و دل مایه می‌گذاشتند و "من" در کار نبود و کلمه "ما" بود که در آن زمان بین مبارزین متداول بود. جوان‌هایی بودند از دوستان بنده که شب‌ها شیفت می‌دادند و جایگزین افراد و همکارانشان در شیفت شب در مخابرات می‌ماندند که خیلی‌ها فکر می‌کردند به خاطر پول می‌مانند ولی شیفت می‌ماندند که اعلامیه‌ها و فرمایشات حضرت امام را با دستگاه‌های مخابرات به صورت کاست تکثیر کنند و سریع و داغ‌داغ به دست مردم برسانند. شب حضرت امام^(ع) در خارج از کشور صحبت می‌کردند و صبح فرمایشات حضرت امام به صورت اعلامیه در داخل کشور دست مردم بود. من تعجب می‌کردم از سرعت عمل دوستان. کار جمعی مردم بسیار زیبا و معنادار بود و این کار جمعی نیازمند یک مدیریت خوب بود که افرادی مثل شهید علی اکبر وهاج این کار را انجام می‌دادند و به درستی پیش می‌بردند. همه بسیج می‌شدند و دست به دست هم داده بودند. من چون در مشهد بودم بعدها ارتباطم با ایشان در اواخر کمتر شده بود ولی هر وقت نیاز به کمک داشتم از ایشان کمک می‌گرفتم.

بخرم اگر بتوانی نصف مبلغ را تهیه کنی نصف دیگرش را خودم تهیه می‌کنم" که من گفتم چقدر می‌شود؟ گفت که ۲۰۰ هزار تومان می‌شود. من نتوانستم پول را تهیه کنم و او به تنهایی آن مبلغ کلان را تهیه (وام گرفت) و سلاح‌ها را خرید. بارها شهید وهاج از من خواسته بودند که مرا بفرستند برای آموزش و طی دوره در لبنان که میسر نشد. این درخواست را شهید اندرزگو هم داشتند که میسر نشد.

از خصوصیات اخلاقی شهید علی اکبر برایمان بگویید؟

بارزترین ویژگی ایشان، شجاعتش در انجام کارها و سرعت در تهیه امکانات مبارزاتی و فراهم کردن این امکانات برای دیگر مبارزان بود. فردی بسیار مهربان و فداکار و دلسوز بود. خاطرم هست روز ۱۷ شهریور ماه سال ۵۷ از مشهد آمده بودم تهران که علی اکبر را دیدم، وی ضمن اینکه در آن لحظه فرمایشات حضرت

و علی اکبر وهاج جزواتی را به من دادند که داخل این جزوات نحوه ساخت نارنجک را آموزش داده بود، مواد منفجره، بسیار قوی و با تخریب زیاد. من از همین جزوات یاد گرفته بودم که چگونه فتیله آن را تهیه کنم. من به این کار علاقه داشتم و در آزمون ورودی دانشگاه شرکت کردم و رشته شیمی قبول شدم و انگیزه‌ام بیشتر این بود که بروم دانشگاه که بتوانم از امکانات دانشگاه استفاده کنم برای ساخت نارنجک برای مبارزه و هم اینکه دانش این علم را یاد بگیرم. رفتم دانشگاه و این جزوات حتی در دانشگاه هم به من کمک کرد در ساخت نارنجک‌های دستی پیشرفته. گروهی بود که شهید بزرگوار اندرزگو با آن‌ها در ارتباط بود که با ایشان آشنا شدم و یکسری مواد منفجره‌ای که ساخته بودم را به آنها دادم تا استفاده کنند. همه این‌ها را مدیون جزواتی بودم که شهید علی اکبر وهاج به من داده بود. تهیه مواد اولیه برای ساخت مواد منفجره کار بسیار سختی بود و تهیه‌اش بعضی وقت‌ها غیرممکن بود. خاطرم است نیاز به مواد اولیه ساخت نارنجک داشتم، به علی اکبر گفتم که مقداری پتاسیم می‌خواهم اگر امکان دارد برایم تهیه کنید. در کمتر از ۲۴ ساعت یک ظرف بسیار بزرگ حاوی پتاسیم برایم آورد و تعجب کردم که چطور با آن همه تسلط ساواک بر جامعه مواد را برایم تهیه کرد و آورد و به من گفت اگر باز هم خواستی بگو! امکاناتی که من از شهید می‌خواستم با درایت و سرعت و دقت برایم تهیه می‌کرد و معلوم بود که ارتباطات وسیع و تنگاتنگی دارد که بروز نمی‌داد. آخرین باری که دیدمشان به من گفت که من یک محموله بزرگ سلاح تهیه کرده‌ام حاوی ۲ کلاشینکف و ۵ کلت که به من گفتند "داود می‌تونی کمک کنی که این محموله را





گفت‌وگوی «شاهد یاران» با سید داود ساجدی

شهید وهاج خود را وقف انقلاب کرده بود

درآمد

ایام فجر انقلاب اسلامی نتیجه حرکت توده‌های مختلف مردم از جمله دانشجویان و نقطه شروع حرکتی تمدن‌ساز و جهانی در همه ابعاد خود به رهبری حضرت امام (ع) می‌باشد. جنبش دانشجویی نیز همپای همه آحاد ملت در به ثمر رسیدن انقلاب اسلامی نقش خود را ایفا نمود. دانشگاه‌ها در زمان رژیم پهلوی تحت تدابیر شدید امنیتی بود و دانشجویان مذهبی مظلومانه دچار محاصره محدودیتی بودند و با معرفی انقلاب اسلامی، بسیاری از جوانان مخصوصاً دانشجویان به دنبال پاسخ سوالات خود در زمینه انقلاب اسلامی بودند. با توجه به اختناق شدید جامعه و تبعید بسیاری از علما، بسیاری از سوالات جوانان بی پاسخ بود. یکی از این جوانان سید داود ساجدی بود که با سن کم خود در صدد بود بسیاری از سوالات ذهنش توسط علما پاسخ داده شود و این چنین بود که سید داود ساجدی وارد کلاس‌های درس مرحوم آیت‌الله سیدمنیرالدین حسینی شیرازی در قم شد و بعد از آن، افراد و دانشجویان مومن و معتمد دیگری را وارد این کلاس‌ها کرد. یکی از این افراد شهید علی اکبر وهاج بود که وارد کلاس‌های مرحوم آیت‌الله سیدمنیرالدین حسینی شیرازی شد و از این طریق با علمای دیگر حوزه قم آشنا شد.

گفتگوی «شاهد یاران» با سید داود ساجدی عضو هیات علمی فرهنگستان علوم اسلامی قم و از هم‌زمان شهید وهاج را در ادامه می‌خوانید.

که با هم بودیم از جمله آقای معلمی، آقای حسین نجات (سردار نجات) و آقای مهندس سیادت هم بود. از آن زمان به بعد هفته‌ای یک بار همدیگر را می‌دیدیم و معمولاً وقتی می‌آمدند هم بحث فرهنگی بین مان بود و هم بحث‌های سیاسی. ارتباط ما مدتی به همین منوال گذشت و چون من ارتباطاتی در قم و حوزه داشتم پیشنهاد دادم و پذیرفته شد و قرار شد که برنامه مستمری داشته باشیم و بر اساس آن جمع‌ها برویم به قم و در جلسات مرحوم حاج آقا سیدمنیرالدین

منزل ایشان دیدم و آشنایی ما از آنجا شکل گرفت. در جلسه اول بحث و گفتگو شد پیرامون انقلاب و اوضاع سیاسی کشور و بعد از دیدار اول قرار گذاشتیم مجدد همدیگر را ببینیم.

ارتباط شما با شهید علی اکبر وهاج چگونه ادامه پیدا کرد؟

ایشان وقتی متوجه شد که ما دانشجو هستیم آمدند منزل ما که به اتفاق دوستان زندگی می‌کردیم. افرادی

لطفا خودتان را معرفی کنید و از نحوه

آشنایی با شهید علی اکبر وهاج بفرمایید؟

سید داود ساجدی هستیم. بعد از انقلاب به قم آمده‌ام و به عنوان عضوی از فرهنگستان علوم اسلامی مشغول به فعالیت بوده‌ام و فعالیت‌های پژوهشی داشته و اکنون هم فعالیت پژوهشی دارم. آشنایی من با شهید علی اکبر وهاج در سال ۱۳۵۵ و بدین صورت بود که بنده در منزل یکی از بستگان بودم که شهید علی اکبر وهاج نیز آمدند به منزل ایشان و من اولین بار علی اکبر را در

بازار خدمت آیت الله خوانساری از مراجع آن زمان و رفتیم خدمت ایشان حدود ۶۰ نفر از خانم‌ها هم همراه ما بودند و ایشان توصیه کردند که صحبت می‌کنند و پیگیری می‌کنند. فردای آن روز به اتفاق شهید رفتیم قم با مرحوم سیدمنیرالدین حسینی صحبت کردیم و به اطلاع ایشان هم رساندیم و قرار شد ایشان هم پیگیری کنند. آن زمان مرحوم آقای ربانی شیرازی از زندان آزاد شده بود که من به اتفاق شهید و حاج به خدمت آقای ربانی شیرازی رسیدیم و صحبت کردیم و قرار شد خانم‌ها مقاومت کنند و ایشان هم پیگیری می‌کنند و در نهایت، مقاومت خانم‌ها و پیگیری ما جواب داد و باعث شد خانم‌ها با همان چادرها به دانشگاه رفتند. این اقدامات فرهنگی و پیگیری‌های مصرانه شهید و حاج در شناساندن اوضاع آن سال‌ها بسیار مفید بود.

خصوصیات اخلاقی شهید علی اکبر و حاج

چگونه در ذهن شما حک شده است؟

شهید و حاج خودش را وقف انقلاب کرده بود و از هیچ کمکی برای این انقلاب دریغ نکرد. ایشان درآمد خوبی هم داشت که آن را صرف انقلاب و مبارزه و افراد نیازمند کرده بود حتی هزینه سفر ما به قم در جمعه هر هفته را ایشان پرداخت می‌کرد. شهید و حاج بسیار عاطفی بود و دل نرمی داشت و رؤف بود و مهربان. نسبت به همه مهربان بود و به نظر من تحولی که خداوند به ایشان کرده بود به جهت همین رقت قلب ایشان بود. ضمن اینکه تلاشش برای حکومت و انقلاب تلاش چشمگیری بود اما به دلیل نوع رفتاری که از خودش نشان می‌داد و من خاطر م است که همیشه به او می‌گفتم " کمی احتیاط کن و آنقدر تند نرو و به فکر خودت باش شجاعت هم حدی دارد" که ایشان می‌گفت حواسم هست. تیپ لباس پوشیدن و شیک بودنش هم پوشش خوبی بود که شک نکنند به او و البته خداوند کمک کرده بود ایشان با آن همه فعالیت و ریسک دستگیر نشود. ایشان به دلیل اینکه در خدمت کردن به دین خدا بی‌محابا تلاش می‌کرد و نمی‌خواست برای خودش کاری کند سعی می‌کرد کارها را به بهترین وجه ممکن انجام دهد و در انجام امورات کوتاهی نمی‌کرد و دوستی و همراهی ایشان برای ما بسیار ارزشمند بود. برای ایشان فعالیت‌های اجتماعی بسیار مهم بود و گاهی با هم بحث می‌کردیم. بسیار خستگی‌ناپذیر بود و پرکار. از خصوصیات دیگر ایشان شجاعت ایشان در آن حال و هوای انقلاب و خفقان بود. اهل تظاهر نبود و ساده بود. ان شاء الله خود شهید در آخرت کمک‌مان کند و دستمان را بگیرد.



برایم این ویژگی ایشان بسیار جالب بود. یک بار تماس گرفت با من نزدیک نیمه شعبان بود و گفت یک جلسه خیلی مهم برگزار خواهد شد و برایم یک سری کارت آورد. کارت انجمن حجتیه بود که نیمه شعبان یک جلسه خیلی بزرگ برگزار می‌کرد که بزرگترین جلسه انجمن بود و سخنرانی عمومی بود. با اینکه ایشان فرد مذهبی بود و افراد آن زمان تک بعدی بودند یعنی یا مذهبی بودند و یا غیر مذهبی، ولی ایشان وقتی می‌دید جایی، کار خوبی در حال انجام است شرکت می‌کرد و برایم جالب بود و احساس می‌کردم که آدمی است که جایی که احساس کند می‌تواند مفید باشد وارد می‌شود و به حواشی توجه نداشت. ایشان در متن انقلاب بودند نه در حاشیه انقلاب.

ارتباط ایشان با علما چگونه در روند پیشبرد انقلاب کمک کرد؟

خاطر م هست مهرماه سال ۵۶ که من در شیراز بودم، همسر م تماس گرفت که خانم‌های چادری را به دانشگاه تربیت معلم راه نمی‌دهند، همسر م در آن دانشگاه دانشجوی بودند و ایشان گفتند که امروز رفتیم دانشگاه و ما را که چادری بودیم راه ندادند دانشگاه و گفتند چادرهایتان را بردارید بعد داخل شوید و به من گفتند الان چه کار کنیم؟ تماس گرفتم با شهید و حاج و قرار شد هیچ کس چادرشان را بردارد و مقاومت کنند و فردا هم مجدداً بیایند جلوی دانشگاه بنده هم رسیدم به تهران و قرار شد شهید و حاج هم فردا صبح جلوی دانشگاه باشند. طبق قرار مان رفتیم و وقتی رسیدیم دیدم شهید و حاج آمده و خانم‌ها هم آمده بودند. به خانم‌ها گفتیم بروید ببینید اجازه می‌دهند بروید داخل یا خیر؟ و دیدیم اجازه ورود نمی‌دهند. به پیشنهاد شهید و حاج خانم‌ها را جمع کردیم و رفتیم

حسینی شرکت کنیم و مرتب این رفت و آمدها ادامه داشت. علاوه بر دیداری که هر هفته، جمعه‌ها در قم داشتیم، قراری هم می‌گذاشتیم در تهران و مباحثه می‌کردیم و در خصوص مباحث صحبت می‌کردیم، بحث‌هایمان یا در مورد امور اعتقادی بود یا بحث‌های فلسفی و جامعه‌شناسی بود بر اساس مقتضیات جامعه بحث‌ها تغییراتی هم می‌کرد و ما به مقتضیات آن زمان نیازمند آن بحث‌ها بودیم. در حدود یک سال و نیم به همین منوال گذشت و ایشان مشغله‌هایشان زیاد شد و مشغول فعالیت‌های سیاسی و مبارزاتی شدند و دیدارها کمتر شد البته ارتباطمان قطع نبود ولی کمتر شده بود.

موضع سیاسی شهید علی اکبر و حاج با شخصیت‌های مبارزاتی آن زمان چگونه بود و این ارتباطات با شخصیت‌ها و احزاب سیاسی آن موقع چگونه شکل گرفت؟

شهید و حاج از ویژگی‌های ممتازش این بود که خیلی اهل دسته‌بندی و حزب و حزب بازی نبود ایشان از یک طرف به دلیل حسن معاشرتش و در همه جا بودن و فعالیتش با یک تیپ افرادی مثل دکتر علی شریعتی در ارتباط بود و چندین بار می‌دانم که ایشان به منزل دکتر شریعتی رفته بودند و از طرف دیگر با استاد فخرالدین حجازی ارتباط داشت. هر جا که احساس می‌کرد که می‌تواند استفاده کند و یا خدمتی بکند برایش مهم نبود این فرد سمت کدام دسته و گروه است. معمولاً افراد در آن زمان تک بعدی بودند و ایشان اصلاً تک بعدی نبود و

شهید و حاج خودش را وقف انقلاب کرده بود و از هیچ کمکی برای این انقلاب دریغ نکرد. ایشان درآمد خوبی هم داشت که آن را صرف انقلاب و مبارزه و افراد نیازمند کرده بود حتی هزینه سفر ما به قم در جمعه هر هفته را ایشان پرداخت می‌کرد





گفت‌وگویی «شاهد یاران» با مجید قلی‌ها

شهید وهاج با شجاعت خود به ما درس شهامت می‌داد

درآمد

فرهنگ ایثار و شهادت یکی از ارزش‌هایی است که هم زمان با تاریخ ایران شکل گرفته و همیشه از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده و از دیرباز، الهام‌دهنده مومنان و مسلمانان در مسیر تعالی آموزه‌های انسانی و الهی بوده است. مبارزات انقلاب اسلامی و در ادامه هشت سال دفاع مقدس جزئی مهم از تاریخ ملت ایران و پاسداری و نشر فرهنگ دفاع و حماسه‌آفرینی‌های ایثارگران است که با تلاش جوانان و نوجوانان همراه بود. نوجوانانی که با سن بسیار کم اما با روح بزرگشان در حماسه‌آفرینی‌های کشورمان نقش زیادی داشته‌اند. مجید قلی‌ها از هم‌زمان شهید علی اکبر وهاج جزو افرادی است که با سن بسیار کم و از طریق شهید علی اکبر وهاج وارد مبارزات علیه رژیم ستم شاهی شد و در مدتی که با شهید وهاج همراه بوده است خاطرات زیادی از شهید به یاد دارد که در گفت‌وگو با «شاهد یاران» آنها را بر ایمان بازگو می‌کند.

اتمام جلسه ایشان هم مقداری سخنرانی می‌کرد و این چنین بود که علی اکبر وهاج نگاه مرا نسبت به خیلی چیزها تغییر داد.

◆ **شهید وهاج به غیر از جلسات حاج آقا مجتبی تهرانی و فخرالدین حجازی با چه افراد تاثیرگذار دیگری در ارتباط بود و شما همراه ایشان بودید؟**

خاطرم هست در آن زمان مرحوم علامه یحیی نوری هم فعال بودند، کلاس‌ها و جلسات ایشان در اطراف میدان ژاله برگزار می‌شد و شلوغ می‌شد. خاطرم هست یکبار رفته بودیم در جلسه‌ای که شهید وهاج

زمان کشور بگویند که چطور اوضاع سیاسی را شناختید و وارد مبارزات علیه رژیم شاه شدید؟ همانطور که گفتم در یک خانواده مذهبی بزرگ شده‌ام ولی شناخت اوضاع سیاسی آن زمان کار بسیار سختی بود. شاه با اسلام و دین مخالف بود به دنبال اسلام دیگری بود و سعی می‌کرد مردم را از اسلام حقیقی دور کند و براین اساس شناخت اوضاع کار دشواری بود. اما علی اکبر وهاج زمانی که من ۱۵، ۱۶ سالم بود مرا با مسائل سیاسی جامعه آشنا کرد. شهید در جلسات حاج آقا مجتبی تهرانی و فخرالدین حجازی هر هفته شرکت می‌کرد و مرا هم با خودشان به این جلسات می‌بردند. بعضی وقت‌ها قبل از شروع جلسه و یا بعد از

◆ **لطفاً خودتان را معرفی کنید و بفرمایید آشنایی شما با شهید علی اکبر چگونه شکل گرفت؟**

مجید قلی‌ها هستم متولد ۹۰۱۳۴۰ سالم بود که شهید علی اکبر وهاج با خواهر من خانم وجیهه قلی‌ها که اولین فرزند خانواده ما بودند ازدواج کرد. ایشان در سربازی بودند که با خواهرم ازدواج کردند و با لباس سربازی رفت و آمد داشت به منزل ما. خانواده ما مذهبی بودند و مداح اهل بیت بودند و خانواده شهید هم مذهبی بودند و پدر ایشان از بزرگان فامیل بودند.

◆ **از نحوه آشنایی خود با اوضاع سیاسی آن**

تیراندازی شنیدیم که همه فرار کردند. امکان اینکه جلوتر برویم نبود و نیروهای زیادی هم آورده بودند. من در این روز و این شرایط که ناراحت بودم از کشتار مردم، از ایشان پرسیدم که آقا علی اکبر نتیجه کار چه می‌شود و بالاخره قرار هست که چه اتفاقی در آینده بیفتد؟ ایشان به من خیلی محکم گفتند که این حکومت بیشتر از ۵ ماه دیگه نمی‌تواند دوام بیاورد و سرنگون می‌شود و من این ۵ ماه در ذهنم حک شد و بعد از اینکه انقلاب شد از شهر یور تا بهمن ماه دقیقاً ۵ ماه بیشتر طول نکشید و پیش بینی ایشان برای من جالب بود.

❖ از ارتباط شهید با گروه‌های سیاسی آن موقع اگر اطلاع دارید بیان بفرمایید.

با گروه‌های زیادی در ارتباط بود و با چند گروه از جمله فجر اسلام همکاری داشتند. اعلامیه‌ها را هم بنام گروه‌های مختلف چاپ می‌کرد. شهید و هاج بعد از ورود امام خمینی^(ع) عضو ستاد استقبال از حضرت امام خمینی^(ع) بودند.

❖ از شهادت علی اکبر و هاج بگویید؟

ایشان دو روز بود که فرزندشان روح الله به دنیا آمده بود و بیش از دو بار فرزندش را ندید. زمانی که همافران توسط رژیم گارد قتل و عام می‌شدند به کمک این افراد می‌رود و همیشه ایشان مسلح بودند و در درگیری خیابان تهران نو شهید می‌شوند. خواست خداوند این بود که ایشان شهید شوند افکار ایشان بسیار زیبا بود. این آینده‌نگری‌های ایشان بسیار عجیب و زیبا بود. سخنرانی‌هایشان با قدرت بود. بعدها دوستانش می‌گفتند که علی اکبر هر چه پیش بینی کرده بود درست بود. یعنی صحبت‌هایی ایشان انجام داده بود که بعدها تفسیر می‌شد.

❖ به جز پخش اعلامیه، در چه مواردی با شهید علی اکبر و هاج همکاری می‌کردید و ابتکار عمل شهید را در مبارزات چگونه دیدید؟

با شهادت آیت الله مصطفی خمینی در سال ۱۳۵۶، تظاهرات مردم گسترده‌تر شد و در تظاهرات و مبارزات فعال‌تر حاضر شدند و اوضاع انقلابی‌تر شده بود. در آن تظاهرات به جرأت می‌توان بگویم اولین گروهی بودیم که پلاکارد را نوشتیم و در تظاهرات همراه داشتیم. مرحوم علی اکبر و هاج به من گفت چوب و پارچه تهیه کن، متنی را به ماداد و گفت فردی را پیدا کن که دست خطش خوب باشد و این متن را روی پارچه بنویسد و در تظاهرات همراه داشته باشید. آن زمان هنوز پلاکارد متداول نبود. رفتم و فرد مذهبی و خوش خطی پیدا کردم و متن را نوشت و پول هم نگرفت. هر فردی این کار را نمی‌کرد چون بسیار خطرناک بود. خاطر من هست در آن تظاهرات تنها یک پلاکارد بود و آن هم همین پلاکارد ما بود. بعدها این ابتکار عمل و نوآوری شهید در ساخت و حمل پلاکارد مورد توجه گروه‌های دیگر هم قرار گرفت و در تظاهرات متداول شد.

❖ آن متن که شهید به شما گفت بر روی پلاکارد بنویسید چه بود؟

استقلال، آزادی، حکومت اسلامی

❖ چه خاطره‌ای از ایشان بیشتر در ذهنتان نقش بسته است؟

در ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ من در کنار شهید بودم. اوضاع خیلی بدی بود. مردم دسته دسته توسط رژیم ملعون کشته می‌شدند و از بلندگوها اعلام می‌کردند که حکومت نظامی برقرار است. من آن موقع نشنیده بودم حکومت نظامی یعنی چه! ما عقب تر بودیم که صدای

به جرأت می‌توان بگویم اولین گروهی بودیم که پلاکارد را نوشتیم و در تظاهرات همراه داشتیم. مرحوم علی اکبر و هاج به من گفت چوب و پارچه تهیه کن، متنی را به ماداد و گفت فردی را پیدا کن که دست خطش خوب باشد و این متن را روی پارچه بنویسد و در تظاهرات همراه داشته باشید

یک دکلمه‌ای را از دکتر شریعتی خواندند که بسیار تاثیرگذار بود در افراد حاضر در جلسه و دیده شد این اقدام شهید که بعدها هم فهمیدم بعد از خواندن این مطلب در این جلسه، ساواک به دنبال این بوده که ایشان چه کسی است و به دنبال وی بوده‌اند.

❖ از اقدامات مبارزاتی شهید بفرمایید و از نحوه ورودتان به مبارزات علیه شاه بگویید؟

ایشان فعالیت مبارزاتی خودشان را چندی قبل شروع کرده بودند که بعدها من متوجه شدم. یک دستگاه تکثیر و چاپ اعلامیه هم داخل منزل گذاشته بودند و به کمک خواهرم در منزل خودشان اقدام به چاپ و تکثیر اعلامیه می‌کردند. علاوه بر این اقدامات ارتباط با علمای طراز اول کشور را هم در برنامه‌های خودشان داشتند و هر هفته جمعه‌ها و پنجشنبه‌ها به اتفاق چند نفر از دوستانشان به قم می‌رفتند و در جلسات مرحوم سید منیرالدین شیرازی و برخی از علمای قم دیدار داشتند. من با پخش اعلامیه، مبارزات خودم را شروع کردم. ایشان اولین باری که اعلامیه به من دادند برای پخش کردن شاید ۵۰ برگ بود ولی بعدها من دسته‌های ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ برگی تحویل می‌گرفتم و شده بودیم یک شبکه نسبتاً گسترده برای تکثیر و پخش اعلامیه‌ها. آرام آرام افرادی هم به من ملحق شدند و در مساجد به پخش اعلامیه اقدام می‌کردیم و شب‌ها در منازل پخش می‌کردیم. فردی هم بود که اعلامیه‌ها را در تعداد زیاد به ایشان می‌دادم و ایشان هم پخش می‌کردند. یک بار خاطر من هست زمانی بود آیت الله طالقانی و آیت الله منتظری در زندان بودند من دبیرستان درس می‌خواندم در زنگ تفریح اعلامیه‌ها را گذاشتم داخل نیمکت‌های دانش آموزان که مدیر مدرسه هم پیگیر بود که چه کسی اینکار را کرده و متوجه نشدند و به خیر گذشت. این شجاعت‌ها را از شهید و هاج آموخته بودم ایشان با شجاعت‌شان درس شهامت به ما دادند، طوری که با سن کم ما را تبدیل به یک مبارز شجاع کرده بود.





گفت‌وگویی «شاهد یاران» با سیدضیاء قدسی پور

شهید وهاج آماده پرواز به سوی پروردگار بود

درآمد

اقدامات اسلام‌زدایی رژیم پهلوی موجب مخالفت حضرت امام خمینی^(ره) با سیاست‌های ضددینی شاه گردید. به دنبال مخالفت حضرت امام^(ره) موجی از مردم متدین ایران به مخالفت با رژیم وابسته پهلوی برخاستند و توانستند پس از سال‌ها مبارزه و جانفشانی این رژیم وابسته را از اربکه قدرت پایین بکشند.

مردم در هر انقلابی یکی از ارکان اصلی آن محسوب می‌شوند و چنانچه تمایلی به همراهی با انقلاب از خود نشان ندهند هیچ انقلابی اتفاق نمی‌افتد، لذا به همین دلیل است که حضرت امام خمینی^(ره) حضور یکپارچه مردم را در صحنه از عوامل موفقیت انقلاب می‌دانند. همچنانکه هیچ انقلابی بدون حضور مردم اتفاق نمی‌افتد، تداوم هر انقلابی نیز منوط به حضور مردم در صحنه است و این حضور در انقلاب ایران به عینه اثبات شده است. حضور بی سابقه مردم در تظاهرات بر علیه رژیم شاه باعث حیرت کشورهای غربی و حامیان رژیم ستم‌شاهی شد و در این حضور نقش جوانان در پیروزی انقلاب اسلامی بسیار مهم بود. سیدضیاء قدسی پور در دوران نوجوانی پا به عرصه مبارزه با رژیم ستم‌شاهی گذاشت و در گروه‌های مبارز فعال بود و با آشنایی با شهید علی اکبر وهاج تبدیل به عضوی از گروه شهید شد. سیدضیاء قدسی پور در هنگام شهادت علی اکبر وهاج در کنارش بوده و خاطرات آن ایام را برای خوانندگان نشریه «شاهد یاران» بازگو می‌کند.

داشت و توجه می‌کرد به ایشان و معلوم بود از معتمدین حاج آقا می‌باشد و همین توجه حاج آقا مجتبی تهرانی به ایشان بود که من جذب علی اکبر شدم شاید اگر این توجه حاج آقا تهرانی به ایشان نبود این ارتباط برقرار نمی‌شد. یکی از ویژگی‌های ایشان شیک بودن و تیپشان بود که با همان لباس‌های شیک می‌آمد سر کلاس درس حاج آقا مجتبی تهرانی.

از ارتباط ایشان با دیگر علما بگویید؟

ایشان علاوه بر حاج آقا مجتبی تهرانی با شهید استاد مطهری، مرحوم استاد فخرالدین حجازی و دکتر

از ارتباط خود با انتشارات بعثت بفرمایید؟

شهید وهاج دائماً در انتشارات بعثت بودند من هم چند باری برای دیدن ایشان به این انتشارات رفته بودم ولی من کمتر می‌رفتم به بعثت چون انتشارات بعثت از جاهایی بود که ساواک خیلی حساسیت داشت و کنترل می‌کرد. برای همین احتیاط می‌کردم و کمتر به این انتشارات رفت و آمد داشتم.

از ارتباط شهید علی اکبر وهاج و حاج آقا

مجتبی تهرانی بفرمایید؟

مرحوم حاج آقا مجتبی تهرانی بسیار ایشان را دوست

لطفاً ضمن معرفی خود از نحوه آشنایی خود

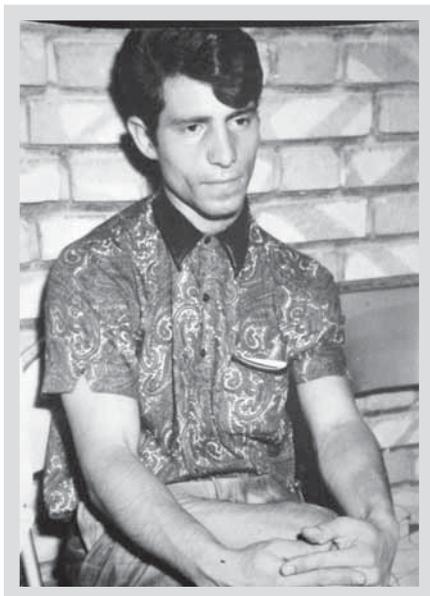
با شهید برایمان بگویید؟

با سلام خدمت آقا امام زمان^(عج) و عرض ادب و احترام خدمت ساحت رفیع شهید بزرگوار علی اکبر وهاج بنده سیدضیاء قدسی پور هستم متولد ۱۳۳۸ و آشنایی من با شهید برمی‌گردد به سال ۱۳۵۴ که من ۱۶ سالم بود و در کلاس درس حاج آقا مجتبی تهرانی که من پای ثابت کلاس‌های حاج آقا تهرانی بودم و در پای همین کلاس‌ها با ایشان آشنا شدم. ایشان تقریباً بالای ۳۰ سال سن داشتند.

نداشتند ایشان به خاطر مسائل امنیتی همه ارتباطاتش را بازگو نمی کرد و آن زمان هیچ کس سعی نمی کرد در کار دیگران سرک بکشد می دانستیم هر چقدر کمتر بدانیم بهتر است.

همیشه ما صبح اول وقت می رفتیم که نفر اول در تظاهرات باشیم و البته روز قبل برنامه ریزی می کردیم و نارنجک برمی داشتیم که اگر تیراندازی شد این نارنجکها را استفاده کنیم که مردم فرصت داشته باشند فرار کنند از دست تیراندازها و کمتر آسیب ببینند. صبح اول وقت می رفتیم که نفر اول باشیم ولی می دیدیم جمعیت زیادی آمده و ما در وسطهای جمعیت هم نیستیم جمعیت مثل یک سیل سرازیر می شدند.

شهید علی اکبر وهاج جزو افرادی بود که شناخته



که اینها مبارزان بودند و صاحب فضل و دانش. شهید علی اکبر قبل از انجام عملیات از علما کسب تکلیف می کرد بدون کسب تکلیف از علما هر کاری را انجام نمی داد. عده ای بودند که با علما و مراجع در ارتباط بودند که این افراد توانستند خوب کار کنند و ارتباطات را شکل دهند و این گونه افراد بودند که وقتی حضرت امام حرکت را شروع کردند، اینها شدند سربازان امام و فرمایشات امام را به مردم می رساندند و در کل افرادی که در حزب امام بودند، توانستند راه درست را انتخاب کنند با رهنمودهای حضرت امام.

شهید علی اکبر وهاج عاشق مبارزه و شهادت بود. وقتی می گویم عاشق مبارزه بود یعنی تمام اولویت هایش همین بود، زن و بچه و خانواده و کار همه در این مسیر بود. دستگاه تکثیر و مواد منفجره داخل منزلش بود و

اعتقاد دارم که در تاریخ کسانی هستند که نباید به آنها سرسری پرداخته شود. اینها آنقدر بزرگ هستند و آنقدر روحشان بزرگ و رفیع است که داخل یک مقاله، یک همایش و مجلس ویژه ای جا نمی گیرد. خود افراد باید برسند به جایی که بتوانند در مورد شهید بزرگوار حرف بزنند. شهید وهاج ویژگی هایی داشت که این ویژگی ها بعد از شهادتش بیشتر آشکار و مطرح شد. تمام حرکاتش و هدفش و ذهنش برای شهادت بود. اصلاً علی اکبر جایش روی زمین نبود. زمین برایش کوچک شده بود. نمی توانست جایی بند شود و بی قرار بود، بی قرار پرواز بود

شده نبودند و اینها ویژگی ها و وجه تمایزشان نسبت به سایر مبارزین در گمنامی بود. ایشان به دنبال این نبودند که چهره شوند و برنده شوند. به دنبال ادای تکلیف بود علی اکبر وهاج.

شهید وهاج با چه گروه های سیاسی و مبارزاتی همکاری داشت؟

با گروه های مختلف در ارتباط بود. با یک گروه که در بازار بود ارتباط داشت، با چند گروه که در دانشگاه بودند ارتباط داشت و یک گروه طلبه ها بودند که با اینها هم در ارتباط بود. چند گروه مبارزاتی هم خودشان داشتند که مدیریت و تغذیه می کرد و این در شرایطی بود که ساواک هم به دنبالش بود. یکی از گروه های بزرگی که از طریق من با آنها در ارتباط بود و این گروه در مبارزات

خود من هم چند بار با ایشان بحث کردم و گفتیم که احتیاط کن ایشان حرفی به من زد که آن موقع متوجه نشدم و بعدها درک کردم و این بود که می گفت "من وقت مخفی کاری ندارم!" درست هم می گفت چون مخفی کاری وقت و زمان می خواست، پوشش کاری وقت و زمان می خواهد که ایشان وقت نداشت. یک بار گریه می کرد و می گفت من اصلاً وقت نمی کنم، از شدت اینکه برای خیلی کارها فرصت و زمان نداشت گریه می کرد. فردی بود که افراد را جذب می کرد به خودش و وارد مبارزه و انقلاب می کرد از افراد مختلف. با اخلاق خوب خودش جاذب افراد بود بسیار شوخ بود.

ایشان با افراد بسیاری در ارتباط بود ولی به جرأت می توانم بگویم درصد بسیار زیادی از افرادی که ایشان با آنها ارتباط داشت، متأسفانه خانواده ایشان اطلاع

شریعتی و با حوزه علمیه قم خیلی ارتباط داشت. این هم از ویژگی های ایشان بود یعنی ارتباط با منبع تشخیص حق از باطل.

از ویژگی های اخلاقی و دینی شهید وهاج بگوئید؟

من اعتقاد دارم که در تاریخ کسانی هستند که نباید به آنها سرسری پرداخته شود. اینها آنقدر بزرگ هستند و آنقدر روحشان بزرگ و رفیع است که داخل یک مقاله، یک همایش و مجلس ویژه ای جا نمی گیرد. خود افراد باید برسند به جایی که بتوانند در مورد شهید بزرگوار حرف بزنند. شهید وهاج ویژگی هایی داشت که این ویژگی ها بعد از شهادتش بیشتر آشکار و مطرح شد. مثلاً آن موقع آدم خاصی بود تمام حرکاتش و هدفش و ذهنش برای شهادت بود. اصلاً علی اکبر جایش روی زمین نبود. زمین برایش کوچک شده بود. نمی توانست جایی بند شود و بی قرار بود، بی قرار پرواز بود. مدام در تکاپو و تلاش بود. ما ایشان را می دیدیم تعجب می کردیم. پرکاری و مجاهدت ایشان را می دیدیم که چقدر فعالانه و گمنام پیش می رود. من خودم با چند گروه مشغول به فعالیت بودم و چند جایی هم دستگیر شدم و به زندان ساواک در موزه عبرت منتقل شدم و مبارزه کردم ولی من وقتی شهید علی اکبر وهاج را می دیدیم متحیر می شدم احساس می کردم ایشان متعلق به این زمین نیست، این آدم آنقدر بزرگ شده بود که جایش روی زمین نبود و آماده شده بود که پرواز کند و برود. روحش آنقدر بزرگ شده بود که در این جسم نمی گنجید. حالا بعد از شهادتش هم همینطوری است یعنی بعد از شهادتش شاید در ذهن هیچ کس نمی گنجد. الان ما داریم در مورد ایشان صحبت می کنیم خوب بعد از پیروزی انقلاب و آمدن حضرت امام خمینی^(ره) نگاه ها عوض شده، کلی شهید تقدیم شده و نگاه ها به شهید و شهادت و اسلام نسبت به قبل از انقلاب تغییر کرده. اکنون شهدا شده اند محور زندگی مردم و محور مسیر این نظام، اما آن موقع این خبرها نبود، این نگاه ها نبود. آن موقع افراد برگزیده و خاصی بودند که این چنین در مسیر شهادت و انقلاب قرار می گرفتند. یکی از ویژگی های ایشان ارتباطشان با مرجعیت و روحانیت بود. روحانیت نه صرفاً افرادی که عبادی روحانیت داشتند بلکه افرادی که مبارزه را بشناسند، تاریخ را بشناسند با مرجعیت اصلی یعنی حضرت امام خمینی^(ره) ارتباط داشته باشند و از ایشان بتوانند کسب تکلیف کنند. ایشان با حوزه علمیه در ارتباط بود به خصوص حاج آقا سیدمنیرالدین حسینی



زندان ساواک (موزه عبرت کنونی)

ایشان از لحاظ شغلی فعال بود و در چند شرکت حسابداری بود. بعضی از قرارهایش را برای گمراهی ساواک و رد گم کردن در این شرکت‌ها می‌گذاشت. در آمدش زیاد بود ولی مستأجر بود و راحت می‌توانست با حقوق چند ماهش منزلی بخرد اما چون بخش زیادی از حقوقش را صرف هزینه مبارزه و چاپ اعلامیه و چاپ کتاب می‌کرد مستأجر بود

پراهمیت بود گروه نهضت آزادی بود که در آن موقع افراد متدینی بودند و اهل مبارزه بودند آن زمان من در این گروه فعال بودم و ما امکانات خوبی داشتیم و اقدامات مبارزاتی خوبی داشتیم. علی اکبر وهاج چون ارتباطات زیادی داشت و افراد زیادی را می‌شناخت همیشه در معرفی ایشان به گروه‌ها و افراد کمال دقت را می‌کردیم که اگر ایشان خدای نکرده دستگیر شود افراد بسیار زیادی به خطر می‌افتند و شاید دستگیر می‌شدند. ما می‌خواستیم ایشان را معرفی کنیم چند ساعت در شهر می‌چرخیدیم و چند ضد تعقیب می‌زدیم تا علی اکبر را به محل مورد نظر برسانیم.

از ارتباط شهید با علما در خصوص فعالیت‌های مبارزاتی و احیاناً کسب تکلیف از آنها بگوئید؟ ایشان در مبارزه با علما در ارتباط بود که کاری که در مسیر مبارزه انجام می‌دهد اگر کاری باشد که مورد رضای خداوند باشد انجام می‌داد و اگر کاری باشد که عمل خوبی نباشد و شاید معصیتی داشته باشد و از مسیری که خداوند برایمان تعیین کرده خارج باشد آن کار ارزش ندارد. ما نمی‌توانستیم هر فعالیتی انجام دهیم. گروه‌های مبارز شاید این‌ها را خیلی رعایت نمی‌کردند. الا گروه‌هایی بودند که با حوزه و مرجعیت و با حضرت امام در ارتباط بودند. مثلاً ما می‌خواستیم چند بار خلع سلاح انجام دهیم و از پاسگاه‌ها اسلحه به غنیمت بگیریم که استعمال گرفتیم و علما گفتند چون اگر سلاح این افراد را بگیریم و خلع سلاح کنید مشکل

برای این افراد به وجود می‌آید برای همین درست نیست که خلع سلاح کنید و جایز نیست و گفتند اگر نیاز دارید سلاح خریداری کنید ولی خلع سلاح نکنید.

در خصوص ساده زیستی شهید وهاج بر ایمان بگوئید؟

ایشان از لحاظ شغلی فعال بود و در چند شرکت حسابداری بود. بعضی از قرارهایش را برای گمراهی ساواک و رد گم کردن در این شرکت‌ها می‌گذاشت. در آمدش زیاد بود ولی مستأجر بود و راحت می‌توانست با حقوق چند ماهش منزلی بخرد اما چون بخش زیادی از حقوقش را صرف هزینه مبارزه و چاپ اعلامیه و چاپ کتاب می‌کرد مستأجر بود. علاوه بر این، به افراد نیازمند کمک می‌کرد که حتی فرد یهودی بود که مستمند بود و شهید وهاج کمک می‌کرد به این افراد و این‌ها را در کنار هم انجام می‌داد. خودش را کاملاً وقف دین و اسلام کرده بود.

با توجه به اینکه اوضاع سیاسی آن سال‌ها بسیار آشفته بود و تشخیص مواضع سیاسی بسیار سخت بود، شناخت شهید نسبت به اوضاع آن سال‌ها چگونه بود؟

یکبار ما جلسه ای گذاشتیم با رابط نهضت آزادی و بحث می‌کردیم با اعضای این گروه. علی اکبر وهاج از آن زمان افکار افراد حاضر در نهضت آزادی را قبول نداشت و می‌گفت این‌ها نگاه‌شان به اسلام، اسلام ولایی نیست و این‌ها کمی لیبرال هستند. این بصیرت بالای ایشان که من آن موقع متوجه نشدم از طرف ایشان ولی بعدها فهمیدم که ایشان درست می‌گفت.

این بصیرت ایشان ناشی از چه بود؟ بصیرت ایشان به خاطر ارتباطشان با قرآن بود و از طریق مرجعیت. خاطر من هست با علی اکبر می‌رفتیم نهضت آزادی زمانی که برخی از آن جدا شده و محوریت جدیدش با مهندس بازرگان شده بود و بحث می‌شد و در بحث هم همیشه طرف مقابل را مغلوب می‌کرد و همیشه می‌گفت به این افراد که "من به خاطر مبارزه با شما هستم و از نظر تاکتیکی ولی اینکه تا چه زمانی با شما همراه باشم معلوم نیست." من اوایل فکری می‌کردم که ایشان کمی بدبین هستند ولی بعدها دیدم که ایشان درست می‌گفتند.

چه افرادی با نهضت آزادی فعالیت می‌کردند؟ نهضت آزادی قبل و بعد باهم تفاوت داشت. در نهضت آزادی قبل افرادی بودند مثل شهید مطهری، شهید باهنر، شهید بهشتی، شهید رجایی ولی با مشکلات اساسی فکری که با آقای بازرگان و امثال ایشان پیدا شد، ایشان و افراد زیاد دیگری از این نهضت جدا شدند.

میزان علاقه شهید علی اکبر وهاج نسبت به آنمه چگونه بود؟

ایشان فرد چند بعدی بود، هم اهل مبارزه بود، هم اهل کار خیر بود، هم اهل روضه بود. هم اهل نشر کتاب بود، هم صاحب تألیف بود، هم مبارز واقعی بود با این وجود علی رغم شجاعتی که داشت بسیار رقیب‌القلب بود. در روضه‌ها که اسم فاطمه زهرا (س) می‌آمد اشک از چشمانش سرازیر می‌شد که انگار کل اعضای بدنش گریه می‌کند.

در خصوص تهیه اقلام و امکانات مبارزاتی از



تیتر روزنامه کیهان و اطلاعات در خصوص حمله رژیم شاه به همافران

نفس امام، نفس مسیحایی بود و زنده کرد همه را. حضرت امام، با نفس خودش همه را آورد پای مبارزه.

شما چند مدت در زندان ساواک بودید؟

من تحت تعقیب ساواک بودم و یک بار هم توسط ساواک دستگیر شدم و حدود یک ماه در این مکان زندان ساواک (موزه عبرت) زندانی بودم شکنجه شدم اما با توجه به جزواتی که در خصوص نحوه بازجویی ها خوانده بودم نتوانستند حرفی از من بکشند و به خواست خداوند چون در منزلمان هم چیزی نتوانستند پیدا کنند آزادم کردند.

در هنگام شهادت علی اکبر و هاج شما جزو شاهدان بودید، از نحوه شهادت و مبارزه ایشان در لحظات پایانی عمرشان بفرمایید؟

خبردار شدید که همافران توسط ماموران رژیم به خاطر بیعت آنها با حضرت امام (ع) محاصره شده اند، ساواک و گارد شاهنشاهی تصمیم گرفته بود همافران را قتل و عام کند. رفتیم منزل علی اکبر و اسلحه ها را برداشتم و رفتیم به خیابان حسینی روبروی نیروی هوایی در خیابان تهران نو. لازم بود که حلقه محاصره را بشکنیم و از پشت به گارد حمله کنیم، شنیدیم همافران در اسلحه خانه ها را باز کرده که سلاح به مردم برسانند که با ممانعت گارد درگیری شدیدی روی داد و همافران سعی داشتند کاری کنند گارد عقب نشینی کند تا مردم بتوانند وارد شوند و سلاح بردارند و مسلح شوند. در این شرایط ما که رسیدیم به منطقه، علی اکبر کلاهی داشت که صورتش را می پوشاند آن را پوشید و فقط چشمش دیده می شد و یک اسلحه مسلسل هم داشت و بدون اینکه موضع بگیرد و پناه بگیرد وسط خیابان شروع به تیراندازی کرد و مردم هم با دیدن این صحنه فریاد می کشیدند و الله اکبر می گفتند و همه از شجاعت ایشان متحیر مانده بودند. چند ساعتی درگیری بود که شهید علی اکبر با شجاعت مبارزه می کرد و کاملاً در میدان نبرد مشخص بود و همه می دیدند چریکی بودن و مبارز بودنش را. در این شرایط یک لحظه آتش محاصره کردند و شهیدش کردند. علی اکبر برای اینکه تیر به مردم نخورد با دست تکان دادن و تیراندازی به گارد سعی می کرد که توجه گارد را به خودش جلب کند و به او تیراندازی کنند و مردم آسیبی نبینند. این نقطه، نقطه ای بود که شهید از آنجا باید پرمی کشید و می رفت و رفت و ما ماندیم. علی اکبر مثل رویا و خوابی بود که آمد و رفت. علی اکبر باید شهید می شد و زمین جای این افراد نبود.



اعلامیه های چاپ شده توسط شهید

وقتی اعلامیه چاپ می شد نام حزب و گروه در پایین اعلامیه را جعلی می زد و به گروه های مختلف می داد که ساواک فکر کند گروه های زیادی دارند کار می کنند و به نوعی گمراه کننده بود

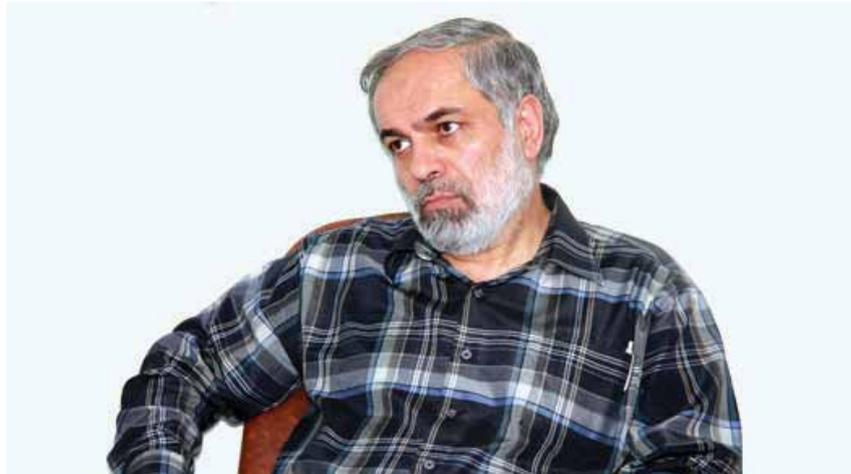
خاطر تکلیف عمل کنیم و مبارزه مان خالصانه باشد، این را امام جا انداخت و مبارزین این را نمی دانستند و بعضی ها ایشان هم فاصله گرفتند. افرادی بودند که مبارزه می کردند و فعال بودند اما فاصله گرفتند. آن موقع تیپ های مختلف از مردم حمایت می کردند. به خاطر هوشمندی امام و به خاطر توکل حضرت امام به خداوند انقلاب ما یکی از کم تلفات ترین انقلاب ها بود از نظر شهدا و زخمی ها. یک رژیم که استکباران جهان پشتش بود و حمایت می کرد را حضرت امام با سخن نابود کرد اینها جزء مشیت الهی چیز دیگری نیست.

سوی شهید برای افراد مبارز و انقلابی اگر مطلبی می دانید بیان کنید؟

ایشان در سال ۵۶ و ۵۷ اسلحه تهیه می کردند و مبارزه مسلحانه بود. یک سری سلاح می خریدند و یک سری هم خودشان تهیه می کرد یا می ساخت مثل نارنجک. ارتباطاتی داشت در این بخش و سفارش ساخت نارنجک دستی را می داد. با ریخته گری و تراشکاری ارتباط داشت که در این تراشکاری و ریخته گری که در منطقه ورامین بود اقدام به ساخت نارنجک می کرد و بین مبارزین پخش می کرد و ساواک باورش نمی شد مبارزین توانستند یک چنین نارنجک هایی بسازند. تمام کارهای خالصانه و برای خدا بود. تظاهر نمی کرد. برای مبارزات تمام تلاشش را می کرد. حتی زمانی که حضرت امام به تهران آمدند و با اینکه حضرت امام ایشان را می شناختند و البته به خدمت امام هم رفتند در مدرسه علوی، وقتی اعلامیه چاپ می شد نام حزب و گروه در پایین اعلامیه را جعلی می زد و به گروه های مختلف می داد که ساواک فکر کند گروه های زیادی دارند کار می کنند و به نوعی گمراه کننده بود. یکی از اقدامات خوب ایشان در مورد افشاگری و روشنگری، مساله آتش زدن سینما رکس آبادان بود. که ایشان با کمک ما و دیگر یارانشان جزوهای را منتشر کرد که خیلی مورد توجه مردم واقع شد بطوریکه جنایت رژیم پهلوی را در این حادثه غم انگیز و هولناک بر ملا کرد و روی جلد نشریه این بود "به کدامین گناه اینها کشته شدند".

نقش و تأثیر امام در جوانان آن سال ها چگونه بود؟

خداوند فرموده اند که وقتی به خدا تکیه کنید و فقط او را در نظر بگیرید و به سمت او بروید خداوند راه را برای شما باز می کند و محبت شما را بر دل مردم قرار می دهد کاری که امام کرد. ارتش را کاملاً از مبارزه خارج کرد. این یک حرکت بسیار استراتژیک بود و مردم به ارتش گل می دادند و ارتشی که پایه اصلی نظام شاه بود را از داخل، خالی کرد و نابود کرد. امام تمام برنامه های آمریکایی ها و اتاق فکر آنها را در یک شب به هم ریخت و مستأصل مانده بودند. وقتی شما توکل می کنی خداوند هم الطافش را به سمت شما روانه می کند و شما را یاری می کند. کاری می کند که دشمن شما را بزرگ ببیند و شما دشمن را خیلی بزرگ نبینید. خیلی از مبارزین اینها را درک نمی کردند چون فکر می کردند خودشان خیلی سهم دارند و حضرت امام آمد این تفکرات را به هم زد و امام گفت این مسیر، مسیر الهی است و امورات خداست. اینکه ما به خاطر رضای خداوند و به



گفت‌وگویی «شاهد یاران» با عباس معلمی

توکل بالای شهید به خدا، راز موفقیت‌هایش بود

درآمد

عباس معلمی جزو جوانان و دانشجویانی است که در زمان مبارزات انقلاب از محضر کلاس‌های استاد گرانقدر مرحوم سیدمنیرالدین حسینی شیرازی استفاده کرده است و همراه شهید علی اکبر وهاج به همراه تعدادی دیگر از دانشجویان، جمعه‌های هر هفته به محضر اساتید قم می‌رفتند و از وجود علما بهره می‌گرفتند. آقای عباس معلمی از ارتباط شهید وهاج با آیت‌الله راستی کاشانی و از تلاش شهید برای برقراری اتحاد بین سیاسیون و مبارزین در آن سال‌ها برایمان می‌گوید. آقای معلمی در خصوص پیشنهاد شهید وهاج به وی در خصوص ایجاد گروه چریکی برای مبارزات علیه رژیم، خاطراتی را برایمان بازگو می‌کند.

گفتگوی "شاهد یاران" با عباس معلمی، مدیرکل سابق مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما و عضو هیات علمی فرهنگستان علوم اسلامی قم را در ادامه می‌خوانید.

جلسات مرحوم سید منیرالدین حسینی در

قم، حاوی چه مباحثی بود؟

ایشان یکسری بحث‌های فلسفی می‌گفتند برای اینکه آن زمان در دانشگاه گرایش‌های کمونیستی وجود داشت و افرادی قصد داشتند که دانشجویان و افراد مذهبی را به دام بیاورند. ایشان با توجه به مقتضیات زمان سعی می‌کردند که روشنگری کنند و به ما آموزش دهند تا هم خودمان را حفظ کنیم از افتادن در دام این افراد و هم بتوانیم به افراد دیگر آموزش دهیم و آگاه کنیم دانشجویان و افراد دیگر راز این دام‌ها. این جلسه ادامه

شدم. ایشان ابتدا با آقای ساجدی ارتباط داشتند که در پی رفت‌وآمدهایی که با شهید وهاج داشتند من هم با شهید آشنا شدم. من به همراه شهید وهاج، آقای ساجدی و آقای زیبایی (سردار حسین نجات) قرار داشتیم که هر جمعه می‌آمدیم قم و شهید وهاج که سنشان از ما بیشتر بود و ما دانشجو بودیم و ایشان با خودروی شخصی‌شان می‌آمد به دنبال ما و فردا صبح اول وقت می‌رفتیم قم منزل مرحوم حاج آقا سید منیرالدین حسینی.

لطفاً خودتان را معرفی کنید و بفرمایید نحوه

آشنایی شما با شهید وهاج چگونه آغاز شد؟

بنده عباس معلمی هستم از دوستان و هم‌زمان شهید وهاج. متأسفانه به دلیل گذشت سال‌های زیاد خیلی از خاطرات من با شهید در ذهنم باقی نمانده و اگر زودتر این امکان فراهم می‌شد طبیعتاً خاطرات بیشتری در ذهنم می‌ماند. البته هر خاطره‌ای که در خصوص شهید در ذهن دارم را بیان خواهم کرد که ان شاء الله برای کار خیر شما کار ساز باشد. بنده از طریق آقای ساجدی که دوست مشترک ما بود با شهید وهاج آشنا

ایشان مبارزی بودند بسیار شجاع. شجاعتی به تمام معنا. شجاعت ایشان در حدی بود که افراد انقلابی هم شجاعت ایشان را می دیدند و درباره وی به تردید می افتادند و در بعضی موارد به ایشان مشکوک می شدند که نکند عامل ساواک باشد. چون باورشان نمی شد می توان این چنین دلیرانه با رژیم ملعون شاه مبارزه کرد. ایشان مسلح بودند و زمان بر خورد با ساواک و گارد شاهنشاهی از آن استفاده می نمود. دستگاه های تکثیر می خرید و در اختیار گروه ها قرار می داد در آن زمان خرید این دستگاه ها ممکن بود شک برانگیز باشد اما ایشان بی مهابا خریداری می کرد و بین انقلابیون بخش می کرد



آیا شما عضو گروه مبارزاتی ایشان بودید؟ در نیمه اول سال ۵۷ که اوج انقلاب بود و من در شیراز سرباز بودم. ایشان تماس گرفت با من که بیایم تهران و گفتند که یک گروه چریکی دارند و مرکزیت این گروه چریکی را به خاطر مسائل امنیتی عنوان نکرد ولی مشخص بود که مرکزیت این گروه را بر عهده داشت لذا به من پیشنهاد داد یک گروه چریکی در شیراز ایجاد کنم که اگر مبارزات به درگیری مسلحانه کشید این گروه چریکی در شیراز فعال باشد و قول داد

از سخنرانی های ایشان در مجالس چیزی اگر در ذهن دارید بیان کنید؟ ایشان سخنران خوبی بودند که در جاهای مختلف اقدام به سخنرانی می کرد. خاطر هست یکبار سال ۵۶ ایشان را به مدرسه ای در تهران بردم که خودم در آنجا معلم بودم به نام مدرسه احمدیه. ایشان آنجا سخنرانی و روشنگری نمود حتی در برخی مراسم از دواج دانشجویان مرتبط با انتشارات، سخنرانی داشت و صدای زیبایی داشت و دکلمه های خوبی نیز انجام می داد که بسیار سوزناک می خواند. در سخنرانی های ایشان ابتدا این بیت شعر را می خواند "از کجا آمده ام، آمدنم بهر چه بود، به کجا می روم آخر نمانی وطنم، مرغ باغ ملکوتم نی ام از عالم خاک، دو سه روزی قفسی ساخته اند از بدنم." این شعر را ابتدا با سوز و حس خاصی می خواند و سخنرانی می کرد.

داشت و نماز ظهر در حرم مطهر حضرت معصومه (س) می خواندیم و بر می گشتیم. حدود یک سالی را هر هفته می آمدیم به قم. رفت و آمدهایمان با شهید که بیشتر شد، متوجه شدیم که ایشان از مبارزان انقلاب هستند که افراد زیادی با او در ارتباطات و ارتباطات گسترده ای دارند.

شما چهره مبارزاتی شهید علی اکبر وهاج را چگونه دیدید؟

ایشان مبارزی بودند بسیار شجاع. شجاعتی به تمام معنا. شجاعت ایشان در حدی بود که افراد انقلابی هم شجاعت ایشان را می دیدند و درباره وی به تردید می افتادند و در بعضی موارد به ایشان مشکوک می شدند که نکند عامل ساواک باشد. چون باورشان نمی شد می توان این چنین دلیرانه با رژیم ملعون شاه مبارزه کرد. ایشان مسلح بودند و زمان بر خورد با ساواک و گارد شاهنشاهی از آن استفاده می نمود. دستگاه های تکثیر می خرید و در اختیار گروه ها قرار می داد در آن زمان خرید این دستگاه ها ممکن بود شک برانگیز باشد اما ایشان بی مهابا خریداری می کرد و بین انقلابیون بخش می کرد. عموماً در آن زمان کسی که اعلامیه چاپ می کرد خودش اقدام به توزیع اعلامیه نمی کرد ولی ایشان هم اعلامیه چاپ می کرد و هم اقدام به توزیع می نمود. این اقدامات در کنار بسیاری از اقدامات دیگر ایشان که با شهادتشان پنهان ماند نشان از شجاعت ایشان در مبارزه داشت.



اطلاعیه شهادت شهید علی اکبر وهاج - چاپ شده توسط گروه های مبارز

از سخت کوشی شهید برایمان بگویید؟ ایشان حسابدار و در کارشان خبره بودند و با این همه مشکل کاری و کارهای مبارزات انقلاب و کلی مشغله، می رفتند در شرکت های مختلف و کارهای چند هفته ای را در چند روز انجام می داد. ما همیشه به ایشان می گفتیم که شما چه طور این همه کار همزمان انجام می دهید! باورمان نمی شد این همه حجم گسترده ای از کارها را ایشان انجام می داد. ولی توکل بالای ایشان به خدا راز موفقیت هایش بود. پر تحرک بود و کم خواب. شبها تا دیر وقت مشغول فعالیت بود.



■ کشتار مردم در ۱۷ شهریور سال ۱۳۵۷ توسط رژیم شاه

معرف ما شهید علی اکبر وهاج بود. ایشان فرمایشات امام را برای ما تکثیر می کرد و می آوردیم قم و کارش بیشتر تکثیر کاستها و نوارهای دینی و مذهبی بود.

❖ در خصوص اقدامات مبارزاتی شهید اگر مطلب دیگری به خاطر دارید بیان کنید؟

بعد از کشتار خونین مردم در ۱۷ شهریور تصمیم گرفتیم که بفهمیم که چند نفر شهید شدند توسط رژیم و به اطلاع مردم برسانیم و به کمک شهید وهاج تصمیم گرفتیم به بهشت زهرا برویم و طی عملیاتی در دفتر اداره بهشت زهرا دسترسی پیدا کنیم به تعداد شهدای آن روز. در این عملیات ۳ نفر بودیم، من بودم و شهید وهاج و سردار نجات بود ولی موفق نشدیم دفتر مربوط را برداریم و به ما مشکوک شدند و هدف این بود که بفهمیم چند نفر شهید شدند چون رژیم اطلاعات نمی داد از بس که تعداد شهدا زیاد بود که این هم شهید وهاج طراحی بودند و می خواستند به مردم اعلام کنند تعداد کشته گان توسط رژیم ملعون شاه را.

❖ از فعالیت خودتان در بعد از پیروزی انقلاب اسلامی بگویید؟

بعد از پیروزی انقلاب و بعد از اتمام خدمت سربازی، مدتی جهاد سازندگی بودم و در جبهه شرکت داشتم و حدود ۱۱ سال هم مدیر کل مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما بودم.

ایشان یک بار ما را بردند و معرفی کردند در محله ناصر خسرو، فردی بود که دستگاه های تکثیر و چاپ پیشرفته را با ابتکار عمل خودش طوری ساخته بود که توانسته بود چند کاست را همزمان تکثیر کند، وقتی می خواستیم کاست تکثیر کنیم می رفتیم پیش ایشان و این فرد این کار را برای ما انجام می داد و اعلامیه هم برای ما چاپ می کرد که سرعت عمل خوبی داشت که معرف ما شهید علی اکبر وهاج بود. ایشان فرمایشات امام را برای ما تکثیر می کرد و می آوردیم قم و کارش بیشتر تکثیر کاستها و نوارهای دینی و مذهبی بود

می رفتیم بیرون و به دنبال کارهای مبارزات انقلابی و می دیدم که در مسجد محلات خیلی از نواحی ارتباط دارد، با آیت الله راستی کاشانی هم ارتباط داشت.

❖ اگر خاطره ای با شهید دارید بیان کنید؟

ایشان یک بار ما را بردند و معرفی کردند در محله ناصر خسرو، فردی بود که دستگاه های تکثیر و چاپ پیشرفته را با ابتکار عمل خودش طوری ساخته بود که توانسته بود چند کاست را همزمان تکثیر کند، وقتی می خواستیم کاست تکثیر کنیم می رفتیم پیش ایشان و این فرد این کار را برای ما انجام می داد و اعلامیه هم برای ما چاپ می کرد که سرعت عمل خوبی داشت که

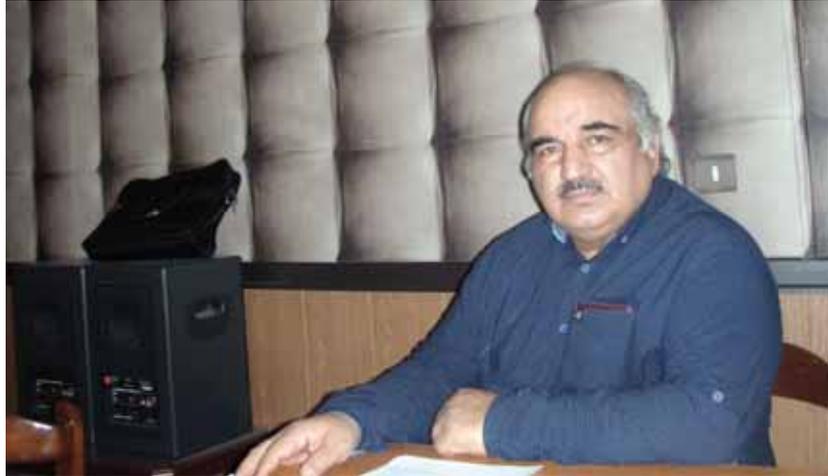
اسلحه ها و هزینه های گروه را پرداخت خواهد کرد.

❖ از ارتباط شهید وهاج با افراد و شخصیت سیاسی و مطرح آن سالها بفرمایید؟

یکبار آمد دنبال ما و ما را برد منزل شهید مطهری. مرحوم فخرالدین حجازی هم حضور داشتند، سخنرانی کردند، آقای حسام هم بودند که شعر خواندند، آقای مهندس بازرگان هم حضور داشت چند نفر از علمای مطرح قم هم بودند که در ذهنم نیست چه افرادی بودند و احتمالاً شهید مفتاح هم حضور داشتند. یک جلسه امنیتی و مخفیانه بود که انقلابیون در خیابان های اطراف مراقب بودند. از یک طرف با شهید مطهری و فخرالدین حجازی ارتباط داشت و از طرفی هم با دکتر شریعتی ارتباط داشت. اصلاً آرام و قرار نداشتند. بسیار فعال و پر جنب و جوش بود. شخصیت چند بعدی و مذهبی داشت و هر کجا که فکر می شود برای انقلاب کاری کرد پیش می رفت.

❖ چقدر تلاش کرد که دانشجویان را با روحانیت پیوند دهد چه در قم و چه در تهران؟

ایشان فرد شجاع و پرتحرک انقلابی بود که هدفش اجرای فرامین حضرت امام (ره) برای سرنگونی شاه بود و هر جا که فکر می کرد می تواند کمکی کند به پیروزی انقلاب می رفت و پیگیری می کرد و این روحیه را سعی می کرد در اطرافیان خودش ایجاد کند و بفهماند که در راه مبارزه باید متحد بود. ایشان ارتباطات زیادی هم در شهرستانها داشت. افرادی هم بودند که چند بار با هم



گفت‌وگویی «شاهد یاران» با عباس مطمئن‌زاده

شهید وهاج از شاگردان فعال و توانمند مرحوم حاج آقا مجتبی‌تهرانی بود

درآمد

عباس مطمئن‌زاده کارشناس سابق وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و از فعالان حوزه صدا و سیما که سال‌هاست در صدا و سیما کشورمان به‌عنوان کارشناس و مجری برنامه‌های دوبله مشغول به کار بوده است. عباس مطمئن‌زاده مجری چندین برنامه در رادیو بوده و کارگردانی و تهیه‌کنندگی بسیاری از این برنامه‌ها را برعهده داشته است. عباس مطمئن‌زاده از هم‌زمان شهید علی‌اکبر وهاج بوده و از جمله افرادی است که در جلسات درس مرحوم حاج آقا مجتبی‌تهرانی حضور فعال داشته است. ایشان کاملاً به خاطر دارد ارتباط صمیمی شهید علی‌اکبر وهاج و مرحوم حاج آقا مجتبی‌تهرانی را؛ حاج آقا مجتبی‌تهرانی، علی‌اکبر را خیلی دوست داشت و من خودم میزان علاقه وافر ایشان را نسبت به علی‌اکبر می‌دیدم و خیلی وقت‌ها حاج آقا اگر نیاز داشتند به سخنرانی‌های قبل، از شهید علی‌اکبر وهاج درخواست می‌کردند که مثلاً فلان مصاحبه فلان روز را برایشان بیاورد و آرشیو کاملی از صحبت‌های حاج آقا را ایشان داشتند و این به خاطر علاقه وافر شهید علی‌اکبر وهاج به حاج آقا مجتبی‌تهرانی هم بود. این‌ها را آقای مطمئن‌زاده برایمان تعریف می‌کند و از مصاحبه‌ای که با مرحوم حاج آقا مجتبی‌تهرانی در خصوص شهید علی‌اکبر وهاج انجام داده توضیحاتی می‌دهد.

در ادامه متن گفتگویی "شاهد یاران" با عباس مطمئن‌زاده را می‌خوانید.

را نسبت به علی‌اکبر می‌دیدم و خیلی وقت‌ها حاج آقا اگر نیاز داشتند به سخنرانی‌های قبل از شهید علی‌اکبر وهاج درخواست می‌کردند که مثلاً فلان مصاحبه فلان روز را برایشان بیاورد و آرشیو کاملی از صحبت‌های حاج آقا را ایشان داشتند و این به خاطر علاقه وافر شهید علی‌اکبر وهاج به حاج آقا مجتبی‌تهرانی هم بود.

محتوای جلسات حاج آقا چه بود و چه افرادی بیشتر در جلسات شرکت داشتند؟

فامیلی دور هم با شهید وهاج داشتیم. فرد بسیار مهربانی بود آرامش خاصی داشت، مصمم بود و پرتلاش. آشنایی جدی ما از جلسات مرحوم حاج آقا مجتبی‌تهرانی شروع شد چرا که ایشان مرتب در جلسات شرکت داشتند و تمام سخنرانی‌های حاج آقا را ضبط می‌کردند و در جلسات حاج آقا مجتبی‌تهرانی شهید علی‌اکبر بسیار فعال و شناخته شده بود و مورد توجه حاج آقا قرار گرفته بودند و حاج آقا شهید علی‌اکبر را خیلی دوست داشت و من خودم میزان علاقه وافر ایشان

لطفاً ضمن معرفی خود از نحوه آشنایی با شهید علی‌اکبر وهاج بگویید؟

عباس مطمئن‌زاده هشتم متولد ۱۳۳۳ در تهران. من در سال‌های ۵۵ و ۵۶ بود که در جلسات حاج آقا مجتبی‌تهرانی با شهید آشنا شدم. در چهار راه سیروس منزلی بود که جلسات حاج آقا مجتبی‌تهرانی در آن منزل برگزار می‌شد هر هفته در جلسات حاج آقا شرکت می‌کردیم و معمولاً افرادی که می‌آمدند جلسات حاج آقا، اکثراً افراد تحصیل کرده بودند. یک نسبت

در جلسات حاج آقا بیشتر تفسیر سوره بود و افرادی که در جلسات حاج آقا شرکت می کردند یکسری از افراد و جوانان مذهبی بودند که از افراد پر و پا قرص جلسات ایشان بودند ولی افرادی هم بودند که مذهبی نبودند ولی در جلسات حاج آقا شرکت می کردند و پیگیر بودند. خیلی جالب بود که این افراد جذب حاج آقا شده بودند. محتوای درس های ایشان در چه یک بود و زمانی که جلسات تمام می شد از مسائل سیاسی می گفتند و روشنگری می کردند با اینکه می دانستند شاید در کلاس، جاسوس های ساواک حضور داشته باشند ولی هم احتیاط می کردند و هم حرفشان را می زدند



■ مرحوم حاج آقا مجتبی تهرانی در کنار شهید مصطفی خمینی و شهید باهنر

اکثراً مسلح بودند. هوش و ذکاوت و ترفندهای ایشان طوری بود که ساواک نتوانست دستگیرش کند. شهید علی اکبر وهاج علاوه بر اینکه با هوشمندی و ذکاوت خودشان در کلاس های حاج آقا شرکت می کردند و از نظر علمی و معرفتی خودشان را در سطح بالایی می بردند از این فرصت همزمان استفاده می کردند و از این جلسات در جذب جوانان به مبارزات علیه رژیم شاه بهره می گرفتند. خیلی از اقدامات شهید وهاج مخفیانه بود و خیلی از ارتباطاتشان را به خاطر مسائل امنیتی بروز نمی دادند شاید به همین خاطر است خیلی از زوایای زندگی شان پنهان مانده است.

❖ **مطلب پایانی اگر هست بفرمایید؟**

شهید علی اکبر وهاج فرد مظلومی بود که مظلومانه شهید شد و کلا شهدای ما همگی مظلوم هستیم. من از شما و همه افرادی که وظیفه دارند شهدا را به مردم و جوانان معرفی کنند خواهش می کنم که از شهدا بگویند و بنویسند از شهدا که هر چقدر اسم و یاد شهدا در جامعه بیشتر باشد موفقیت های کشور ما بیشتر خواهد شد و موفقیت های جوانان ما بیشتر خواهد شد و با معرفی شهدا، جوانان ما هویت خودشان را پیدا خواهند کرد و این شهدا بر گردن ما حق دارند و ولی نعمت ما هستند. لطفاً از شهدا بیشتر بنویسید.

❖ **دسترس نیست. لطفاً اگر از محتوای آن گفتگو چیزی در ذهن تان باقی مانده برایمان بازگو کنید؟**

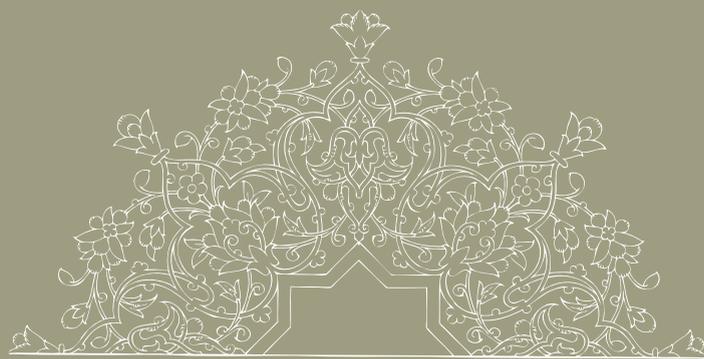
مصاحبه ای انجام داده بودیم با حاج آقا مجتبی تهرانی در خصوص شهید وهاج که توضیحات کاملی داده بودند در خصوص شهید که متأسفانه این منبع الان در دسترس نیست. خاطر است حاج آقا در خصوص معرفت و ادب شهید وهاج نکات زیادی گفتند و عنوان کردند که شهید وهاج از شاگردان بسیار خوب ایشان بود. از میزان علاقه وافر خودشان نسبت به شهید وهاج گفتند و عنوان کردند که ایشان از مبارزین واقعی بودند که بسیار بااخلاص بودند و عنوان کردند که شهید وهاج از افراد مورد اعتماد ایشان بوده است.

❖ **از مبارزات شهید وهاج بگویید؟**

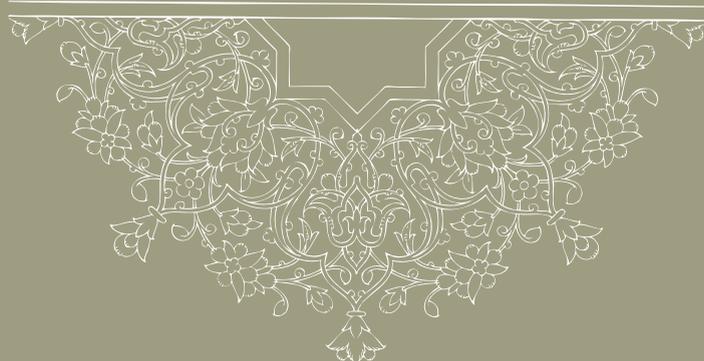
شهید علی اکبر وهاج از فعالان تظاهرات بود که من بارها ایشان را در تظاهرات دیدم که شجاعانه ایستاده بودند در مقابل گارد شاهنشاهی و اتفاقاً جلوتر از بقیه هم حرکت می کردند. ایشان با گروه های مختلف همکاری داشتند که با شجاعت خودش بسیار تاثیر گذار هم بود بر روحیه اعضای گروه مبارز. ایشان علاوه بر تکثیر و توزیع اعلامیه در تعداد بالا به گروه های مختلف و تغذیه گروه های مبارز برای ایستادگی در برابر رژیم شاه، اقدام به تهیه سلاح می کردند و در اختیار مبارزین واجد شرایط قرار می دادند، چریکی بودند که

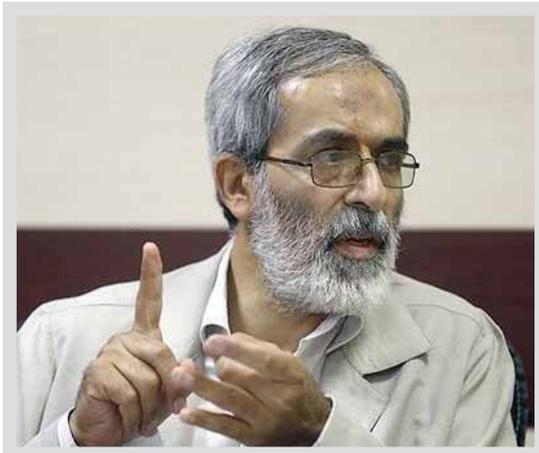
در جلسات حاج آقا بیشتر تفسیر سوره بود و افرادی که در جلسات حاج آقا شرکت می کردند یکسری از افراد و جوانان مذهبی بودند که از افراد پر و پا قرص جلسات ایشان بودند ولی افرادی هم بودند که مذهبی نبودند ولی در جلسات حاج آقا شرکت می کردند و پیگیر بودند. خیلی جالب بود که این افراد جذب حاج آقا شده بودند. محتوای درس های ایشان در چه یک بود و زمانی که جلسات تمام می شد از مسائل سیاسی می گفتند و روشنگری می کردند با اینکه می دانستند شاید در کلاس، جاسوس های ساواک حضور داشته باشند ولی هم احتیاط می کردند و هم حرفشان را می زدند. حاج آقا بیشتر از اینکه نگران خودشان باشند بیشتر حواسشان به جوان های حاضر در جلسه بود که نکند برایشان مشکلی پیش بیاید. در کلاس های حاج آقا افراد زیادی رفت و آمد داشتند و ایشان با حوصله پاسخ می دادند به سوالات افراد. هدف کلاس های حاج آقا مجتبی تهرانی، جذب جوانان بود هم از مسائل دینی صحبت می کردند و هم از مسائل اجتماعی به جوان ها همیشه نکاتی بیان می کردند و ما در کلاس ها و جلسات سخنرانی ایشان خسته نمی شدیم و همه صحبت های ایشان تازه و نو بود. یکی از کلاس های تراز اول در زمان خودشان بود.

❖ **شما بعد از انقلاب، مصاحبه ای با حاج آقا مجتبی تهرانی در خصوص شهید علی اکبر وهاج انجام داده بودید که متأسفانه آن مصاحبه در**



شهید به روایت هم‌زمان





شهید به روایت سردار حسین نجات

(جاننشین رئیس سازمان اطلاعات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

« شهید وهاج اخلاص بالایی داشت

بودند ولی در بین عملیات تیراندازی به صورت ناهماهنگ اتفاق افتاده بود و بقیه پاسبان‌ها بیدار شده بودند و احساس شده بود که پاسبان احتمال دارد کشته شود، مأموریت کنسل شد و به من گفت که چون احتمال داشت این عملیات کشته داشته باشد برای همین این عملیات را انجام ندادیم. ایشان بسیار روحیه لطیفی داشت، بسیار مهربان بودند. یکبار رفته بودیم قم مثل قرار هر هفته در یکی از این سفرهایمان وانت باری به خودروی ایشان که مدل بالا بود برخورد کرد و خودروی شهید وهاج آسیب زیادی دید. من دیدم که شهید وهاج نه تنها با راننده وانت بار که مقصر هم بود تند صحبت نکرد بلکه دلداریش می‌داد و می‌گفت ایرادی ندارد و بدون اینکه خسارت بگیرد اجازه داد که وانت بار برود. فردی که در خودسازی شهید وهاج مؤثر بود حاج آقا مجتبی‌تهرانی بود. به نظر من اخلاص را از درس‌های مرحوم حاج آقا مجتبی‌تهرانی یاد گرفته بود. یکبار به من گفت برویم روستایی در اطراف رشت که در آن روستا با کمک شهید وهاج مسجدی احداث شده بود و قرار بود شهید وهاج برود به روستا برای تعیین هیات امنای مسجد. من هم همراهشان رفتم، اختلاف نظر بین بزرگان روستا پیش آمد و نتوانستند در خصوص تعیین هیات امنای به نتیجه برسند و در مسیر برگشت دیدم که علی‌اکبر گریه می‌کرد که علتش را پرسیدم گفت "چرا این‌ها آنقدر با هم اختلاف دارند و با هم کنار نمی‌آیند". آنقدر که ایشان رقت قلب داشت.

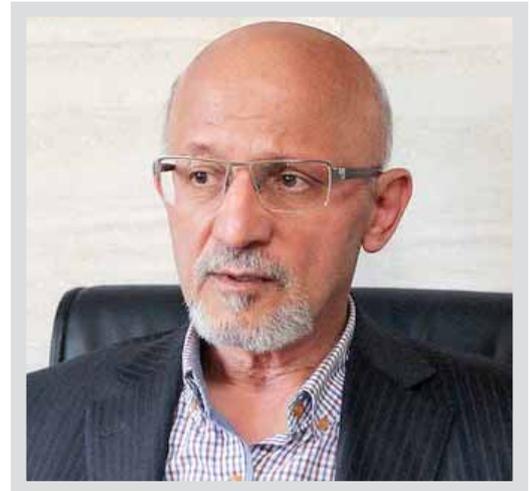
مبارزاتی می‌گفتند. آن موقع مرحوم شهید وهاج به خاطر ارتباطی که با انتشارات بعثت داشت علاقه شدیدی به دکتر شریعتی برای ایجاد شده بود و شیفته شریعتی بود. شهید وهاج با ۳ نفر ارتباط خوبی داشت و بسیار صمیمی بود. یکی با دکتر شریعتی، یکی ارتباط عمیق‌اش با حاج آقا مجتبی‌تهرانی و یکی هم با آقای سیدمنیرالدین حسینی شیرازی در قم. خاطر من است روزی که دکتر شریعتی مرحوم شدند با شهید وهاج آمدیم قم و از سیدمنیرالدین حسینی شیرازی دعوت کرد که بیاید در تهران و در مراسم ختم دکتر شریعتی سخنرانی کند. در هنگام بازگشت من هم در خودروی شهید وهاج بودم به همراه سیدمنیرالدین حسینی شیرازی و دیدم شهید وهاج از قم گریه کرد تا تهران به خاطر فوت دکتر شریعتی. در منزل خودشان مراسمی برای دکتر شریعتی برگزار کرده بودند که مرحوم سیدمنیرالدین حسینی هم سخنرانی داشت. شهید وهاج یکبار به من گفت که یک کلانتری است در خیابان انقلاب که قصد داریم حمله کنیم به کلانتری و خلع سلاح کنیم و اسلحه‌هایش را برداریم و مشکل ما این است که این پاسبان‌ها نباید هیچکدام کشته شوند و ایشان از علما کسب تکلیف و مجوز شرعی گرفته بود و شرطش این بود که پاسبان‌ها نباید کشته شوند. طی بررسی‌هایی که انجام داده بود، می‌دانست که یک ساعت مانده به اذان صبح در کلانتری اکثراً خواب هستند و فقط یک نفر پست می‌دهد. عملیات را انجام داده

آشنایی تیم ما با شهید وهاج به سال ۱۳۵۴ بر می‌گردد. آن زمان بنده دانشجوی دانشگاه علم و صنعت بودم. دانشجویان سیاسی در آن زمان سه گرایش داشتند. دسته اول افرادی بودند که با دکتر شریعتی بودند. دسته دوم افرادی بودند که با شهید مطهری بودند و دسته سوم هم افرادی بودند که گرایش به مجاهدین خلق داشتند. در فضای آن زمان، بحث گرایش مجاهدین خلق به مارکسیسم مطرح بود و جای سؤال خیلی از جوان‌ها و دانشجویان این بود که مارکسیسم چیست و چرا مجاهدین خلق به مارکسیسم گرایش دارند. با توجه به بایکوت علما از سوی رژیم ستم‌شاهی دسترسی زیادی به ایشان نداشتیم که بتوانیم سوالاتمان را از آنها بپرسیم. در چنین فضایی با شهید وهاج آشنا شدم و ایشان به ما گفت که من در قم با علمایی در ارتباط هستم که سؤال شما را پاسخ خواهند داد و حضور شما در این کلاس‌ها برایتان مفید است. به همراه چند نفر دیگر، جمعه‌ها با خودروی شخصی شهید وهاج به قم می‌رفتیم. ما دانشجوی بودیم و هزینه سفر را علی‌اکبر پرداخت می‌کرد. مرحوم سیدمنیرالدین حسینی در قم بحث‌هایی داشت که نقد مارکسیسم بود. ایشان ۴ ساعت درس می‌دادند که روش اجتهاد هم شامل می‌شد و بعد از آن کلاس درس عربی می‌رفتیم و عصر هم می‌رفتیم خدمت آیت‌الله راستی کاشانی و ایشان ضمن درس اخلاق به ما نظرات حضرت امام خمینی^(ع) را در مسائل سیاسی و

شهید به روایت غلامرضا حیدری (نماینده مردم تهران در مجلس شورای اسلامی)



شهید وهاج مصداق بارز اخلاص و وفابود

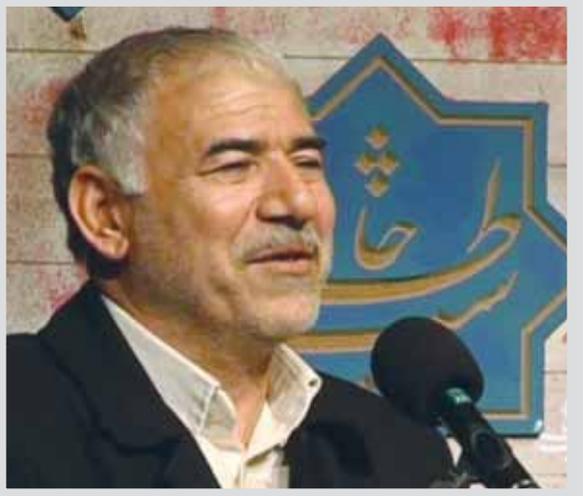


یکی از دوستان ما در مخابرات میدان امام خمینی^(۱) کنونی مشغول کار بودند و ایشان تلفنی پیام‌های امام را از فرانسه می‌گرفتند و ضبط می‌کردند و شهید وهاج این نوارها را می‌گرفت و پیاده و تایپ و پخش می‌کرد. همه این‌ها کمتر از ۲۴ ساعت طول می‌کشید و افرادی که در تیم ایشان بودند در چاپ و پخش این اعلامیه‌ها مسابقه می‌دادند و خالصانه از هم پیشی می‌گرفتند که این هم از مدیریت شهید وهاج حکایت دارد. این اعلامیه‌ها را با اسم‌های مختلف و رد گم کنی چاپ می‌کردند.

خاطر م هست در نیمه ماه مبارک رمضان در بازار برای میلاد امام حسن^(ع) برنامه‌ای برگزار می‌شد که شهید وهاج مسئول برگزاری این مراسم بود و ایشان هم کارهای مراسم را به دلیل مشغله زیاد کاری به ما سپرده بود. ایشان در این مراسم دکلمه زیبایی خواند البته کمی تند بود، به ایشان گفتم شاید از طرف ساواک حساس شوند و مشکل ساز شود! ولی ایشان این دکلمه را خواندند و مورد توجه جمع حاضر قرار گرفت.

شاهد بودم). خاطر م هست که ایشان در شب‌های حکومت نظامی از ساعت ۹ شب به بعد می‌رفتند بیرون و یک اسلحه داشت و خودروی مدل بالای خارجی هم داشت و لباس بسیار شیک می‌پوشید. این‌ها حکایت از شجاعت و ایمان شهید علی‌اکبر وهاج دارد. خاطر م است روز ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ بود، روز خونینی که ننگ بزرگی بود بر کارنامه سیاه شاه ملعون، در عصر همان روز در منزل یکی از دوستان جمع شدیم و آن موقع تصور اینکه بخواهیم پیش‌بینی کنیم که پیروزی انقلاب صورت بگیرد یا نه صحیح نبود و بیشتر برنامه‌ریزی می‌کردیم که مبارزاتمان را گسترش دهیم و برنامه‌ریزی داشته باشیم. شهید وهاج فردی بود که به مبارزات مسلحانه اعتقاد داشت و البته نظرها متفاوت بود ولی نظر ایشان این بود. نشستیم بود و صحبت می‌کردیم و از کشتار مردم هم ناراحت بودیم و در آن جلسه ایشان تأکید به مبارزه مسلحانه داشت و یک سری اقدامات هم به ما محول کرده بودند از جمله ساخت نارنجک. ایشان عملاً چندین پایگاه را در خصوص تکثیر و پخش اعلامیه‌های امام خمینی^(ع) مدیریت می‌کردند. سید مهدی موسوی

آشنایی من با شهید بزرگوار علی‌اکبر وهاج در سال ۱۳۵۳ اتفاق افتاد. آن زمان در دانشگاه امیرکبیر کنونی دانشجوی بودم که در انتشارات بعثت که پایه‌گذارش استاد فخرالدین حجازی بود با حاج احمد وهاج در آن انتشارات آشنا شدم، انتشارات بعثت پاتوقی بود برای جوان‌های مبارز مذهبی. بدین ترتیب آشنایی ما به مبارزات علیه رژیم پهلوی انجامید. شهید وهاج را اگر بخواهم در یک جمله کوتاه بگویم باید بگویم آدم عاشقی بود و انقلاب درونی در وجودش انجام گرفته بود و به نوعی یک عاشق به تمام معنا بود. واقعاً مصداق بارز اخلاص و صفا بود. پشتکار عجیبی داشت. در هر کاری که وارد می‌شد جزو بهترین‌ها بود ایشان در فعالیت فرهنگی خودشان از جمله چاپ کتاب‌های ممنوعه و چاپ و تکثیر اعلامیه‌ها و فرمایشات حضرت امام فعال بودند، آن زمان اگر یک نفر را با چند اعلامیه دستگیر می‌کردند حکمش چند سال زندان و شکنجه بود و این شهید بزرگوار منزلش محل چاپ اعلامیه بود که این حکمش تیرباران بود. ایشان در ساخت نارنجک، ساخت کوکتول مولوتوف فعال بود(این‌ها مواردی است که من خودم



شهید به روایت غلامعلی اعظمی

« شهید وهاج، مجاهد و مبارز واقعی و یک نیروی انقلاب فعال بود »

شهید وهاج بسیار پر جنب و جوش و کارمندی فعال و بسیار خوش پوش بودند. خاطر م است که یک زیرانداز کوچکی داشتند در دفتر کارشان و در همان محیط کار و در اتاق کارش نماز بسیار زیبایی می خواند و هر لحظه دیدن این صحنه ها برای ما درس بود چه برای ما و چه برای دوستان ما. علی اکبر یک کمیته امداد بودند. من در منزل ایشان بسته های غذا را می دیدم که برای نیازمندان تهیه می کرد و در بین خانواده هایی که سرپرست آن ها در زندان ساواک بودند، این ها را توزیع می کرد و کمک می رساند و با سن و سال کم توانسته بود اقدامات ارزنده ای داشته باشد. از بی باکی های شهید وهاج می توانم به منزل ایشان که محل مبارزات بود اشاره کنم. رفت و آمد داشتیم در منزل ایشان و فداکاری های ایشان را می دیدم. از نزدیک با اقدامات شهید آشنا شدم. خاطر م است از دزفول به تهران آمدم تا دستگاه چاپ و تکثیر تهیه کنم. تهیه دستگاه چاپ، کار آسانی نبود. یک دستگاه به همراه هم تهیه کردیم و گذاشتیم داخل خودروی شخصی خودشان و داخل کارتن جاسازی کرد و یک دست لباس کارگری هم به من پوشاند و مرا به ترمینال رساند، ترسیده بودم که دستگیر بشوم ولی علی اکبر وهاج هیچ گونه ترسی نداشت، به ایشان گفتم چرا شما نمی ترسید! اگر دستگیر شوم ممکن است اسم شما هم لو برود که ایشان می گفتند "توکل بر خدا، نگران نباشید". بسیار آن دستگاه برای ما مفید بود و در راه مبارزات و چاپ و پخش فرمایشات حضرت امام خمینی برایمان بسیار کارساز شد و هیچ پولی هم شهید در یافت نکرد و هزینه اش را خودش داد. خاطر م هست ۱۹ بهمن ماه ۱۳۵۷ بود که آمده بودم تهران برای تهیه اسلحه که رسیدم منزل ایشان و همسر ایشان برای به دنیا آمدن فرزندشان در بیمارستان بستری بودند. همراه علی اکبر رفتیم بیمارستان و اسلحه را به من دادند تا نگه دارم تا برگردد، من در آنجا اولین بار متوجه شدم که ایشان مسلح هستند و دیدم مسلسل هم زیر صندلی داشتند. یک مجاهد و مبارز واقعی و یک نیروی انقلابی واقعی که با سن و سال کم توانسته بود در محفل های خصوصی مرحوم شریعتی وارد شود و محتوای جلسات را به ما می گفتند. در قم همراه ایشان بودم که با آقای آیت الله راستی کاشانی در ارتباط بود و منزل ایشان رفت و آمد داشت. یک بار در فاصله ای ایستاد و پیاده شدند و رفتند در خانه ای دیدم ایشان حاج احمد خمینی هستند که جلوی درب خانه باهم صحبت کردند و برگشت.

شهید به روایت انسیه پیشرفت

تحول درونی علی اکبر بسیار بزرگ و گسترده بود



ساخته بود که نارنجک می ساخت و من بخشی از چاشنی های این نارنجک ها را در منزل درست می کردم. خواهرم با علی اکبر مستقیم کار می کرد و از طرف شهید علی اکبر به ماموریت فرستاده می شد. خاطریم هست یکبار شهید علی اکبر به خواهرم ماموریتی داده بود و خواهرم قصد داشت که برای انجام این ماموریت بیرون برود و برای اینکه شهربانی و ساواک به خواهرم مشکوک نشوند از من خواستند که با پسر محمد که ۲ سالش بود برود و من با کمی تامل پذیرفتم چون شرعاً می بایست پدرش اجازه دهد و او هم در خانه نبود لذا با شناختی که از پدرش داشتم مطمئن شدم او راضی است و من پذیرفتم و محمد پسر را بغل کرد و رفت و قبل از رفتن گفت که من می روم میدان شهدا کار دارم و یک ربع دیگر می آیم اگر تا نیم ساعت دیگر برگشتم تلفن خواهد شد و از شما سوال می کنند که من آمده ام یا خیر؟ که اگر من نیامده بودم بگو "گل سرخ پرپر شد" و البته ایشان رفتند و بعد از چند دقیقه برگشتند. با توجه به اینکه آموزش دیده بودیم که کمتر سوال کنیم و کمتر بدانیم از ایشان هیچ سوالی نکردم ولی بعد از پیروزی انقلاب، زهرا خواهرم گفت که یک سید حاوی چند اسلحه از علی اکبر تحویل گرفته تا آن را تحویل فردی که بصورت پوششی به عنوان یک دستفروش در میدان شهدا حاضر است بدهد که خواهرم زنبیل را می برند و می گذارند کنار دستفروش و زنبیل خالی دیگری از کنار مرد دستفروش که هم رنگ و شبیه زنبیل حاوی اسلحه بود را برمی دارد و می آید. بعدها متوجه شدم ایشان همان آقای مرتضی الویری شهردار سابق و عضو کنونی شورای شهر تهران بودند که با شهید علی اکبر و حاج ارتباط داشتند.

با همه بستگان رفت و آمد داشت و در زمان اعتصابات که نفت و آذوقه دچار کمبود شده بود می آمد به همه سر می زد و جوایب حالشان بود و در صورت لزوم کمک می کرد و با مشغله های متعدد شغلی و مبارزاتی که داشتند به این موارد ریز هم رسیدگی می کردند. همیشه نماز اول وقت می خواند و راز و نیاز می کرد. ایشان به منزل ما زیاد می آمدند چون منزل ما مرکز شهر بود و انتقال اعلامیه و چاپ و تایپ و پخش اعلامیه ها در منزل ما راحت تر بود. منزل ما در میدان شهدا بود و چون ساختمان چند طبقه و تردد زیاد بود و تردها خیلی توی چشم نبود. اینطور بود که ما راز و نیازهایش با خداوند را دیده ایم. ایشان همیشه خندان بودند و خنده همیشه در چهره ایشان بود. من هیچ وقت اخم در چهره ایشان را ندیدم. بسیار فرد هنرمند و هنردوستی بودند و همه فامیل می دانستند هنرمندی علی آقا را. ایشان قبل از تحول درونی شان به درخواست چند نفر از بستگان در مدرسه تئاتر اجرا کردند که خیلی مسلط بودند. بعد از تحول درونی اش و در راستای مبارزاتشان کتاب هایی چاپ کردند در زمینه های اسلامی که این هم از کتاب دوستی و هنرمندی ایشان حکایت داشت. بنده فعالیت مبارزاتی با ایشان داشتم ولی فعالیت غیرمستقیم بود. ولی خواهرم زهرا مستقیم با ایشان فعالیت داشت و البته ما آموزش دیده بودیم که سوال نکنیم و کمتر بدانیم که به نفع خودمان است. اواخر به صورت مستقیم با شهید فعالیت داشتم و وقتی اعلامیه چاپ می شد تحویل ما می داد و من پخش می کردم. پسر محمد را می گذاشتم پیش خواهرم و به همراه همسرم شبانه برای پخش اعلامیه در منازل به بیرون می رفتیم. خاطریم هست فردی بود که نارنجک برای شهید درست می کرد و در کارگاهشان در خاتون آباد، قالب هایی

انسیه پیشرفت هستم. همسر برادر شهید و از همزمان شهید و حاج در مبارزات انقلاب بودم. علاوه بر اینکه شهید علی اکبر برادر همسرم بودند در زمانی که سرباز بودند خواستگار دختر عمه ام هم بودند که ازدواج کردند و ما از دو طریق باهم فامیل شدیم. من از برادرشان شنیدم که علی اکبر دچار تحول معنوی و درونی شده خوشحال بودم که علی اکبر هم مسیر درست را پیدا کرد و این تحول با تغییر اسم خود و دخترشان شروع شد. انتخاب نام علی اکبر برای خودش گام دیگری بود در این تحول که نشأت گرفته از محبت ایشان به ائمه بود. تحول درونی علی اکبر، بسیار بزرگ و گسترده شد و ما این راز از یک اقدام کوچک و تغییر نام دخترش دیدیم. در زمان کوتاه دیدیم که ایشان تغییر کردند. البته ایشان فعالیت های سیاسی داشتند و زیاد دوست نداشتند اطلاعات بدهند و خودمان هم زیاد تمایل نداشتیم که بدانیم چون زیاد دانستن برایمان خوب نبود و هر چقدر کمتر می دانستیم برایمان بهتر بود. شهید علی اکبر بعد از تحولشان به افراد مستمند خیلی کمک می کرد بدون اینکه کسی مطلع باشد. خیلی از افراد را بعد از شهادتشان متوجه شدیم که شهید به آنها کمک مالی می کرده است از جمله خانواده ای بودند که بعد از شهادتشان آمدند و گفتند که شهید و حاج به آنها کمک می کرده است. ایشان ورزشکار و بسیار خوش پوش بودند. فرد بسیار مهربانی بود و مسئولیت پذیر. بسیار خانواده دوست بود و در کارهای منزل به همسرش کمک می کرد در صورتی که با این همه مشغله های مبارزاتی وقت زیادی برای خود نمی ماند ولی به خانواده اش اهمیت می داد. با فرزندان بسیار صمیمی بود و ارتباط بسیار زیبایی با آنها داشت. با فامیل صمیمی بود و ارتباط خوبی داشت.

شهید به روایت مر حوم ایرج خلیلیان

شهید وهاج، از بزرگترین شهدای انقلاب هستند



موقع کسی خبردار نبود و به عنوان فرمانده آن تیم بودند. روزی در منزل نشسته بودم که علی اکبر داخل منزل آمد بسیار خسته بود و تا آمد گفتم غذا می خوری؟ گفت ایرج خسته ام و شدیداً احتیاج به خواب دارم. چالوس بود و از آنجا می آمد و آنقدر خسته بوده که نتوانسته بود به تهران برود و آمده بود کرج منزلمان و از شدت خستگی خوابش برد. فردای آن روز مجدداً به منزل ما آمد و به خواهرش (همسر بنده) گفت که اگر امکان دارد مبلغ ۵۰/۰۰۰ تومان به من قرض بده، چند روز دیگر برمی گردانم. ۵۰ هزار تومان آن موقع زیاد بود؛ خواهرش این مبلغ را قرض نمود و به شهید پرداخت کرد که با این پول، شهید اسلحه خرید. ایشان حسابدار بودند و درآمد ایشان بالا بود و بخش کوچکی از این درآمد را صرف مخارج زندگی می کرد و بخش زیادی از آن را برای خرید اسلحه و یا هزینه کاغذ و یا کمک به مستمندان می کرد. زمانی بود که بیمارستان نیاز به خون داشتند. ایشان رفته بود خون داده بود و تازه رسیده بود به منزل که تلویزیون اعلام کرده بود نیاز به خون داریم که دوباره ایشان رفت تا در بیمارستان بهرامی نزدیک منزلشان خون بدهد برای اینکه مسئولین دریافت خون متوجه نشوند چند ساعت قبل هم ایشان خون داده و با خون دادن مجدد ایشان مخالفت نکنند دستش را باند پیچی کرده بود که متوجه نشوند که چند ساعت پیش خون داده تا مجدد بتواند خون بدهد. جالب اینجاست که پیکر شهید را هم برادرش در عصر ۲۱ بهمن پس از جستجوی فراوان در همان بیمارستان بهرامی پیدا کرد.

همان می شود. شجاعت ایشان از ایمانشان نشات می گرفت و همیشه به خدا توکل می کرد و چون با خدا بود ترس هم در وجودش نبود و قدرت ایمان و توکل شهید بود که باعث شجاعتش در انجام مبارزات می شد. یک بار از من خواستند که به همراه هم جایی برویم. من و شهید در منزل مهدی وهاج برادر شهید بودیم و در تراس منزل ایشان ایستاده بودیم که من دیدم خرابه ای در کنار منزل حاج مهدی وهاج بود. دیدم یک تریلی آمد و البته چند وانت هم ایستاده بودند که شهید به من گفت برویم ببینیم چه خبر است! رفتیم پایین، از نوع ملاقات افراد با علی اکبر متوجه شدم که همدیگر را می شناسند و البته قبل از اینکه داخل آنجا بشویم چند نفر مسلح دستور ایست دادند که ما ایستادیم و شهید وهاج رمزی را گفت که الان خاطر من نیست چه بود! تا رمز را گفت در را باز کردند و رفتیم داخل و علی اکبر پشت تریلی رفت ولی به من اجازه ندادند داخل تریلی شوم. شهید علی اکبر وهاج جلورفتند و دیدم داخل تریلی چند قبضه سلاح است که علی اکبر بازدید کردند و اجازه دادند که اسلحه ها از تریلی تخلیه و وارد وانت بارها شود و علی اکبر دستوری دادند به وانت ها و البته بیشتر شبیه رمز بود و من متوجه نشدم. احساس کردم ایشان فرمانده آن تیم بودند و سپس آمدیم منزل و من پرسیدم و ایشان هم سفارش کردند از موضوع کسی خبردار نشود و متوجه شدم که ایشان این اسلحه ها را خریداری کرده و در اختیار مبارزین قرار می دهد. با توجه به اوضاع آن

شهید علی اکبر وهاج جزو اولین شهدایی بود که به محضر حضرت امام خمینی (ره) رسیده بودند و جزو شهدایی بودند که فعالیت مسلحانه با رژیم داشتند. شهید از دوستان صمیمی بنده بود و برادر همسر من بودند. رفت و آمد زیادی با هم داشتیم و ایشان به بنده محبت داشتند و به نظر من شهید وهاج از بزرگترین شهدای انقلاب هستند. من توسط ایشان به جلسات فخرالدین حجازی و مبارزات علیه رژیم ستم شاهی وارد شدم. ایشان از افراد پروپاقرصی بودند که در جلسات فخرالدین حجازی شرکت می کردند. خاطر من است این جلسات توسط ساواک شدیداً رصد می شد و سخنان و رفت آمد فخرالدین حجازی را زیر نظر داشتند، یک شب در جلسه استاد فخرالدین حجازی در منزل ایشان بودیم و ایشان هم در حال سخنرانی بودند که تعدادی غریبه که ظاهراً ساواکی بودند برای تفتیش داخل خانه آمدند در حالیکه همه از این اتفاق ترسیده بودند ولی علی اکبر اصلاً خم به ابرویش نیامد و خود استاد هم صحبت های ایشان را قطع نکرد. شجاعت ایشان برایم همیشه جالب بود. شهید علی اکبر وهاج شهید والایی است و اقدامات زیادی انجام داده است. ایشان در تهران نو در منزلی مستاجر بودند و صاحب خانه ایشان احتمالاً عضو ساواک بود. صاحبخانه طبقه بالا بود و طبقه پایین ایشان بودند. این بزرگوار در چنین شرایطی با شهامت تمام یک چنین اقداماتی انجام می داد. من به علی اکبر همیشه می گفتم که احتیاط کن و ایشان می گفتند که خدا خودش کمک می کند و هر چه بخواهد

شهید به روایت رسول دریایی



شهید وهاج تاکید زیادی بر روشنگری مردم داشت



گرایش پیدا کردم به تخصص طب سنتی. من با تشویق‌های شهید وهاج فعالیت ترجمه را ادامه دادم و در این راه مشوق اصلی من شهید وهاج بود و من ایشان را در تمام نوشته‌هایم شریک می‌دانم. بیش از حد مرا تشویق می‌کردند. خاطریم است جلسه‌ای بود در منزل مرحوم فخرالدین حجازی و افراد مورد اعتماد و خاص هم حضور داشتند. صحبت‌هایی شد از سوی دکتر شریعتی و فخرالدین حجازی و سوالات زیادی رد و بدل شد، انتهای جلسه من به دکتر شریعتی گفتم اجازه می‌دهید شما را تا منزل برسانیم؟ ایشان گفتند هر کسی مرا برساند دعایش می‌کنم. به همراه شهید وهاج با خودروی شهید وهاج، دکتر شریعتی را سوار کردیم تا به منزلش برسانیم. در مسیر با دکتر شریعتی صحبت کردیم که در صورت صلاحدید شما، می‌خواهیم بعضی از کتاب‌های شما را با هزینه آقای وهاج به چاپ برسانیم که شما راضی هستید که اسم شما روی کتاب درج نشود تا مشکلی از سوی ساواک پیش نیاید؟ ایشان گفتند اشکالی ندارد هر اسمی خواستید بگذارید. خاطریم است یکی از کتاب‌های ایشان را در تیراژ ۵۰ هزار جلد با هزینه شهید وهاج چاپ کردیم و خوب هم در کشور پخش شد و استقبال شد.

توزیع شد. کتاب دیگری بود به نام تحریم گوشت خوک، که آن زمان گوشت خوک از طرف غیرمذهبی‌ها مورد استقبال قرار می‌گرفت. شرکتی بود که آن را تولید و عرضه می‌کرد. وابستگان به رژیم ماموریت داشتند که مردم را به گوشت خوک عادت دهند. در این کتاب مطرح شد که مصرف گوشت خوک مصرف کننده آن را به بی‌غیرتی مبتلا می‌کند. و یکی از برنامه‌های اهداف رژیم شاه همین بود "رواج مصرف مشروب، قمار و هرزگی". این کتاب را برای چاپ پیشنهاد دادم به شهید وهاج و ایشان مرا از خوشحالی در آغوش گرفتند و گفتند "دست روی نقطه حساسی گذاشتی، مواظب باش ساواک دستگیرت نکند". چاپ این کتاب هم با هزینه شهید وهاج بود. بسیار فرد بزرگواری بود، هر چقدر از بزرگی ایشان بگوییم کم است، بسیار با هم مانوس بودیم. از کار حسابداری که می‌آمدند خسته بودند و با این حال، در خصوص مسائل با هم بحث می‌کردیم. یکبار از من دعوت کرد و رفتیم خدمت حاج آقا مجتبی تهرانی و کتاب‌های چاپ شده را به حاج آقا مجتبی تهرانی نشان دادند و حاج آقا لقبندی زدند و گفتند که "کار بسیار خوبی است" و ما را تشویق کردند و این تشویق‌ها سبب شد که بنده

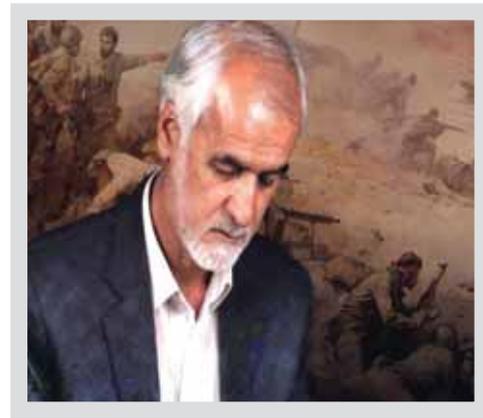
آشنایی ما با شهید وهاج، یک سال بعد از تحول معنوی ایشان و در سال ۱۳۵۳ در انتشارات بعثت اتفاق افتاد. من از سال ۱۳۴۹ با مرحوم فخرالدین حجازی رفت و آمد داشتم. در اولین دیدارمان، به همدیگر علاقه‌مند شدیم و لحظه لحظه‌های با هم بودن ما با خاطره همراه است. قرآن و ائمه را دوست داشت و به باورهای دینی و اهل بیت عشق می‌ورزید. ما در خصوص اقدامات فرهنگی با هم همکاری داشتیم و هدفمان چاپ و نشر کتاب‌های ممنوعه برای آگاهی مردم بود. شهید وهاج تاکید زیادی بر روشنگری مردم داشت. خاطریم است وقتی کتاب امام هادی^(ع) را به ایشان دادم از من خواست که این کتاب را ترجمه کنم و تاکید کرد کتاب بسیار با ارزشی است. کتاب را ترجمه کردم و هزینه اش را خود شهید وهاج پرداخت کرد. این کتاب که نوشته عالمی از عراق بود چاپ و مورد استقبال قرار گرفت. اولین کتابی بود که در مورد امام هادی^(ع) چاپ می‌شد. طرح جلد بسیار انقلابی هم داشت. زنجیری بود که نشان‌دهنده فشارهای ساواک بود. در یک زنجیر اسکلت بود که مار از آن عبور کرده بود و قفلی بر لب خواننده داشت، طرح جلد بسیار خطرناک و انقلابی بود که توسط آقای قدمی انجام شده بود و تعداد زیادی از آن کتاب‌ها توسط انتشارات بعثت



شهید به روایت محسن کنگر لو

شهید وهاج خودش را سرباز انقلاب می دانست

ایشان در اقدامات سیاسی آن موقع بودند و در مسائل سیاسی با ایشان صحبت و بحث می کردیم و از ایشان کمک و مشاوره می گرفتیم ولی بیشترین کمک ایشان به ما را می توانم به دستگاه های چاپ و تکثیر که ایشان به صورت فوری و منظم تهیه می کرد و با وسایل و امکانات جانبی مثل جوهر، کاغذ و غیره به ما می رساند اشاره کنم. در خصوص فعالیت های نظامی همیشه ایشان مسلح بودند و نارنجک می ساختند و مدیریت و رهبری می کردند گروه های مبارز را. ایشان همیشه خودش را یک سرباز کوچک می دانست و همیشه عمل گرا بود و با عشق کار می کرد و همیشه از اخلاص و بندگی و پیروی از حق صحبت می کرد و در تمام کارهایش عشق و بندگی کاملاً مشاهده می شد و یک چنین شخصیتی داشت.



شهید به روایت محمد حسین قدمی

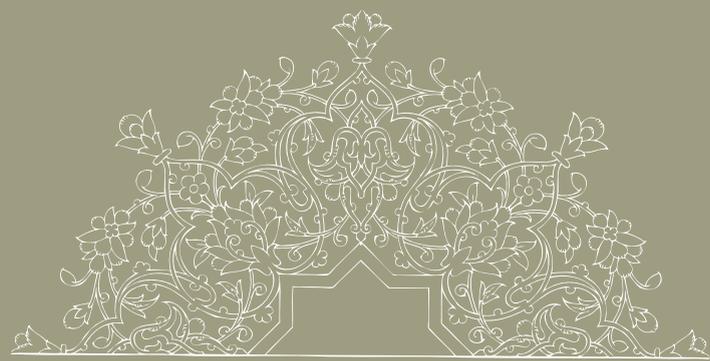
علی اکبر وهاج یک انسان درستکار و باتقوا بود

علی اکبر وهاج یک انسان درستکار و باتقوا بود. در تمامی کارهایش، رضایت خداوند را در نظر می گرفت و به آنچه تکلیف بود عمل می کرد. بنده زمانی که در انتشارات بعثت بودم با او آشنا شدم. در بیشتر سخنرانی های مرحوم فخرالدین حجازی شرکت داشت. شجاع بود و نترس. در امر به معروف و نهی از منکر پیش قدم بود. مقالات و سخنرانی های انقلابی او زبان زد عام و خاص بود. یکبار خاطر م است در مراسم ازدواج آقای طاهایی که در زیرزمین منزلی در تهران نو برپا بود، علیرغم اینکه سفارش شده بود جوانب احتیاط را در نظر بگیرد و بهانه دست ساواک ندهد، قبل از سخنرانی استاد فخرالدین حجازی، علی اکبر مقاله تند و تیزی علیه رژیم ستم شاهی با صدای بلند خواند که صاحبخانه برای اینکه صدا بیرون نرود در و پنجره ها را بست! این جمله ایشان را در آن سخنرانی هنوز به یاد دارم که گفته بود: "سنگ ها را بسته اند و سگ ها را رها کرده اند". شهید وهاج در کنار مبارزاتش علیه رژیم ستم شاهی، در خصوص نشر کتاب های اسلامی هم فعال بود و کتابی قرار بود با حمایت ایشان و ترجمه دکتر رسول دریایی چاپ شود بنام کتاب "امام هادی (ع)" که اشاره داشت به اوضاع خفقان دوره ستم شاهی و طرح جلد این کتاب را من به سفارش آقای دریایی انجام دادم.

شهید به روایت مهدی قادری

در کارهایی که انجام می داد و مبارزاتی که داشت بیش از آنکه تعقل محاسبه گری داشته باشد، تعقل عاشقی داشت

آشنایی من با شهید وهاج به اواخر سال ۵۵ برمی گردد و تا لحظه آخر شهادت این آشنایی ادامه داشت و منزل ما پایگاهی بود برای مبارزات علیه رژیم پهلوی. چهار دستگاه تکثیر و چاپ داشتیم که خواهرم کار تایپ را در منزل انجام می داد و من و شهید قدسی پور و چند نفر دیگر، کارها را انجام می دادیم. اعلامیه های بسیار زیادی را شهید آنجا آوردند و ما چاپ و تکثیر می کردیم. از جمله اعلامیه ای بود با عنوان "اعلام موجودیت گروه صف ۲". بسیار عاشقانه رفتار می کرد. در کارهایی که انجام می داد و مبارزاتی که داشت بیش از آنکه تعقل محاسبه گری داشته باشد، تعقل عاشقی داشت. همیشه انرژی بسیار عالی داشت و خستگی ناپذیر نشان می داد و استراحتش کم و فعالیتش زیاد بود. رفتار ایشان رفتاری عاشقانه بود نه رفتاری عاقلانه و این رفتار عاشقانه هم باعث شد که یک روز قبل از پیروزی انقلاب شهید شود.



یوگیا از دفتر انقلاب



پیروزی انقلاب اسلامی به روایت تقویم

آنچه بهمن ماه را برای همه ما خاطره ساز کرده و ما این ماه را با آن می‌شناسیم، همین ۱۰ روز بهمن است که آن را دهه فجر می‌نامیم. آنچه در این صفحه می‌خوانید، تمام اتفاقاتی است که در ۱۰ روز موسوم به دهه فجر انقلاب اسلامی افتاده است.

دوازدهم بهمن، امام آمد

این روز را همه ما با ورود امام خمینی به ایران می‌شناسیم. در این روز، گروهی به نام «سازمان کماندویی مبارزه در راه قانون اساسی» با دفتر خبرگزاری آسوشیتد پرس تماس گرفته و هشدار می‌دهد که اگر آیت‌الله خمینی قصد داشته باشد از پاریس به سمت تهران پرواز کند، هواپیمای حامل ایشان را منهدم خواهد کرد. در پی این تهدیدها، امام خمینی^(ره) به نزدیکان و همراهان خود فرمودند: «ما داریم برای کار بزرگی می‌رویم. شما می‌توانید جان خود را به خطر نیندازید».

اما در ایران مردم منتظر ورود امام خمینی^(ره) هستند. تهرانی‌ها به شوق ورود امام^(ره)، خیابان‌ها را آب و جارو می‌کنند، خط‌های سفید وسط خیابان تا کیلومترها تمیز شده و مردم مسیر حرکت امام را پراز گل کرده‌اند. ساعت ۹:۲۷ دقیقه صبح، امام^(ره) وارد خاک ایران می‌شوند.

سیزدهم بهمن، جمعیت در مدرسه علوی

بختیار در واکنش به استقبال عمومی مردم از ورود امام^(ره)، پی‌درپی با انجام مصاحبه و صحبت در مورد برنامه‌های آتی خویش سعی در جلوه‌دادن اوضاع دارد اما جمعیت مشتاق به دیدار امام^(ره) آن قدر زیاد هستند که کوچه‌های اطراف مدرسه علوی مملو از جمعیت شده است.

چهاردهم بهمن، اعتصاب عمومی

در تمام کشورمان، مردم دست به اعتصاب عمومی زده‌اند و کارکنان ادارات و وزارتخانه‌های مختلف، وزیران و مدیران دولت را به محل کار خود راه نمی‌دهند.

پانزدهم بهمن، تهدیدهای تو خالی

بختیار تمام پایگاه‌هایش را از دست داده و همچنان با انجام مصاحبه‌های مختلف سعی در به رخ کشیدن قدرت خود دارد. او در سخنرانی‌هایش چندین بار تأکید کرده است که به امام خمینی اجازه تشکیل

دولت موقت را نمی‌دهد و کسانی را که جنگ داخلی راه بیندازند، اعدام می‌کند. امام خمینی^(ره) هم در جواب این تهدیدها فرمودند: «امیدوارم دولت کاری نکند که ما مجبور شویم مردم را به جهاد دعوت کنیم».

شانزدهم بهمن، نخست‌وزیری مهندس بازرگان

ده‌ها خبرنگار داخلی و خارجی، گروه‌های مختلف مردم و جمعی از نزدیکان امام^(ره) در سالن مدرسه علوی اجتماع کرده‌اند و آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی حکم نخست‌وزیری مهندس بازرگان را قرائت می‌کنند. در حالی که جمعی از تیمساران ارتش در حال فراهم کردن مقدمات اجرای طرحی با حمایت مستقیم آمریکا برای دستگیری امام^(ره) و کشتار مردم هستند، اعضای شورای انقلاب، آیت‌الله دکتر بهشتی، آیت‌الله مطهری و مهندس بازرگان با تماس‌های مداوم با فرماندهان ارتش سعی می‌کنند ارتش و مردم را بدون خونریزی، متحد ملت کنند.

هفدهم بهمن، روز شعارهای بی‌امان

مردم در خیابان‌ها و در حمایت از دولت بازرگان تظاهرات می‌کنند. شعارها علیه بختیار است و مردم علنا به بختیار می‌گویند که او را نمی‌خواهند.

هجدهم بهمن، راهاندازی کانال انقلاب

مهم‌ترین اتفاق امروز، راهاندازی کانال انقلاب است. با تلاش مردم و متخصصان، فرستنده‌های سیار در مدرسه علوی راهاندازی می‌شود. اینجا تهران، کانال انقلاب!

نوزدهم بهمن، دیدار همافران با امام^(ره)

بختیار دستور تیراندازی به مردم را می‌دهد. عده زیادی از همافران نیز به دیدار امام^(ره) می‌روند.

بیستم بهمن، خشم ارتش همزمان با پخش تصویر امام خمینی^(ره)

همافران نیروی هوایی در پادگان، فریاد «الله اکبر» سر دادند. سر دادن شعار از سوی همافران باعث خشم ارتش شد و درگیری‌های بسیاری رخ داد و این درگیری‌ها تا صبح ادامه داشت. لوله مسلسل‌های گارد شاه، مردم را هدف قرار داد.

بیست و یکم بهمن، هراسی نداریم!

ساعت ۱۰ صبح اسلحه‌خانه نیروی هوایی به دست مردم و همافران فتح شد. مردم تانک‌ها و نفربرها را به خیابان‌ها آورده‌اند و به یکدیگر روحیه می‌دهند. فرمانداری نظامی ساعت منع عبور و مرور را چهار و نیم عصر اعلام کرد. امام خمینی^(ره) هم در پاسخ به دستور فرمانداری به مردم پیام دادند که به هیچ وجه به این اعلامیه توجه نکنند و هیچ هراسی به خود راه ندهند.

بیست و دوم بهمن، روز پیروزی

تهران و بیشتر شهرستان‌ها همچنان صحنه جنگ خونین مردم و نیروهای مسلح بود. از غروب روز بیستم، کسی خیابان‌ها را ترک نکرده بود. ساعت ۱۰:۳۰ دقیقه صبح، شورای عالی ارتش با شرکت رئیس ستاد، وزیر جنگ و بیشتر فرماندهان، تشکیل جلسه داد و پس از مذاکرات بسیار، طی اعلامیه‌ای بی‌طرفی ارتش را اعلام کرد. ارتش اعلام کرد که همواره پشت ملت ایران است. امیرعباس هویدا، نخست‌وزیر اسبق نیز خود را به شورای انقلاب تسلیم کرد. رادیو و تلویزیون نظامی به تصرف مردم درآمد. در آخرین لحظه‌ها گوینده رادیو، پیامی را که از سوی آیت‌الله طالقانی رسیده بود، خواند و سپس برنامه قطع شد. در آن پیام از کارکنان اعتصابی رادیو و تلویزیون خواسته شده بود به سر کار خود بازگردند. پس از سکوت نسبتاً طولانی، رادیو دوباره آغاز به کار کرد. صدای گوینده از شدت هیجان می‌لرزید: «توجه، توجه، این صدای انقلاب ملت ایران است».

سخنرانی تاریخی حضرت امام خمینی (ره) بعد از بازگشت به کشور

در ۱۲ بهمن ماه سال ۱۳۵۷



متن سخنرانی حضرت امام خمینی در فرودگاه
مهرآباد در بیان چگونگی جریان انقلاب.

• زمان: ۱۲ بهمن ماه سال ۱۳۵۷

• مکان: تهران، فرودگاه مهرآباد

من از عواطف طبقات مختلف ملت تشکر می‌کنم. عواطف ملت ایران به دوش من بارگرانی است که نمی‌توانم جبران کنم. من از طبقه روحانیون که در این قضایای گذشته جانفشانی کردند، تحمل زحمات کردند، از طبقه دانشجویان که در این مسائل مصایب دیدند، از طبقه بازرگانان و کسبه که در زحمت واقع شدند، از جوانان بازار و دانشگاه و مدارس علمی که در این مسائل خون دادند، از اساتید دانشگاه، از دادگستری، قضات دادگستری، و کلای دادگستری، از همه طبقات، از کارمندان، از کارگران، از دهقانان، از همه طبقات ملت تشکر می‌کنم.

گام نخست پیروزی از آن زحمت‌های فوق‌العاده شماس است که با وحدت کلمه پیروز شدید؛ البته در قدم اول، پیروزی شما الان [در مرحله اول است] و آن اینکه خائن اصلی را که محمدرضا نام دارد، از صحنه کنار زدید. گرچه گفته می‌شود که در خارج از کشور به دست و پا افتاده است؛ و حالا که ارباب‌ها هم دست رد بر سینه او زده‌اند و او راه نمی‌دهند، حالا متوسل شده به بعضی همجنس‌های خودش، شاید بتواند باز راهی پیدا کند و این یک خیال خامی است که بعد از پنجاه سال خیانت‌های این سلسله و بعد از سی و چند سال جنایات و خیانات این شخص خائن به این مملکت، که مملکت ما را به عقب راند، مملکت ما را، فرهنگش را فرهنگ استعماری کرد، زراعتش را به باد فنا داد، خزاینش را به باد فنا داد، مملکت را ویران کرد، و جندی او و ارتش او را تابع ارتش غیر کرد، تابع مستشاران غیر کرد و این‌ها تأسفاتی است که ما داریم و ملت ما دارند، [بار دیگر بتواند به قدرت بازگردد].

به امید پیروزی نهایی ما پیروزی مان وقتی است که دست این اجانب از مملکت مان کوتاه شود و تمام ریشه‌های رژیم سلطنتی از این مرز و بوم بیرون برود و همه رانده بشوند. و این کارها و این چیزهایی که اخیراً واقع می‌شود و دست و پا می‌زنند عمال اجانب که یا شاه را برگردانند، یعنی شاه سابق و یا رژیم دیگری و یا رژیم

متن سخنرانی حضرت امام خمینی در بهشت زهرا

• زمان: ۱۲ بهمن ۱۳۵۷.

• مکان: تهران، بهشت زهرا

ما در این مدت مصیبت‌ها دیدیم؛ مصیبت‌های بسیار بزرگ و بعضی پیروزی‌ها حاصل شد که البته آن هم بزرگ بود. مصیبت‌های زن‌های جوان مرده، مردهای اولاد از دست داده، طفل‌های پدر از دست داده. من وقتی چشمم به بعضی از این‌ها که اولاد خودشان را از دست داده‌اند می‌افتد، سنگینی در دوشم پیدا می‌شود که نمی‌توانم تاب بیاورم. من نمی‌توانم از عهده این خسارات که بر ملت ما وارد شده است برآیم. من نمی‌توانم تشکر از این ملت بکنم که همه چیز خودش را در راه خدا داد. خدای تبارک و تعالی باید به آنها اجر عنایت فرماید. من به مادرهای فرزندان دست داده تسلیت عرض می‌کنم و در غم آنها شریک هستم. من به پدرهای جوان داده، من به آنها تسلیت عرض

سلطنتی را حفظ کنند، این مطلب را باید بدانند که گذشته است مطلب؛ و این طور مسائلی که شما پیش می‌آوردید دست و پای بیش نیست و اگر تسلیم ملت نشوید، ملت شما را به جای خودش می‌نشانند. ما باید از همه طبقات ملت تشکر کنیم که این پیروزی تا اینجا به واسطه وحدت کلمه بوده است. وحدت کلمه مسلمین، وحدت کلمه اقلیت‌های مذهبی با مسلمین، وحدت دانشگاه و مدرسه علمی، وحدت طبقه روحانی و جناح سیاسی. باید همه این رمز را بفهمیم که وحدت کلمه رمز پیروزی است و این رمز پیروزی را از دست ندهیم و خدای نخواست، شیاطین بین صفوف شما تفرقه نیندازند. من از همه شما تشکر می‌کنم و از خدای تبارک و تعالی سلامت و عزت همه شما را طالب و از خدای تبارک و تعالی قطع دست اجانب و ایادی بسته به آنها را خواهان هستم.

می‌کنم. من به جوان‌هایی که پدرانشان را در این مدت از دست داده‌اند تسلیم عرض می‌کنم. رژیم سلطنتی مغایر عقل و قانون خوب، ما حساب بکنیم که این مصیبت‌ها برای چه به این ملت وارد شد. مگر این ملت چه می‌گفت و چه می‌گوید که از آن وقتی که صدای ملت درآمده است تا حالا قتل و ظلم و غارت و همه این‌ها ادامه دارد. ملت ما چه می‌گفتند که مستحق این عقوبات شدند. ملت ما یک مطلبش این بود که این سلطنت پهلوی از اول که پایه‌گذاری شد بر خلاف قوانین بود. آنهایی که در سن من هستند می‌دانند و دیده‌اند که مجلس مؤسسان که تأسیس شد، با سرنیزه تأسیس شد. ملت هیچ دخالت نداشت در مجلس مؤسسان. مجلس مؤسسان را با زور سرنیزه تأسیس کردند و با زور و کلا آن را وادار کردند به اینکه به رضاشاه رأی سلطنت بدهند. پس این سلطنت از اول یک امر باطلی بود؛ بلکه اصل رژیم سلطنتی از اول خلاف قانون و خلاف قواعد عقلی است و خلاف حقوق بشر است فساد و ویرانی به نام اصلاح و ترقی. من باید عرض کنم که محمدرضای پهلوی، این خائن خبیث‌رفت، فرار کرد و همه چیز ما را به باد داد. مملکت ما را خراب کرد، قبرستان‌های ما را آباد کرد. مملکت ما را از ناحیه اقتصاد خراب کرد. تمام اقتصاد ما الآن خراب است و از هم ریخته است که اگر بخواهیم ما این اقتصاد را به حال اول برگردانیم، سال‌های طولانی با همت همه مردم، نه یک دولت این کار را می‌تواند بکند و نه یک قشر از اقشار مردم این کار را می‌تواند بکند، تا تمام مردم دست به دست هم ندهند نمی‌توانند این به هم ریختگی اقتصاد را از بین ببرند. شما ملاحظه کنید به اسم اینکه ما می‌خواهیم زراعت را، دهقان‌ها را دهقان کنیم، تا حالا رعیت بودند و ما می‌خواهیم حالا دهقانان کنیم! «اصلاحات ارضی» درست کردند. اصلاحات ارضی‌شان بعد از این مدت طولانی به اینجا منتهی شد که به کلی دهقانی از بین رفت، به کلی زراعت ما از بین رفت و الآن شما در همه چیز محتاجید به خارج. یعنی محمدرضا این کار را کرد تا بازار درست کند از برای آمریکا و ما محتاج به او باشیم در اینکه گندم از او بیاوریم، برنج از او بیاوریم، همه

چیز را. تخم مرغ از او بیاوریم، یا از اسرائیل که دست نشانده امریکاست بیاوریم. بنابراین کارهایی که این آدم کرده به عنوان «اصلاح»، این کارها خودش فساد بوده است! قضیه «اصلاحات ارضی» یک لطمه‌ای بر مملکت ما وارد کرده است که تا شاید بیست سال دیگر ما نتوانیم این را جبران کنیم؛ مگر همه ملت دست به هم بدهند و کمک کنند تا سال‌هایی بگذرد و جبران شود این معنا. فرهنگ ما را یک فرهنگ عقب‌نگه داشته درست کرده است. فرهنگ ما را این [شاه] عقب‌نگه داشته به طوری که الآن جوان‌های ما تحصیلاتشان در اینجا تحصیلات تام و تمام نیست و باید بعد از اینکه یک مدتی در اینجا یک نیمه تحصیلی کردند، آن هم با این مصیبت‌ها، آن هم با این فشارها، باید بروند در خارج تحصیل کنند. ما پنجاه سال است، بیشتر از پنجاه سال است دانشگاه داریم و قریب سی و چند سال است که این دانشگاه را داریم؛ لکن چون خیانت شده است به ما، از این جهت رشد نکرده؛ رشد انسانی ندارد. این آدم به واسطه نوکری که داشته، مراکز فحشا درست کرده. تلویزیونش مرکز فحشاست، رادیویش بسیاری اش فحشاست. مراکزی که اجازه دادند برای اینکه باز باشد، مراکز فحشاست. اینها دست به دست هم دادند. در تهران مرکز مشروب فروشی بیشتر از کتاب فروشی است، مراکز فساد دیگر الی ماشاءالله است. برای چه؟ سینمای ما مرکز فحشاست. ما با سینما مخالف نیستیم، ما با مرکز فحشا مخالفیم. ما با رادیو مخالف نیستیم، ما با فحشا مخالفیم. ما با تلویزیون مخالف نیستیم، ما با آن چیزی که در خدمت اجانب برای عقب‌نگه داشتن جوانان ما و از دست دادن نیروی انسانی ماست، با آن مخالف هستیم. خون‌های جوان‌های ما برای این جهت ریخته شده؛ برای اینکه ما آزادی می‌خواهیم. ما پنجاه سال است که در اختناق به سر بردیم. نه مطبوعات داشتیم، نه رادیو صحیح داشتیم، نه تلویزیون صحیح داشتیم؛ نه خطیب می‌توانست حرف بزند، نه اهل منبر می‌توانستند حرف بزنند، نه امام جماعت می‌توانست آزاد کار خودش را ادامه بدهد؛ نه هیچ یک از اقشار ملت کارشان را می‌توانستند ادامه بدهند. و در زمان ایشان هم همین اختناق به طریق بالاتر باقی است و

باقی بود. و الآن هم باز نیمه حشاشه اُبه معنی پرکاه و در این جا منظور دولت بختیار اُو که باقی است، نیمه حشاشه این اختناق هم باقی است. ما می‌گوییم که خود آن آدم، دولت آن آدم، مجلس آن آدم، تمام این‌ها غیرقانونی است و اگر ادامه به این بدهند، اینها مجرمند و باید محاکمه بشوند، و ما آنها را محاکمه می‌کنیم. من با پشتیبانی ملت دولت تعیین می‌کنم! من تو دهن این دولت می‌زنم! من دولت تعیین می‌کنم! من به پشتیبانی این ملت دولت تعیین می‌کنم! من به واسطه اینکه ملت مرا قبول دارد ... این آقا [بختیار] که خودش هم خودش را قبول ندارد! رفقایش هم قبولش ندارند، ملت هم قبولش ندارد، ارتش هم قبولش ندارد؛ فقط امریکا از این پشتیبانی کرده و فرستاده، به ارتش دستور داده که از این پشتیبانی بکنید؛ انگلیس هم از این پشتیبانی کرده و گفته است که باید از این پشتیبانی بکنید. یک نفر آدمی که نه ملت قبولش دارد، نه هیچ یک از طبقات ملت از هر جا بگویید قبولش ندارند، بله چند تا از اشرار را دارند که می‌آورند توی خیابان‌ها! از خودشان هست این اشرار، فریاد هم می‌کنند. من بزرگترین پیروزی را آشتی بین دانشگاه و مدارس علمی [حوزه‌های علمی] می‌دانم. اگر ما هیچ پیروزی پیدا نکرده بودیم الا همین معنا که بین دانشگاه و طبقه روحانی نزدیک کردیم و تفاهم حاصل شد و این دست خیانتی که سال‌های طولانی جدایی انداخته بود بین این دو طبقه قطع شد و بحمدالله، هم روحانی فهمید که دانشگاهی آنچه اجانب گفته‌اند نبود و هم طبقه جوان و دانشگاهی فهمیدند که روحانی آن طور که برای اینها توصیف کرده بودند نبود. آنها می‌خواستند که ملت را از هم جدا کنند و تمام هستی ملت را ببرند، و خود ملت را [آ] باز به هم ریزند، اختلاف با هم از مصالحشان غافل باشند. شما ملت ایران ثابت کردید که با وحدت کلمه، یدِ اجانب، دست آنها را قطع کردید؛ دست این شاه ظالم، دست این محمدرضای ظالم را که می‌خواست تمام هستی ما را به باد فنا بدهد قطع کردید. من از خدای تبارک و تعالی سلامت همه شما و وحدت کلمه تان را می‌خواهم و امیدوارم که دست اجانب و کسانی که مربوط به اجانب است از مملکت شما قطع شود.

شرح واقعه بیعت همافران با حضرت امام خمینی (ره) و پیام حضرت امام (ره) در حضور همافران

تاریخ ۱۳۵۷/۱۱/۱۹

می خواهیم مملکت مان را آزاد کنیم؛ اختناق در مملکت ما نباشد. ما می خواهیم ارتش ما آزاد باشد؛ اسرائیل در آن تصرف نکنند، امریکا در آن تصرف نکند. درود بر شما که قدر نعمت خدا را دانستید و به دامن قرآن پیوستید. درود بر شما که ترک کردید حکومت "طاغوت" را و به حکومت "الله" پیوستید. من امیدوارم که سایر اشخاصی که در آن مشغول خدمت هستند، آنها هم وظیفه خودشان را بفهمند و به ملت بپیوندند. ما صلاح همه شما را می خواهیم. ما می خواهیم که شما آزاد باشید. ما می خواهیم که مملکت را شما مستقل کنید و ما می خواهیم که دیگران و کسانی که می خواهند در شما تصرف کنند، اینها نباشند. دست اجانب کوتاه باشد. خداوند نصرت به همه شما عنایت کند. باید این نهضت را حفظ کنید تا انشاءالله به آخر نقطه و نهایت؛ که قیام یک حکومت عدل انسانی اسلامی است به جای یک حکومت طاغوتی.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

هستی ما را ساقط کرد، طاغوتی که خزاین ما را تهی کرد، طاغوتی که ما را برده خارجی ها کرد و از امروز در خدمت امام عصر (سلام الله علیه) و در خدمت قرآن کریم هستید. "قرآن کریم" ای که سعادت همه بشر را بیمه کرده است. "قرآن کریم" ای که هر کس در زیر بیرق او واقع شود در دنیا و آخرت سعید است. "قرآن کریم" ای که آزادی و استقلال را توصیه کرده است. ما همه تابع قرآن کریم و تابع موازین اسلام و قواعد اسلام هستیم. ما همه از شماها، روحانیت از شماها تشکر می کند. طاغوت زدایی و برقراری حکومت اسلامی ما امیدواریم که با هم [با] پیوستگی به هم بتوانیم این طاغوت ها را تا آخر از بین ببریم و به جای آن یک حکومت عدل اسلامی؛ که مملکت ما برای خودمان باشد و همه چیز ما به دست خودمان باشد. ما می خواهیم که سرنوشتمان را خودمان تعیین کنیم نه سفارت امریکا و سفارت شوروی. ما می خواهیم که مملکت خودمان را خودمان تعمیر کنیم نه پهلوی ها و اسرائیل. ما



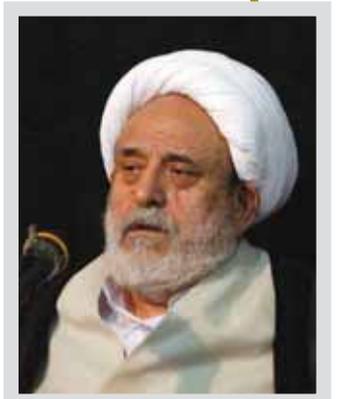
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بسم الله الرحمن الرحیم

سربازان امام عصر (عج) در خدمت قرآن. درود بر شما سربازان امام عصر (سلام الله علیه). همان طور که فریاد زدید تاکنون در خدمت طاغوت بودید. طاغوتی که تمام

خاطره‌ای از دیدار همافران با حضرت امام خمینی (ره)

به روایت حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ حسین انصاریان

تصویر باشکوهی از آن مجلس در روزنامه‌ها چاپ شد که خیلی موثر بود و انگیزه‌ای برای پیوستن دیگر نیروها به انقلاب فراهم کرد و نیز نور امید و چشمه پیروزی برای ملت به حساب آمد. بیعت همافران با امام و انتشار عکس آن، ضربه سختی بر پیکر دولت بختیار وارد آورد. در مدرسه علوی، در روزهای ورود امام، کارهای زیادی بود و هر کس عهده‌دار کاری شده بود. روزی به دنبال کاری به خیابان ایران رفته بودم. مشاهده کردم همافران در صف منظم و در حال شعار دادن به طرف مدرسه می‌آیند. کسی از این موضوع خبر نداشت. درب ورودی مدرسه باز بود. همه وارد شدند و در حیاط اجتماع کردند و شعار انقلابی سر دادند. حضرت امام پشت پنجره تشریف آوردند. هیجان شدیدی بر جمعیت مستولی گشت. نماینده‌ای از طرف همافران به داخل اتاق آمد و کنار پنجره، کنار حضرت امام و رو به همافران ایستاد و طی سخنانی وفاداری آنها را به انقلاب و رهبریت امام خمینی اعلام داشت. مسئله‌ای که آنان را نگران کرده بود، سوگند وفاداری به شاه و حکومت شاهنشاهی ایران بود. امام در آنجا اعلام کردند و بعد هم به صورت مکتوب انتشار دادند که قسمی که موردش خلاف شرع و خلاف مصالح مردم باشد، اعتباری ندارد و پایبندی بدان لازم نیست. تصویر باشکوهی از آن مجلس در روزنامه‌ها چاپ شد که خیلی موثر بود و انگیزه‌ای برای پیوستن دیگر نیروها به انقلاب فراهم کرد و نیز نور امید و چشمه پیروزی برای ملت به حساب آمد. بیعت همافران با امام و انتشار عکس آن، ضربه سختی بر پیکر دولت بختیار وارد آورد، تا جایی که مجبور به ساختن دروغی آشکار شدند و در رادیو و تلویزیون اعلام کردند که این عکس مونتاز شده است و هیچ واقعیت خارجی ندارد.



منبع: خاطرات حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ حسین انصاریان

مرکز اسناد انقلاب اسلامی

پیام امام خمینی (ره) درباره لغو حکومت نظامی

تاریخ: ۵۷/۱۱/۲۱

تحولات و وقایع در روزهای منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی با سرعت سرسام آوری یکی پس از دیگری رخ می نمود ولی همواره حسن تدبیر و موضع گیری های حساب شده و به موقع حضرت امام خمینی (ره) هر بحرانی را به فرصت مناسب برای پیشبرد اهداف و برنامه انقلابی مردم تبدیل می کرد. روز ۲۱ بهمن که پایگاه های شهربانی و مراکز دولتی یکی پس از دیگری به دست مردم سقوط می کرد، ژنرال های رژیم شاه برای به کنترل در آوردن اوضاع، تصمیم گرفتند تا مدت حکومت نظامی را در تهران افزایش دهند. آن ها با این اقدام قصد داشتند ضمن جلوگیری از اجتماع مردم در صورت امکان، حضرت امام خمینی (ره) و جمعی از افراد مؤثر در انقلاب را دستگیر نمایند و یا به قتل برسانند. حضرت امام خمینی (ره) طی پیامی از مردم تهران خواست تا برای جلوگیری از توطئه در شرف وقوع رژیم ستم شاهی به خیابان ها بریزند و حکومت نظامی را لغو کنند. مردم انقلابی نیز با آگاه شدن از فرمان حضرت امام به خیابان ها آمدند و دامنه درگیری ها گسترده تر شد و به سایر مراکز نظامی رژیم پوسیده شاه در تهران و دیگر شهرها تعمیم یافت و باعث شد که نقشه رژیم با هوشیاری حضرت امام (ره) و تلاش مردم و مبارزان خنثی شود.

بسم الله الرحمن الرحيم

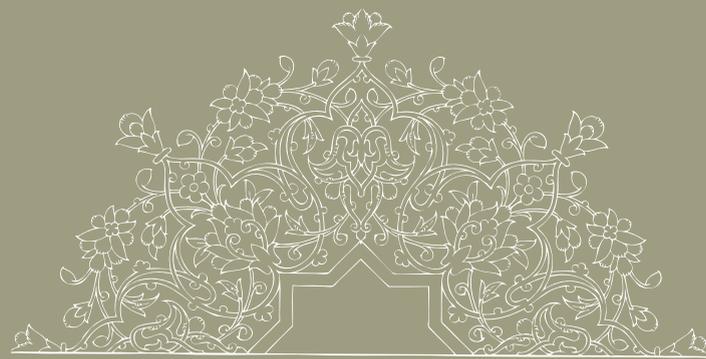
ملت شجاع ایران!! اهالی محترم تهران بطوری که می دانید اینجانب بنا دارم که مسائل ایران بطور مسالمت آمیز حل شود، لکن دستگاه ظلم و ستم چون خود را به حسب قانون محکوم می بیند، دست به جنایت زده و در شهرهای گرگان و گنبد کاووس به مردم شجاع مسلمان حمله کرده و کشتار نموده است و در تهران لشکر گارد بطور ناگهانی به نیروی هوایی که به ملت پیوسته است، حمله نموده و نیروی هوایی به کمک مردم شجاعانه آنان را شکست داده اند. من این تعرض غیر انسانی و عمل گارد را محکوم می کنم، اینان با این برادر کشی می خواهند دست اجانب را در کشور ما باز نگهدارند و چپاولگران را به موضع خود برگردانند، من با آن که هنوز دستور جهاد مقدس نداده ام و نیز مایلیم تا مسالمت حفظ و قضا یا موافق آرای ملت و موازین قانون عمل شود، لکن نمی توانم تحمل این وحشیگری ها را بکنم و اخطار می کنم که اگر دست از این برادر کشی بر ندارند و لشکر گارد به محل خودش برنگردد و از طرف مقامات ارتشی از این تعدیات جلوگیری نشود، تصمیم آخر خود را به امید خدا می گیرم و مسئولیت آن با متجاسرین و متجاوزین است. من از مردم شجاع تهران می خواهم در صورتی که قوای متجاوز عقب نشینی کردند، با حفظ آمادگی و هوشیاری از خدعه دشمن، آرامش و نظم را حفظ کنند ولی مجهز و مهیا برای دفاع از اسلام و قوانین مسلمین باشند. اعلامیه امروز حکومت نظامی خدعه و خلاف شرع است و مردم به هیچ وجه به آن اعتنا نکنند. برادران و خواهران عزیزم! هراسی به خود راه ندهید که به خواست خداوند تعالی حق پیروز است. از خداوند تعالی پیروزی ملت اسلام را خواهیم.

والسلام علیکم ورحمت الله وبرکاته

روح الله الموسوی الخمينی

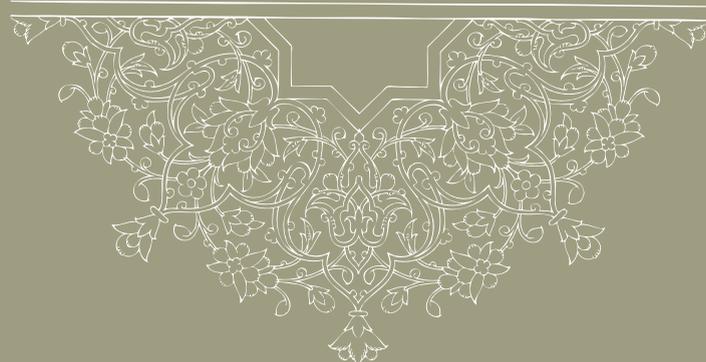
تاریخ: ۵۷/۱۱/۲۲





شهید علی اکبر وهاج

در اسناد ساواک



شهید علی اکبر وهاج در اسناد ساواک

در این بخش شاهد خواهیم بود که شهید علی اکبر وهاج توسط ساواک شناسایی شده و اگر ابتکار عمل‌های شهید وهاج نبود، توسط ساواک دستگیر می‌شد و این ابتکار عمل شهید و هوشمندی ایشان باعث فرار از دست ساواک شده بود که با تایپ مجدد این اسناد در صدد بر آمدیم تا این اسناد را در معرض مطالعه خوانندگان نشریه "شاهد یاران" قرار دهیم.

متن گزارش ساواک

به: ریاست سازمان اطلاعات و امنیت تهران
تاریخ: ۱۳۵۳/۱۲/۲ شماره: ۱۰-۱۳۸۷۲/۳۸۱
از: اداره کل سوم (۳۸۱)

در باره: شهاب‌الدین صادقی فرزند علی اکبر، متولد ۱۳۳۱، قم، به شناسنامه شماره ۵۴۳۳، قم
شغل لیسانس وظیفه در مرکز پیاده شیراز
شهاب‌الدین صادقی به دنبال تماس تلفنی با کمیته و عنوان مطالبی مبنی بر اینکه حدود دو ماه است که با تعدادی از عناصر افراطی مذهبی که فعالیتشان در زمینه انتشار کتاب مضره می‌باشد به کمیته احضار

متری سیدخندان تصادفاً با دو نفر با اسامی علی اکبر وهاج و شخص دیگری که نام آن را به خاطر ندارد آشنا و در ادامه ارتباط با آنان چون متوجه می‌گردند که مشارالیه از بستگان سید موسی صدر می‌باشد. ضمن قبول معالجه مشارالیه میزان اعتمادشان نسبت به وی افزایش یافته و او را به جلسات متعددی که تشکیل می‌دادند برده و یک شب را در منزل علی اکبر وهاج بیتوته نموده و صبح روز بعد به اتفاق یاد شده به منزل آیت‌الله نوری رفته و پس از معارفه، وهاج از نوری می‌خواهد که راهی برای نجات او بیابد مشروط بر اینکه پس از بهبود با آنان همکاری نماید. سپس در معیت وهاج به انتشارات بعثت رفته و به فخرالدین حجازی معرفی شده است. مشارالیه می‌افزاید در یکی از جلسات

و در مصاحبه معموله ضمن تشریح وضع خانوادگی خود پدرش را دکترای حقوق سیاسی و استاد دانشکده ارتباطات وابسته به پست و تلگراف معرفی و اضافه می‌نماید که سید موسی صدر رئیس مجلس شیعیان لبنان و سید رضا صدر امام جماعت مسجد امام حسین واقع در میدان شهنواز دانی‌های وی می‌باشند. ضمناً پسر روح‌الله خمینی، علی حجتی کرمانی، محمد صدرعاملی، علی صدرعاملی را نیز از جمله منسوبین خود قلمداد نموده است. مشارالیه در مورد ترک محل خدمت و وابستگی خود با عناصر افراطی مذهبی چنین اظهار می‌دارد: "قریب سه ماه قبل به علت اعتیاد به مواد مخدر برای معالجه خود محل خدمتش را در مرکز پیاده شیراز- ترک و به تهران آمده و یک شب در خیابان ۴۵



تصاویر شهدای گرانقدر انقلاب اسلامی در موزه عبرت



مذهبی که در منزلی واقع در شمیران تشکیل گردیده بود وی نیز شرکت و در این جلسه در مورد مسائل مذهبی و اولیاء مذهب و تطبیق کار آنها با وضع فعلی مطالبی به وسیله فخرالدین حجازی و شخص دیگر که از مصر به ایران آمده بود ایراد و پس از پایان جلسه تعدادی کتاب بین افراد شرکت کننده توزیع و تدریجاً با مهدی و احمد و حاج (برادران علی اکبر) نیز آشنا و بطوری که برایش روشن گردیده، احمد عامل پخش کتب و مهدی عامل ضبط نوارهای سخنرانی در اینگونه مجالس بوده است، علاوه بر آن در موسسه انتشاراتی بعثت با اکبر طحائی [طاهائی] آشنا می شود، یک شب دیگر به اتفاق علی اکبر و حاج به موسسه انتشاراتی بعثت رفته و در منزل و حاج از اتومبیل پیاده و وارد خانه ای گردید و لحظه ای بعد یک پلاستیک محتوی کتبی از دکتر شریعی و تعدادی کتاب تحت عنوانین «آری چنین بود ای برادر» و «دوزخیان روی زمین» از منزل خارج و تعدادی از کتب مزبور را به علی اکبر داده که آنها را در خانه ای واقع در خیابان ۴۵ متری سید خندان به دو نفر از دانشجویان دانشکده علم و صنعت ایران تحویل دهد که در بین دانشجویان تقسیم نماید و با مراجعه به دو منزل دیگر که در همان حوالی قرار داشت بقیه کتابها را به دو نفر از ساکنین منازل مزبور که یکی از آنها افسر و وظیفه فارغ التحصیل و دیگری دانشجو تحویل می دهد. ضمناً بطوری که علی اکبر و حاج اظهار می نمود، شبی در منزل فخرالدین حجازی جلسه ای تشکیل که دکتر شریعی در همین جلسه

صحت و یا سقم اظهارات یادشده تحقیق و نتیجه را اعلام نمایند.

سخنرانی که متن سخنرانی او روی نوار ضبط می گردد. مدتی بعد علی اکبر و حاج برای دادن کتاب به دماوند و ساوه مسافرت و قرار است در آینده نزدیک برای گسترش امور مربوطه به ترکیه نیز مسافرت نمایند. شهابالدین صادقی می افزاید روز ۱۳/۱۱/۵۳ با یکی از تجار که از قبل او را می شناخته طبق قرار قبلی ملاقات و ضمن مذاکرات معموله قرار شد با توجه به اینکه وی خواهرزاده موسی صدر می باشد تاجر مورد بحث مقدار زیادی پول در اختیار صادقی بگذارد که ضمن مسافرت به لبنان به دست موسی صدر برساند. که این کار عملی نگردید، خواهشمند است دستور فرمایید در زمینه

مدیر کل اداره سوم - ثابتی

گیرنده: ریاست اداره یکم عملیات و بررسی (۳۱۲)
جهت اطلاع و هر گونه اقدام مقتضی.

رئیس واحد اطلاعاتی کمیته مشترک ضد خرابکاری
- ناصری



تصاویر اسناد ساواک در خصوص شهید علی اکبر و حاج

برگه بازجویی و صورتجلسه از بهمن نادری پور (تهرانی) شکنجه‌گر معروف ساواک پس از دستگیری اش بعد از پیروزی انقلاب

رژیم نوکر صفت شاهنشاهی توسط ساواک مردان و زنان انقلابی را شکنجه می‌کرد و بسیاری از فرزندان انقلاب را با شکنجه‌های خوفناک شهید کرد. بهمن نادری پور ملقب به تهرانی یکی از این شکنجه‌گران بی‌رحم ساواک بود که پس از پیروزی انقلاب توسط جوانان انقلابی دستگیر شد و در بازجویی‌هایش از عملیات‌هایی می‌گوید که شهید علی‌اکبر وهاج و گروه مبارزش تحت نظر ساواک بوده است. نشریه "شاهد یاران" ضمن به تصویر کشیدن برگه‌های بازجویی بهمن نادری پور (تهرانی) متن این بازجویی را نیز جهت مطالعه خوانندگان نشریه "شاهد یاران" قرار می‌دهد.

غیائی رفت و نتوانست) و وی نیز از شرکت پارس توشیبا بیرون آمده و دنبال کار مناسب‌تری بود، از ادامه تعقیب به وسیله تیم، روی او خودداری شد. در جریان شنودهای تلفنی معلوم شد که این افراد عضو سازمان چریکی مستضعفین می‌باشند، و علاوه بر زهرا قادری و علی‌اکبر وهاج، مهدی قادری، افسانه قادری، احمد وهاج، شخصی به نام مستعار سید و جواد شاهرودی و تعدادی از بستگان قادری و افراد مرتبط با وهاج در این سازمان فعالیت و آنها یک یا دو دستگاه چاپ داشتند که در زیرزمین منزل زهرا قادری مستقر و اعلامیه‌ها به وسیله زهرا قادری تایپ و توسط احمد وهاج، سید و مهدی قادری تکثیر و سپس توزیع می‌شد. از اعلامیه‌ای توزیع شده به شهرستان‌های شاهرود، مشهد، قم و استان‌های شمالی هم برده می‌شد و در تهران هم به وسیله احمد وهاج و سید و خود علی‌اکبر وهاج پخش می‌گردید. در مورد این سازمان هیچ‌گونه اقدام دستگیری انجام نشد و من در روزنامه‌ها خواندم که علی‌اکبر وهاج در روز ۲۱ بهمن به شهادت رسیده است. ضمناً اعضای این سازمان فعالانه در کلیه تظاهرات شرکت می‌کردند و حتی عکس برداری کرده (از واقعه ۱۷ شهریور) و برای چاپ به عکاس‌خانه‌ای در نیروی هوایی داده بودند. در این سازمان صحبت از داشتن سلاح هم شده بود.

کرده است. این نامه برای پیگیری به کمیته اوین آمد، و من مأمور شدم که به این شرکت مراجعه و مشخصات این خانم را گرفته و سایر اقدامات عملیاتی را انجام دهم. پس از مراجعه به امور اداری و کارگزینی، مشخصات ملحق به عکس و آدرس منزل و تلفن منزل او را گرفته و چون ایشان در مرخصی بودند و مسئولین شرکت هم از کار او ناراضی و قصد اخراج او را داشتند، من با معاون شرکت (احتمالاً آقای صدیقی) مذاکره و قرار شد مثلاً تا مدتی دست نگه دارند و او را اخراج نکنند. تلفن منزل این خانم که به اتفاق مادر و برادرش در نیروی هوایی، خیابان ۶، زندگی می‌کردند تحت کنترل واقع و معلوم شد؛ زهرا قادری قبلاً ازدواج و طلاق گرفته و یک دختر نیز دارد، ولی با شخصی به نام علی‌اکبر وهاج ارتباط و متن اعلامیه‌ها به وسیله وهاج برای تایپ به او داده می‌شود. تیم تعقیب و مراقبت زهرا قادری را از محل شرکت تعقیب و مشاهده کرد که، وی برای رفتن به خیابان شاه عباس سه بار تاکسی و یا ماشین شخصی مسافرکش عوض می‌کند و خلاصه خیلی ضد تعقیب می‌زد و تیم را اذیت می‌کرد. به هر حال تعدادی از افراد تماس او که منازیشان من جمله در حشمت الدوله، امامزاده قاسم، بود شناسایی شدند و چون موفق به گرفتن پایگاه در اطراف منزل او نشده بودیم (ولی الله

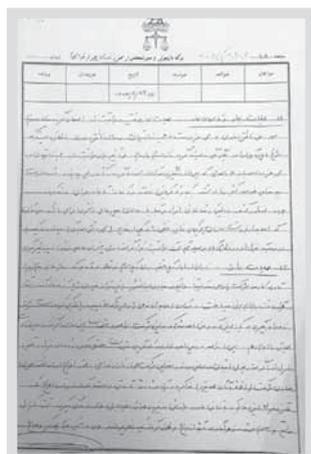
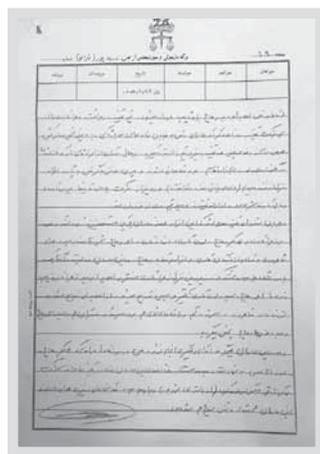
۱۱- عملیات بهار و تماس‌های بهار: عملیات بهار به

تعقیب و مراقبت از اعضای گروه ندای اسلام منجمله علی ناطق نوری، محمد فردوست، حمید نقاشیان و عباس ناطق نوری اطلاق می‌شد که شرح کامل آن را در چگونگی فعالیت گروه ندای اسلام داده‌ام؛ ضمناً تیم برای مراقبت از حمید نقاشیان، محمد فردوست و ۴ اسامی که پس از دستگیری تعدادی از اعضای گروه و کشف محل چاپخانه قصد مسافرت به نواحی جنوب کشور را داشتند یک بار تا قزوین رفت و آنها را تا جاده همدان بدرقه کرد.

۱۲- به منظور کشف فعالیت‌ها و شناسایی افراد مرتبط با خانجان جبل عاملی دانشجوی اخراجی دانشکده فنی تهران که اعلامیه‌ها و جزوات سازمان چریک‌های فدائی خلق را به یکی از منابع (محمد دشتی خویدگی) می‌داد، در یک یا دو نوبت منزل او در نظام آباد بوسیله تیم تحت مراقبت قرار گرفت ولی نتیجه‌ای حاصل نشد. او نیز دستگیر نگردید.

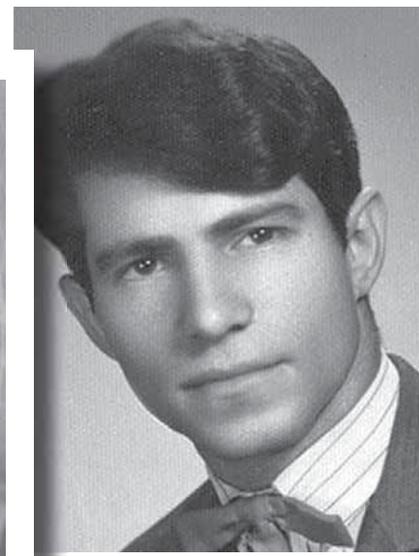
۱۳- عملیات راز: نامه‌ای از اداره کل هشتم به اداره

کل سوم نوشته شده بود که دختر خانمی بنام زهرا قادری کارمند شرکت پارس توشیبا واقع در خیابان ایرانشهر، پائین‌تر از خیابان ثریا که کارخانه آن‌ها در رشت قرار داشت و لوازم برقی می‌ساخت، تعدادی اعلامیه‌های مذهبی را در محل شرکت تایپ و یا فتوکپی

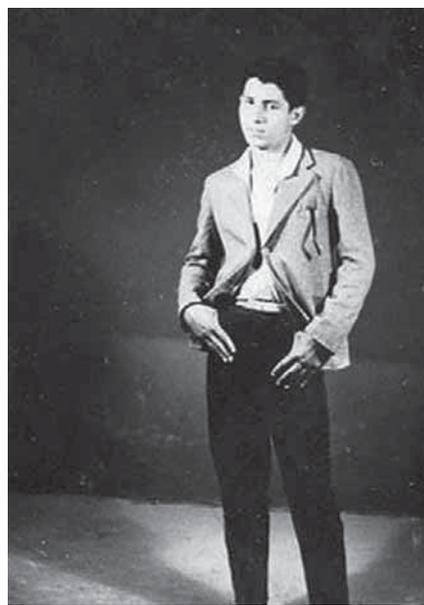


■ برگه‌های بازجویی بهمن نادری پور (تهرانی)

■ تصویری از دادگاه محاکمه بهمن نادری پور (تهرانی) شکنجه‌گر معروف ساواک



تعمیراتی روایت تصویر



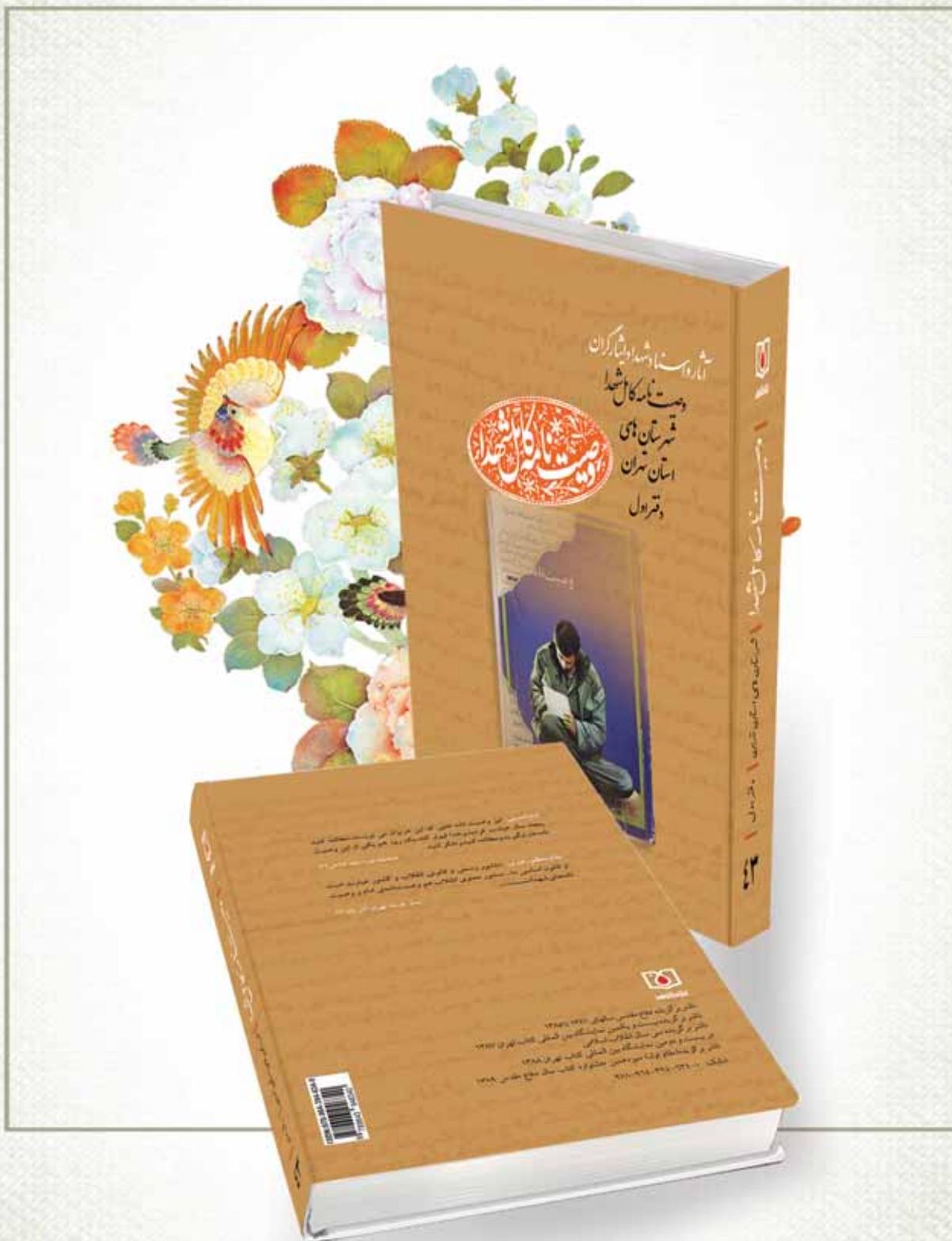
جدول موضوعی انتشار مجله شاهد یاران

شماره مجله	زمان انتشار	موضوع
۱۱۶	خرداد ۱۳۹۴	سردار شهید محمدشاه استوارده
۱۱۷	تیر ۱۳۹۴	سردار شهید مهدی باکری
۱۱۸	مرداد ۱۳۹۴	سردار شهید حاج ناصر کاظمی
۱۱۹	شهریور ۱۳۹۴	سردار شهید حاج عباس کریمی
۱۲۰	مهر ۱۳۹۴	آیت الله محمدشاه مهدوی گنزی
۱۲۱	آبان ۱۳۹۴	سرلشکر خلیان شهید سید علی باقری
۱۲۲	آذر ۱۳۹۴	سرلشکر شهید منصور سلاری
۱۲۳	دی ۱۳۹۴	سردار حاج حسن بهسر
۱۲۴	بهمن ۱۳۹۴	خلیلان شهید سرتیپ جواد گنوزی
۱۲۵ - ۱۲۶	اسفند ۱۳۹۴ و فروردین ۱۳۹۵	سردار شهید حاج حسن شهدانی
۱۲۷	اردیبهشت ۱۳۹۵	سردار شهید حاج بدایه کابور
۱۲۸	خرداد ۱۳۹۵	شهید سیر قنطار
۱۲۹	تیر ۱۳۹۵	شهید شهاب افغانی
۱۳۰	مرداد ۱۳۹۵	شهید حاج داوود کریمی
۱۳۱	شهریور ۱۳۹۵	شهید درخانی
۱۳۲	مهر ۱۳۹۵	آیت الله خزانی
۱۳۳	آبان ۱۳۹۵	شهید حسن طهرانی مقدم
۱۳۴	آذر ۱۳۹۵	شهید محمد منتظر القاسم
۱۳۵	دی ۱۳۹۵	شهید محسن زوزایی
۱۳۶	بهمن ۱۳۹۵	شهید عباسعلی باقری لوری
۱۳۷ - ۱۳۸	اسفند ۱۳۹۵ و فروردین ۱۳۹۶	آیت الله عباس واعظ طبسی
۱۳۹	اردیبهشت ۱۳۹۶	شهید علی باقری
۱۴۰	خرداد ۱۳۹۶	شهید مهدی خوش سرت
۱۴۱	تیر ۱۳۹۶	شهید قاسم میر حسینی
۱۴۲	مرداد ۱۳۹۶	ویژه نامه حاجانه نوری زینبی عباس نوری اسلامی
۱۴۳	شهریور ۱۳۹۶	ویژه نامه شهدای جنگ جهانی دوم
۱۴۴	مهر ۱۳۹۶	ویژه نامه شهدای فاجعه نانو مسجدالحرام
۱۴۵	آبان ۱۳۹۶	شهید موسی کلانتری
۱۴۶	آذر ۱۳۹۶	مرحوم آیت الله موسوی اردبیلی
۱۴۷	دی ۱۳۹۶	مرحوم آیت الله هاشمی رفسنجانی
۱۴۸	بهمن ۱۳۹۶	شهید علی اکبر رفعت

www.NavideShahed.com
Telegram.me/ShahedMag

شماره مجله	زمان انتشار	موضوع
۵۲	اسفند ۱۳۸۸	شهید رئیسانی داورچی
۵۳ - ۵۴	فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۹	شهید آیت الله عبدالرحمن دستغیب
۵۵	خرداد ۱۳۸۹	شهید شیخ عزالدین قسام
۵۶	تیر ۱۳۸۹	شهید آیت الله فضل الله بعلانی
۵۷	مرداد ۱۳۸۹	شهید آیت الله سیدمهاکبه مدنی
۵۸	شهریور ۱۳۸۹	شهادت اسباب رساله
۵۹	مهر ۱۳۸۹	شهید عبدالعلی مزارعی
۶۰ - ۶۱	آبان و آذر ۱۳۸۹	مرحوم علامه شیخ محمدعلی بهلول گنجدادی
۶۲	دی ۱۳۸۹	شهید حبیب الاسلام والمسلمین شاه آبادی
۶۳	بهمن ۱۳۸۹	شهید صادق کجکی
۶۴	اسفند ۱۳۸۹	شهید علامه سید محمدباقر کبیر حسینی باغی
۶۵ - ۶۶	فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۰	شهید احمدشاه مسعود
۶۷	خرداد ۱۳۹۰	سرلشکر شهید محمد پرویزی
۶۸	تیر ۱۳۹۰	شهید طبیب حاج رشیدی
۶۹	مرداد ۱۳۹۰	شهید حاج شیخ بهاءالدین محمدی عراقی
۷۰ - ۷۱	شهریور و مهر ۱۳۹۰	شهید سید محمدصادق صالح حسینی
۷۲ - ۷۳	آبان و آذر ۱۳۹۰	سرلشکر شهید محمدعلی جوان آرا
۷۴	دی ۱۳۹۰	شهادت سرلشکر شهید احمد کاظمی
۷۵ - ۷۶	بهمن ۱۳۹۰	شهید دکتر سیدحسن آیت
۷۷ - ۷۸	فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۱	سردار شهید نورعلی شونگری
۸۰	خرداد ۱۳۹۱	خلیلان شهید علی اکبر شیری
۸۱	تیر ۱۳۹۱	سرلشکر جوادالانار حاج احمد منوچهریان
۸۲	مرداد ۱۳۹۱	شهید سید محمدعلی فرنی
۸۳	شهریور ۱۳۹۱	سرلشکر شهید حسن آشتیانی
۸۴	مهر ۱۳۹۱	شهید محمدسید جعفری
۸۵	آبان ۱۳۹۱	سرلشکر خلیان حسن لشکری
۸۶	آذر ۱۳۹۱	سردار شهید عباس وزیرانی
۸۷	دی ۱۳۹۱	سردار شهید اسماعیل دهخانی
۸۸ - ۸۹	بهمن و اسفند ۱۳۹۱	یادمان شهدای امرالله و رفیعی از سنگر
۹۰ - ۹۱	فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۲	سرلشکر شهید حسن باکری
۹۲ - ۹۳	خرداد و تیر ۱۳۹۲	سرلشکر شهید حسن قنبر پرست
۹۴ - ۹۵	مرداد و شهریور ۱۳۹۲	سردار شهید عبدالرحمن بزرگساز
۹۶ - ۹۷	مهر و آبان ۱۳۹۲	سرلشکر خلیان عباس فوران
۹۸	آذر ۱۳۹۲	شهید آیت الله حاج شیخ حسن شکاری
۹۹	دیماه ۱۳۹۲	شهید سیدحسین علم الهدی
۱۰۰	بهمن ۱۳۹۲	سردار شهید مهدی زین الدین
۱۰۱	اسفند ۱۳۹۲	یادمان یکصدمین شماره مجله شاهد یاران
۱۰۲ - ۱۰۳	فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۳	شهید شیخ فضل الله لوری
۱۰۴	خرداد ۹۳	سردار شهید حاج محمدابراهیم حمت
۱۰۵	تیر ۹۳	سردار شهید محمود گواره
۱۰۶	مرداد ۹۳	سردار شهید حاج حسین کریمی
۱۰۷ - ۱۰۸	شهریور و مهر ۱۳۹۳	سرلشکر شهید ولی الله فلاخی
۱۰۹	آبان ۹۳	سردار شهید حسن شجاع زاده
۱۱۰	آذر ۹۳	مرحوم حبیب الله عسکری لاری
۱۱۱	دی ۹۳	شهید دکتر محمدجواد باقری
۱۱۲	بهمن ۹۳	شهید دکتر عبدالحمید دهگلانه
۱۱۳	اسفند ۹۳	شهید حبیب الاسلام و المسلمین سمنی
۱۱۴ - ۱۱۵	فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۴	سرلشکر شهید خلیان احمد گنوزی

شماره مجله	زمان انتشار	موضوع
۱	آذر ۱۳۸۴	سالروز شهادت سرتیپ کورجک خان
۲	دی ۱۳۸۴	شهید نواب سلوی
۳	بهمن ۱۳۸۴	زندانیان سیاسی رژیم پهلوی
۴	اسفند ۱۳۸۴	سالروز تأسیس بنیاد شهید
۵ - ۶	فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۵	آیت الله شهید مرتضی مطهری
۷	خرداد ۱۳۸۵	حضرت امام خمینی (ره)
۸	تیر ۱۳۸۵	شهادت هاشمی (سر شهید بهشتی)
۹	مرداد ۱۳۸۵	سالروز ورود آزادگان
۱۰	شهریور ۱۳۸۵	شهادت دولت
۱۱	مهر ۱۳۸۵	علامه سیدحسن نصرالله
۱۲	آبان ۱۳۸۵	شهید آیت الله سید مصطفی خمینی
۱۳	آذر ۱۳۸۵	شهید سرتیپ کورجک خان جنگلی
۱۴	دی ۱۳۸۵	شهید آیت الله دکتر محمدمنصور
۱۵	بهمن ۱۳۸۵	عساکران انقلاب
۱۶	اسفند ۱۳۸۵	مرحوم آیت الله سید ابوالقاسم گلشنی
۱۷	فروردین ۱۳۸۶	مرحوم حاج سید محمد خمینی
۱۸	اردیبهشت ۱۳۸۶	آیت الله محمدباقر صدر
۱۹	خرداد ۱۳۸۶	بزرگداشت روز ملی مقاومت انتشار و پسروری
۲۰	تیر ۱۳۸۶	یادمان فاجعه بمباران نیویورک سرشت
۲۱	مرداد ۱۳۸۶	یادمان شهدای جهاد سازندگی
۲۲	شهریور ۱۳۸۶	مرحوم آیت الله طالقانی
۲۳	مهر ۱۳۸۶	مرحوم حبیب الاسلام والمسلمین ملا محمدحسن جلی
۲۴	آبان ۱۳۸۶	شهید حبیب الاسلام و المسلمین قاسمی
۲۵	آذر ۱۳۸۶	شهید آیت الله سیدحسن مدرس
۲۶	دی ۱۳۸۶	شهید نجفی شکاری
۲۷	بهمن ۱۳۸۶	یادمان شهدای زن
۲۸	اسفند ۱۳۸۶	شهید سیدمهاکبه لاجوردی
۲۹ - ۳۰	فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۷	شهید علی صیاد سمرای
۳۱	خرداد ۱۳۸۷	شهید سیدمرتضی آوینی
۳۲	تیر ۱۳۸۷	شهید آیت الله سید محمدشاه سعیدی
۳۳	مرداد ۱۳۸۷	سرلشکر شهید عباس باقری
۳۴	شهریور ۱۳۸۷	شهید آیت الله محمد صدوقی
۳۵	مهر ۱۳۸۷	شهید حبیب الاسلام والمسلمین سید محمدباقر کبیر حسینی
۳۶	آبان ۱۳۸۷	شهید مهدی عراقی
۳۷	آذر ۱۳۸۷	شهید دکتر مصطفی جعفری
۳۸	دی ۱۳۸۷	شهید آیت الله علی فدوی
۳۹	بهمن ۱۳۸۷	زندانیان سیاسی قبل از انقلاب
۴۰	اسفند ۱۳۸۷	شهید سید عباس موسوی
۴۱ - ۴۲	فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۸	شهید آیت الله سید محمدباقر حکیم
۴۳	خرداد ۱۳۸۸	شهید سید محمدعلی هاشمی
۴۴	تیر ۱۳۸۸	شهید معز آیت الله اترشی استهبانی
۴۵	مرداد ۱۳۸۸	شهید رابع حرب
۴۶	شهریور ۱۳۸۸	شهید سیدرضا پاک نژاد
۴۷	مهر ۱۳۸۸	شهید محمدجواد نیکوین
۴۸	آبان ۱۳۸۸	شهید حبیب الاسلام و المسلمین منتظری
۴۹	آذر ۱۳۸۸	شهید همام مغنیه
۵۰	دی ۱۳۸۸	شهید غارک حسینی
۵۱	بهمن ۱۳۸۸	شهید آیت الله محمدعلی قاسمی سید محمدباقری



نشر شاهد منتشر کرد

۸۸۳۰۹۲۴۹